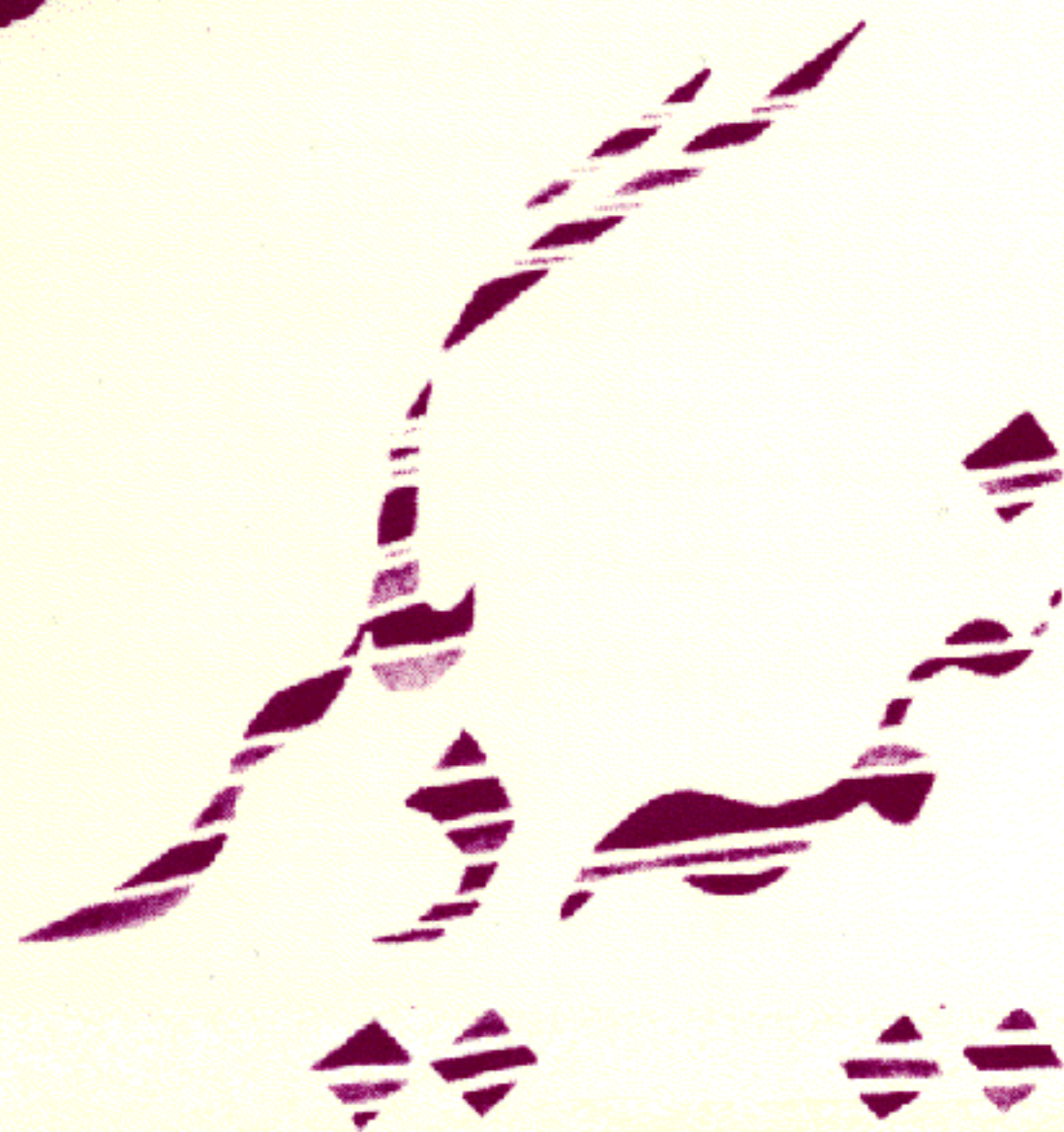


والنتاین مقدم  
نیره توحیدی  
فرشته داوران

زن، کار و ایدئولوژی در جمهوری اسلامی  
«مسئله زن» و روشنفکران طی تحولات دهه های اخیر  
در حضر و مشکلات «به صیغه اول شخص مفرد»  
یادها، عکسها، خاطرات و اسنادی از انقلاب

مهم‌نویس: منیر رحیمی  
جمیله ندایی

چاپ دوم  
غربیگی



تجربه های دوران انقلاب — بخش اول



نشریه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان

شماره دهم، زمستان ۱۳۶۸

گردانندگان نیمه دیگر: ویراستار: افسانه نجم آبادی

مدیر مسئول اروپا: میترا پشوتن

مدیر مسئول آمریکا: اما دلخانیان

مسئولین تحریریه: لیدیا آوانسیان، شهلا حائری، فتحیه زرکش یزدی، مریم صمدی،  
شیدا گلستان، ناهید یگانه.

همکاران نیمه دیگر: آزاده آزاد، ژانت آفاری، هاله افشار، مهناز انیسیان،

مژده برات لو، نیره توحیدی، گلنساء رازی، رکسان زند،

الیزسانا ساریان، شیرین فروغی، شهرزاد مجاب، فرانک میرآفتاب

طرح روی جلد: مژده برات لو، خط روی جلد، ضیاء میرعبدالباقی، خط داخل

مجله: مسعود والی پور

بهای تک شماره: ۶ دلار / ۳/۵ پوند

بهای اشتراک ۴ شماره: فردی ۲۴ دلار آمریکا / موسسات ۴۸ دلار آمریکا.

نشانی جهت کلیه مکاتبات:

Nimeye Digar

P.O.Box 1468

Cambridge, MA 02238

U.S.A.

(کلیه اوراق بانکی به نام Nimeye Digar و به دلار آمریکا باشد.)

# فهرست

۱		سخنی با خوانندگان
۳		از میان نامه‌های رسیده
۱۶	والنتاین مقدم	زن، کار و ایدئولوژی در جمهوری اسلامی
۵۱	نیره توحیدی	«مسئله زن» و روشنفکران طی تحولات دهه‌های اخیر
۹۶	فتحیه یزدی	یادهای انقلاب
۱۰۸	آرلین دلال‌فر	عکس‌هایی از انقلاب
۱۱۲	بکری	بهار آزادی
۱۱۸	مهرنوش مزارعی	جاده
۱۲۳	جمیله ندایی	غربیگی
۱۳۵	آریو مشایخی	دو طرح شعر
	زهرا طاهری، نسرین رنجبر	
۱۳۷	نائومی لیتل‌بر	
		در حضور مشکلات «به صیغه اول شخص مفرد»
۱۴۶	فرشته داوران	اسناد
۱۶۳	جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران	آرشیو
۱۶۷	محمد توکلی طرفی	کرونولوژی
۱۹۸	اما دلخانیان و ناهید یگانه	فعالیت زنان ایرانی در خارج از کشور
۲۱۳		آنچه برای ما رسیده
۲۲۹		

# سخنی با خوانندگان



این شماره نیمه دیگر نخستین شماره از یک سلسله شماره‌های نیمه دیگر است که به مبحث بررسی تغییر شرایط زندگی زن ایرانی در دوره بعد از انقلاب اسلامی اختصاص می‌یابد. قصد ما نخست این بود که یک شماره ویژه «دهه انقلاب» منتشر کنیم و یک شماره ویژه «زن ایرانی در مهاجرت و تبعید»، ولی حجم مطالب رسیده ما را بر آن داشت که چندین شماره آینده را به این مبحث بسپاریم. تجربه انقلاب اخیر ایران همانند بسیاری دیگر انقلابهای اجتماعی تجربه‌ای است که در همه جوانب آن سالیان دراز مورد بحث، تبادل آراء و ارزیابی واقع خواهد شد. تلاش نیمه دیگر بر آن خواهد بود که از هم اکنون و یژگیهای تجربه زنان در این انقلاب، چه در سیر تکوین اولیه آن، و چه در دوره بعدی تثبیت قدرت جدید، از یادها نرود، از قلم‌ها نیفتد، از مباحث به کنار نماند، بر عکس در مرکز این ارزیابیها قرار گیرد.

مبحث این شماره و شماره بعدی تجربه‌های دوران انقلاب و سالهای اخیر است اگرچه در هر شماره سایه‌هایی از مباحث متفاوتی نیز خواهیم داشت. در شماره ۱۲ زن ایرانی در تبعید و مهاجرت مبحث مرکزی مجله را تشکیل خواهد داد و امیدواریم یکی از شماره‌های آینده را به زن در هنر، ادبیات و تفکر بعد از انقلاب اختصاص دهیم.



در ۲۷ اوت ۱۹۸۹ نخستین نشست سالیانه نیمه دیگر پس از تغییر ساختار مجله

در دسامبر سال گذشته صورت گرفت. مصمم مانده ایم که اجرای این تغییرات را ادامه دهیم و به ویژه به گسترده تر کردن هیئت همکاران مجله همت بیشتری بگماریم.

در حیطه سیاستهای تحریریه علاقه داریم بر تعداد شماره های مجله که به مباحث خاصی تعلق می یابند بیفزاییم. در دوره بعدی این شماره ها در برنامه کارمان قرار دارند:

زن ایران در مهاجرت و تبعید

زن در سیر تحول انقلاب مشروطیت

شماره ویژه شعر و نثر معاصر زن

زن در دوران پهلوی

فمینیسم

زنان اقلیتهای مذهبی در ایران و در مهاجرت

آفرینش حقوقی و قضایی زن در اسلام

مجموعه ای از گفتگو و مصاحبه با زنان ایرانی

چنانچه علاقه دارید در تنظیم هر یک از این شماره ها همکاری کنید با ما تماس بگیرید.

در دوره آینده همچنین امیدواریم هر از گاهی شماره ای نیز به زبان انگلیسی به شکل برگزیده ای از شماره های فارسی منتشر کنیم. چنانچه علاقه دارید در تنظیم و تدوین چنین کاری سهیم باشید با خبرمان کنید.

\*\*\*

بخش دیگری از توجه ما همچنان معطوف حل «مشکل مالی» نشر مانده است. اکنون بیش از هر زمان دیگر توفیق ما در انتشار مرتب مجله منوط به دریافت کمکهای مالی شماست. از بهار سال گذشته که اعلام کرده بودیم به جمع آوری سالیانه پانزده هزار دلار کمک نیاز داریم تا کنون که شش ماه می گذرد تنها موفق به جمع آوری ۴۹۹۰ دلار شده ایم که به زحمت یک سوم نیازهای ما را تامین می کند. ولی طرف دیگر این کمبود این است که این مبلغ از جانب فقط ۲۲ نفر رسیده است. به دیگر سخن بسیاری از خوانندگان مرتب این مجله هنوز جوابی به خواهش ما نداده اند! دست نیازها اکنون به سوی تک تک شما دراز است؛ بدون حل این مشکل هدف انتشار سه شماره در سال عملی نخواهد شد.

افسانه نجم آبادی

# از میان نامه‌های رسیده

## دست اندرکاران گرامی نیمه‌ی دیگر

در شماره‌ی نهم «نیمه‌ی دیگر» مقاله‌ی شگفتی به عنوان «زن در عرصه‌ی سیاست و جنگ» تجویز یک «دست‌ان» جاری شده بود که آن را با ازنده‌ی یکی  
مختلف رویه‌ی خودم، خود را — نشریه‌ی ایرانی نیافتیم. و علی‌رغم گرفتاریهای زیاد و

مقاله، در کل، کمتر به آنچه مدعای آن بوده پر  
جایگاه اجتماعی و رفتار سیاسی زنان «کرد»، به  
فهرست رویدادها و بسط افراطی‌ترین اندیشه‌های تجزیه  
نویسنده در آغاز مقاله به تمامی سرزمینهای  
پراکنده‌اند و پس از آن آمار و ارقامی می‌دهد که  
کردنشین ایران می‌شود، بی آنکه اشاره‌ای به این تمایز  
بیشمار مقاله است. اما مهمترین اشکال و ایرادی که  
آن است که «همسایگان» کردان را در یک ردیف گذا  
فرضی و زبان قراردادی کردی بیگانه تلقی کرده اس

یادآخته و بجای توجه عمیق به  
معرفی سازمانهای سیاسی،  
طلبانه معطوف شده است.  
می پردازد که اقوام کرد در آن  
تنها مربوط به سرزمین‌های  
مکند. این، یکی از ضعفهای  
می توان متوجه نویسنده کرد،  
شته و همه‌ی آنها را با ملیت  
ت. در این باره به چند اشاره

بسنده می‌کنم:

۱- عجیب است که گروهی به تنها وجه تمایز کردها با دیگر ایرانیان، یعنی زبان محاوره، توجه می‌کنند. در واقع، کردها با دیگر تیره‌های ایرانی نه تنها در ریشه‌ی نژادی و زبانی و تاریخی یکی هستند، بل، در آداب و رسوم و باورها مانند نوروز و چهارشنبه سوری و روایات تاریخی و اساطیر - همچون داستانهای شاهنامه - هم انبازند، ولی هیچگونه پیوندی جز از راه مذهب (و آن هم نه در همه‌ی موارد) با عرب‌ها و ترک‌ها ندارند. تا آنجا که دشمنی دیرینه‌ی ترکان و عربان با ایرانیان آنان را نیز در بر می‌گیرد. کافی است روایت عربی که می‌گوید «الا کراد طائفة من الجن» (کردها طایفه‌ای از جن هستند) را با داستان زیبای شاهنامه در مورد پدید آمدن کردها مقایسه بفرمایید.

۲- زبان مستقل و مشخصی به نام «زبان کردی» وجود ندارد: شماری از گویشهای غربی زبانهای ایرانی را که تفاوت هر یک از آنها با دیگری همچون تفاوت هر یک از آنها با زبان فارسی ست پس از پیدائی استعمار اروپائی «کردی» خوانده‌اند. تنها لهجه‌ی سورانی ست که پیش‌تر از آن عنوان «کردی» داشت و شمار گویندگانش در ایران کمتر از کرمانجی ست. گورانی و اورامانی به هم نزدیک و با دو گویش دیگر بسیار متفاوت‌اند. و زازا نیز لهجه‌ی دیگری ست که خانم نویسنده از آن - همچون گورانی - نام نبرده است. نویسنده این گویش‌ها را «از زبانهای رسمی دولتی مانند ترکی، عربی و فارسی» «متمايز» انگاشته است! آری، آن دو زبان سامی و آلتایی را با «زبان کردی» هیچگونه پیوندی نیست، ولی فارسی و دیگر زبانها و نیم زبانهای ایرانی چنان پیوند تنگاتنگی با گویشهای کردی دارند که هیچ فرد مغرضی هم منکر آن نتواند بود. روح علمی نمی‌باید به نویسنده اجازه می‌داد که این سه زبان را در یک ردیف با کردی مقایسه کند. مثلاً در مقاله از مجله‌ای به نام «روژی نوی» یاد شده که به فارسی «روزنو» و در عربی «یوم الجدید» یا «یوم الحادث» و در ترکی «آیری گون» یا «ینی گون» خواهد بود. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

۳- نویسنده می‌گوید «برخلاف تصور رایج کردها از دیر باز تجربه حکومت مستقل خودی را داشته‌اند» (ص ۴۵) حال آنکه این «تجربه» در سراسر مناطق جهان و از جمله در سراسر ایران و کشورهای همسایه‌اش وجود داشته است. به تاریخ و به جغرافیای تاریخی شهرها و استان‌های ایران مراجعه کنید و به بینید چقدر حکومت مستقل در میان فارسها یعنی در یزد یا در سیستان و فارس و کوهسار البرز

وجود داشته و این دلیل جدایی آن‌ها از مجموع تیره‌های ایرانی و یا مانع وحدت آنها با یکدیگر زیر یک عنوان نیست.

۴ - خلاف آگاهی نادرست نویسنده، دو امپراتوری عثمانی و ایران صفوی کردستان را «به دو منطقه تحت نفوذ» تقسیم نکردند. کردها جزئی از امپراتوری صفوی بودند که تنها بدلائیل مذهبی به عثمانی پیوستند ولی با وجود تسلط طولانی بیگانه بر آنان، همچنان تمامی مظاهر فرهنگ ایرانی همچون کاربرد زبان فارسی به عنوان زبان فرهنگی و ملی - برگزاری جشن ملی نوروز و خاطره‌های تاریخی و اساطیری را حفظ کرده‌اند و می‌کنند. کاش اینان به ترکان نمی‌پیوستند تا در زمان ما «ترک کوهستانی» تلقی شوند و شاهد قتل عامشان باشیم.

۵ - در ایران هیچگاه «استفاده از زبان و فرهنگ ملی - لباس ملی، رقص، موسیقی، ادبیات، و غیره -» آنچه‌آن که نویسنده نوشته (ص ۵۱) برای کردها ممنوع نبوده و با آنکه من علاقه‌ای به هیأت حاکمه گذشته‌ی ایران ندارم باید بگویم که این کاملاً خلاف واقع است. تنها چیزی که ممنوع بوده تدریس در مدارس به یکی از زبانهای محلی است و این شامل فارسها (!) یعنی مردم خراسان و سمنان و مازندران و... هم می‌شده است.

۶ - از همان هنگام که فارسی به عنوان زبان ملی در برابر عربی قد برافراشت، زبان ملی و فرهنگی مردمی که آنان را در قرنهای نزدیک به ما کرد خوانده‌اند نیز شد و این وضع در کردستان آن سوی مرز یعنی در عثمانی هم بود تا آنکه جنگ اول جهانی شوونیسم ترک و عرب را بر آن سیاه‌روزان مسلط گردانید. در این باره سخن بسیار می‌توان گفت. تنها به این بسنده می‌کنم که شرف‌الدین بدلیسی - که خانم قهرمان از کتاب او «شرفنامه» یاد کرده است - در دوره‌ی صفوی امارتی در عثمانی داشت و حتی سردار هم مذهب‌ان ترکش در جنگ علیه ایران هم شد، ولی همان کتاب شرفنامه را به زبان فارسی نوشت. آیا کدام «فارس»! متجاوز و زورگوئی او را به این کار واداشته است؟!



ما آثار زیادی از خود کردها در دست داریم که در آنها خود را ایرانی خوانده و به این نسبت بالیده‌اند. مشابه این در مورد اقوام غالب ترک و عرب دیده نمی‌شود. یکی از آنها - استاد روانشاد رشید یاسمی - در کتاب «کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او» خواسته است «اثبات تعلق تام آنان بسایر برادران ایرانی خود» کند (ص ۱۴) و «پیوند خخل ناپذیر این قوم با سایر شعب ملت ایران [را]... به ثبوت»



## نیمه دیگر

برساند (ص ۲۰۹). بجای اشاره به انبوه آثار خلق شده از سوی خود کردها در اثبات ایرانی بودنشان، به پیوست شعر دل انگیزی از یک شاعر معاصر کرد اکتفا می کنم و امیدوارم نویسنده‌ی آن مقاله و خوانندگان نیمه‌ی دیگر، به مانند من، از این شعر لذت برند و به «نیمه‌ی دیگر» تیره‌های ایرانی که در آن سوی مرزهای استعمار پرداخته در بند تژادپرستان و ناکجا آبادیان گرفتارند بیاندیشند.

با شایسته ترین احترام

ناصرالدین پروین

ژنو اول شهریور ماه ۱۳۶۸

شعری بزبان کردی از: صدیق صفزاده (بوره که ئی).

## ئیران êrañ

band bandi lashim ba têq gar bibrrin	به ند به ندی به تیغ گه ربیرن
rag u êsqānim la yak bipichrrin	ره گ و ئیسقānim له یه ک بیچرن
mallim ba sardā bēn bikan weran	فالم به سه ردا بین بکه ن و یران
dast hallnāgirim la xākim êrān	دست هه لنا گرم له خاکم ئیران
aw kasay pyāw be u zirak u wushyār	ئهوکه سه‌ی پیاو بی و زیره ک و وشیار
malibandi nada ba dasti nayar	مه لبه ندی نادا به ده ستی نه یار

ترجمه:

## ایران

اگر بند بند تنم را ببرند،  
ورگ و استخوانم را از هم جدا کنند،  
و آیند و خانه ام را بر سرم و یران کنند،  
دل از خاک ایران برنکنم.  
کسی که غیرتمند و زیرک و هوشیار باشد،  
وطنش را در کف دشمن نخواهد گذاشت.

## پاسخ سحر قهرمان به نامه ناصرالدین پروین

نویسنده نامه به جای این که به ارزیابی و نقد موضوع اصلی مقاله — جایگاه زن کرد در عرصه سیاست و جنگ — پردازد، تلاش کرده با «تحلیل» تژادگرایانه وجود

خلق کرد و زبان کردی را انکار کند. با وجود این که صفحات نیمه دیگر جای این بحثها نیست پاسخ مختصری به ادعاهای ایشان ضروری است. آقای پروین به زبان «هم مسلکان» پان ایرانیستش («کردستان آنسوی مرز»)، «علیت فرضی و زبان قراردادی کردی»، «دشمنی دیرینه ترکان و عربان با ایرانیان»، «اندیشه تجزیه طلبانه» و غیره) تاریخ ایران را بصورت جنگ نژادها یعنی جنگ «ترکان و عربان» با «نژاد ایرانی» جلوه می دهد. بجای بحث درباره نیمه دیگر جامعه ایران یعنی زنان، ندای بازسازی امپراطوری هخامنشی و ساسانی را سرمی دهد و آرزو می کند «نیمه دیگر» سرزمینهایی را که شاهان قلدر بزور سر نیزه تصرف کرده بودند و اکنون از دست رفته به «نیاخاک» ایران، «مهد نژاد پاک آریایی»، برگرداند.

برخلاف توهمات آقای پروین، تاریخ هیچ خصومت و جدالی بین خلق کرد و خلقهای فارس و عرب و ترک ثبت نکرده است. اما حقایق تاریخی بیانگر دشمنی دیرینه بین خلق کرد و مجموع دولتهای ارتجاعی ایران (از شاهان هخامنشی گرفته تا خلفای جمهوری اسلامی) و عثمانی و ترکیه امروز و عراق و سوریه است. این دولتها با قشون کشی و قتل و کشتار، کردستان و ارمنستان و مناطق عرب نشین را تصرف کردند. کردها از قرن ۱۵ بعد در مقابل توسعه طلبی و تمرکزگرایی دو دولت عثمانی و صفوی دست به مقاومت بی وقفه و دامنه دار زدند بطوری که تا سالهای ۱۸۵۰ پای اشرار عثمانی و قاجاریه به بسیاری از نقاط کردستان نرسید و کردستان تا این زمان تحت سلطه حکومتهای مستقل و نیمه مستقل کرد باقی مانده بود.

آقای پروین می گوید حکومتهای مستقل در سراسر مناطق ایران و در سراسر ایران از جمله در یزد و سیستان و فارس و کوهسار البرز وجود داشته است. حکومت مستقل فارسی زبان خوب است اما وجود حکومت مستقل کرد، ارمن، بلوچ و ترکمن نارواست. از دید پان ایرانیستها و تاریخ نگاران درباری (امثال اسکندر بیک ترکمان، علی اصغر شمیم همدانی، رشید یاسمی) مهم این است که قلدرترین این حکومتها فارس زبان بوده اند و بزور تازیانه هایی که از چرم کرگدن می ساختند «مجموعه تیره های ایرانی» و غیر ایرانی را از دریای مغرب تا دریای مشرق «متحد» کرده اند.

تحلیل زبان شناسانه آقای پروین تکرار خیالپردازیهای ناسیونال فاشیستهایی چون صادق کیا و محمد مقدم و امثالهم است. اینان نه تنها کردی و پشتو و بلوچی را لهجه های زبان فارسی می دانند بلکه با کمال وقاحت ادعا کرده اند که ترکی و عربی هم «گویشهای» فارسی هستند. کردی مانند هر زبان دیگری لهجات متعدد

دارد و مانند زبانهای ارمنی و نورژی و آلبانی دارای دو لهجه استاندارد است. کردی ساخت صوتی و صرفی و نحوی خاص خود را دارد و کاملاً متمایز از فارسی، عربی و ترکی است. ادبیات کردی بیش از پنج قرن سابقه دارد و از ادبیات ملل همسایه کاملاً متمایز است.

شبهات «روژی نوی» به «روزنو» دلیل وابستگی کردی به فارسی یا لهجه بودن کردی نیست. زبانهای آلمانی - انگلیسی، ایتالیایی - فرانسه، سوئدی - نورژی - دانمارکی بیشتر از کردی و فارسی لغات و عبارات مشترک دارند اما همه زبانهای مستقلی هستند.

در ایران تحت سلطه رضاخان میرپنج موسیقی و رقص کردی، تکلم به زبان کردی و پوشیدن لباسهای کردی نه تنها در ادارات دولتی بلکه در کوچه و خیابان هم ممنوع بود و متخلفین مجازات می شدند. در زمان محمدرضای پسرش تکلم به کردی و پوشیدن لباس کردی در ادارات دولتی و مدارس و نیز مکاتبه و تعلیم و تربیت بزبان کردی ممنوع بود. اما، بر مبنای سیاست «دریچه اطمینان» رژیم، برنامه تبلیغاتی رادیویی بزبان کردی برای کردهای ایران و عراق و سوریه (بقول پان ایرانیستها «هم نژادان آنسوی مرز») از سالهای ۱۹۵۰ شروع شد. همچنین در سطح بسیار محدودی کتابهای ادبی و دینی و متون فولکور منتشر می شد. با وجود این داشتن کتاب کردی برای متهمین سیاسی همیشه جرم «تجزیه طلبی» محسوب می شد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی با وجود این که تدریس ادبیات «زبانهای قومی و محلی» مجاز شمرده شده اما تا کنون این اصل قانون اساسی اجرا نشده است.

در مورد آمارها: برای کردستان عراق و ترکیه آمارهای مشابه وجود دارد. اولین سرشماری عمومی ترکیه (۱۹۲۷) سی سال قبل از اولین سرشماری ایران و اولین سرشماری عراق (۱۹۴۷) ده سال قبل از ایران انجام شد، اما در مقاله ای کوتاه برداشتن بیشتر از مثنی از نمونه خروارنه میر است نه لزومی دارد.

شرفنامه در سال ۱۵۹۷ توسط شرف خان رئیس امارت بدلیس تألیف شد. اگر آثار ادبی کردی را که قبل از آن تألیف شده کنار بگذاریم، شرفنامه اولین تجلی آگاهی ملی در میان روشنفکران کرد بشمار می رود. هدف شرفخان از نوشتن تاریخ کردستان این بود که «احوال خانواده های عظیم الشان کردستان در حجاب سترو گمان نماند.» فصلهای شرفنامه نه بر اساس توزیع جغرافیایی حکومتهای کرد بلکه بر حسب میزان استقلال این حکومتها تنظیم شده است. معیارهای استقلال هم بسیار

دقیق بوده است از آنجمله ضرب سکه و خواندن خطبه نماز جمعه با اسم سلطان کرد بود. مثلاً عنوان صحیفه اول کتاب چنین است: «در ذکر ولات کردستان که علم سلطنت برداشته اند و مورخان ایشان را داخل سلاطین کرده اند.» صحیفه دوم: «در ذکر عظمای حکام کردستان که اگرچه استقلالاً دعوی سلطنت و اراده عروج فکر کرده اند اما در بعضی اوقات خطبه و سکه بنام خود نموده اند.» به این ترتیب شرفنامه

~~تاریخ کردستان و ایران را در دسترس قرار داده است و به این ترتیب به مردم ایران آشنایی بیشتری داده است.~~

فارس زبان از قبیل ابن سینا آثار خودشان را به عربی تألیف کرده اند.

سیونال شوونیستهای ترک و عرب بهیچ وجه از نمانده اند. آنان نیز مدارک و اسناد فراوانی جمع کرده اند و با طیب خاطر یوغ سلطه عثمانی را برای مثال در سالهای اخیر مؤسسه مطالعات علمی «علمی» در اثبات ترک بودن کردها تألیف ن. سوگن (Nazmi Sevgen) مملو از روسای عشایر کرد وابستگی خود را به دولت یاسمی بدستور عوامل رضاخان میرپنج تألیف ریخ کرد و کردستان تألیف محمد امین ذکی در عراق بزبان کردی چاپ شده بود. کتاب ملتی مستقل هستند و تاریخ و فرهنگ خودشان را دارند. اثرات این کتاب، رشید یاسمی این ادیب ریخی بیمایه کرد. امثال یاسمی ها در ترکیه و یا عرب اند. از آنجا که آقای پروین دنیا را با نافرادی چون رشید یاسمی را دلیل بر صحت و در عراق و ترکیه فراوانند آزادیخواهان فارس و ایران یک ملت مستقل پذیرای زندان و شکنجه و معه شناس ترک اسماعیل بشکچی ه که در شان داده است که کردها ترک نیستند و ملت زندان گذرانده است.

اطلاق اسم کردی به «شماری از گویشهای رارو پایی بوده است. اما حقایق تاریخی چیز

گذشته از این، بسیاری از علمای عربی تألیف کرده اند.

برخلاف تصور آقای پروین، ما هم مسلکان فارسشان عقب نم کرده اند تا ثابت کنند کردها ترک و حکومتهای عرب را برگردن نهاده اند فرهنگ ترک در آنکارا بیشتر از چاپ کرده است. یکی از این کتابها اسناد و مدارکی است که در آنها عثمانی اعلام کرده اند. کتاب رشید شد آنها در پاسخ به کتاب مفصل تا بیک مورخ کرد که در سالهای ۹۳۰ ذکی بیک نشان می دهد که کردها را دارند. رژیم پهلوی برای خنثی کردن غیرمورخ را مامور تألیف آن کتاب تاریخ عراق ادعا می کنند که کردها ترک معیار زندگی زده نژاد می سنجد کرد بود ادعاهایش می داند. اما چه در ایران چه عرب و ترک که در دفاع از کردها بعضی اعدام هم شده اند. برای مثال چا تحقیقات جامعه شناسی خود را مستقلی هستند سالها از عمر خود را در آقای پروین ادعا می کنند که غربی زبانهای ایرانی» کار استعما

دیگری می گویند. اسامی «کرد»، «کردستان» و «کردی» را قرن‌ها پیش از ظهور استعمار اروپایی خود کردها و سایرین به خلق کرد و سرزمین و زبان آنها اطلاق می کرده‌اند. آنچه بدرستی مولود استعمار اروپایی است پان ایرانیسم است که ترکیب همگونی از فاشیسم اروپایی (ایده برتری نژاد آریایی) و ناسیونال شوونیسم فارسی است.

سحر قهرمان - سپتامبر ۱۹۸۹

\* Besikci

هیأت تحریریه گرامی!

«نیمه دیگر» کار با ارزشی است که امیدوارم ادامه پیدا کند. «آفرین بردست» و «بر بازویتان» که کاری هم برای این نیمه دیگر و شاید نیمه دوم می کنید. دلم می خواهد به حرمت این تلاش صمیمانه (و در شرایط موجود باید گفت جانانه) کاری انجام دهم. برایتان شعری می فرستم و بعدها اگر غربت و آوارگی رخصت دهد - قصه یا قصه‌هایی. در هر حال تلاشتان مستدام باد. ضمناً تقاضا می کنم شماره و یژه سیمین دانشور را برای اینجانب ارسال فرمایید. چند سال پیش ضمن تحصیل در دانشگاه شیراز، نقدی نسبتاً پر حجم بر سووشون نوشته بودم که هنوز موجود است. ایکاش زودتر می دانستم و برایتان - برای شماره و یژه - می فرستادم، شاید به درد می خورد!

با احترام، نسرین رنجبر ایرانی، ۱۷ بهمن ۶۷

خانم نسرین:

متأسفانه نشانی شما را نداریم. لطفاً دوباره با نشانی نیمه دیگر در آمریکا تماس حاصل کنید. بسیار ممنونیم و امیدواریم همکاری شما ادامه یابد.

## نامه فراخوان

این نامه را برای آن دسته از زنانی می نویسم که دیگر آب از سرشان گذشته است.

آنهايي که ديگر سوال فرق بين زن و مرد برايشان مطرح نيست. آنهايي که می

اثبات برابری ندارند. دانشمندان زن و مرد فرق بسیار است و آنهایی که نیاز به

وان. آنهایی که تجربه کرده اند که در نابرابری، زندگی  
 بده ای ممکن نیست. آنهایی که مطمئن هستند دورانی  
 یقات پنداشته بود، سپری شده (البته انسان که چه عرض  
 و رهبر باقی موجودات کرده بود).

که می دانند «آدم» دنیا را به نیستی کشانید و امروز که  
 با پیشرفت علم و هنرش، صنعتش، اقتصادش، خود را  
 ستاده می بیند، تازه در تکاپوی تمدن واقعی افتاده و می  
 و زندگی کند.

که برای پیشرفت و تکامل خود و تاریخ خود، نیازی در  
 می بیند.

استی انسان را نجات دهند و آینده تبارشان، فرهنگشان،  
 کره خاکیشان را نجات دهند.

سرمسید و استثمار زن را پیش از این صلاح نمی بیند. با همه  
 زن بخاطر لطفی که طلسمت در حق او کرده است و می تواند

است که می تواند  
 سرزمینشان و در نهایت  
 دوران حکومت «آدم»  
 حماقتش و مرداندرک

راه از بین بردن طبیعت ناچار بوده است یا زن را سرکوب کند که در مقابلش نایستد — باروری زن را به طبیعت نزدیکتر می کند تا مرد — و یا اینکه او را متقاعد کند که همراهش بتازد و همداستانی کند. و از این راه تاریخ را هم بنام خود کرده است. این همان عقده ای است که مرد از بدو تولدش برای اثبات خود داشته و امروز که چشمش باز شده و می بیند که گور خود را با دست خود کنده، بفکر آبادی افتاده است. برای آبادی، او همیشه به وجود زن نیاز دارد. چون ساختار خرابکارانه اش امکان آبادی را به او نمی دهد. سرنوشتی که برای اولین بار در تاریخ بشریت انسان را گرفتار خود کرده این است که تا کنون وسایلی در دسترس «آدم» برای نابودی کامل زمین نبوده، ولی امروز از صدقه سربمب اتم این هم موجود است و برای همین ترس براندامش مستولی شده. امروز کشورهای پیشرفته صنعتی در این مرحله بسر می برند که ذکر شد و کشورهای در حال توسعه در مرحله ای قبل از این. در مرحله ای هستند که هنوز زن را سرکوب می کنند (شیوه های کار و اقتصادی بدوی، هنوز به آنها اجازه خرابی مطلق را نداده است و مزه نیستی را تجربه نکرده اند) یعنی در عقده بلوغ بسر می برند.

نتیجه این که زن اروپایی و زن امریکایی در برهه ای از تاریخ فرهنگیش زندگی می کند که خواسته و ناخواسته نقش خود را بازیافته است (یا در حال بازیافتن است). امروز اگر زنی به صحنه سیاست وارد شود، دیگر نمی تواند نقش مارگرت تاچری را بازی کند که سیاست مردان را راه و روش خود کرده است و هدف «آدم» را چنان دنبال می کند و به چنان درجه از آدمیت رسیده است که فرق میان زن و مرد را از بین برده — این شگرد در دوره ای از تاریخ، جزو شرایط اصولی ورود زن به صحنه سیاست محسوب می شد.

زن امروز، باید سیاست، افکار و روش زنانه داشته باشد. باید مترقی باشد. غیر از این موفق نیست. امروز دنیا بهم نزدیکتر شده. زندگی قبیله ای و تاریخ مجرد مفهوم ندارد. تاریخ دنیا بهم وابسته و پیوسته است. امروز تعداد بیشتری از مردم این امکان را دارند که از بیرون محیطشان را، یعنی در زمانی خارج از زمان خودشان، تاریخ خود را بررسی کنند و از دور بسنجند. اگر زنان ایرانی تا بیست سال پیش بطور محدود امکان زندگی در کشورهای دیگر را و آشنا شدن با فرهنگها و امکانات دیگر را داشته اند، امروز به تعداد مردم یک سرزمین، زن ایرانی خارج از ایران زندگی می کند و کشورش را، فرهنگش را، خودش را، از دور و در مقایسه می سنجد. از زمانی که مرزهای ایران به کشورهای دیگر گشوده شد، تجان، سیاستمداران، دانشجویان، و یا نظامیان به دیگر سرزمینها راه یافتند.

اگر زن یا زنانی میان آنها بودند، یا همسران این افراد را تشکیل می دادند و یا این که تعدادشان از انگشتان دست تجاوز نمی کرد. درست است که با همه کمبود، زمانی که این زنان بازگشتند، یکدیگر را جستند و یا یکه و تنها تاثیرات خود را بهر شکل گذاشتند اما صدایشان به گوش همه نرسید. صدای آنهایی بلند بود که تعدادشان روز بروز بیشتر می شد و یا از قبل بیشتر بود «فوکلی های فرنگی» (با اصطلاح روشنفکران) و مذهب یون. اگر گروه اول گروهی تقریباً مردانه بود، گروه دوم کاملاً مردانه بود، و امروز هم پس از گذشت این همه قیامها و انقلابات داخلی،

آنجایی که این هر دو در بلوغ بسر می برند، تنها آن دسته از زنانی را به بازی وار کرده اند و باز نگفته اند که این عقلش کمتر و آن جثه اش کوچکتر است، که احساس کرده اند «پا به پا» و «دوش به دوش» آنها برای رسیدن به هدف خودشان یاری شان داده و می دهند و دم هم نمی زنند. با این وکلا که مردم برای خودشان دست و پا کرده اند تکلیفشان هم از اول روشن بوده است. اینان مجال به کسی نمی دهند، اما وکالت و تکلیف خود را همواره به دست اینان سپردن، دیگری مسئولیتی است. زنان - کار ما بس مشکل و طاقت نرسان است. ولی زمانش فرا رسیده و هرگز دوره ای به این پختگی و آمادگی برای حرکتان وجود نداشته است.

روشنفکران ما که چشم امید ملت یکی دو سده ای است به حرکتش خشک مانده، لنگ را انداخته اند. بیش از این چیزی برای گفتن ندارند، قصه هایشان را گفته اند و دسته گلها را به آب داده اند.

اگر هنوز هم منتظرید که از تاحیه ایشان بهاری برسد، باید گفت که این بهار وقت گل نی هم نمی رسد.

ایران امروز به نیرویی تازه احتیاج دارد، به نیرویی سازنده و دلسوز، به نیرویی زنانه. نیرویی که وابسته به آن آب و خاک باشد نه وابسته به امیال خود گامه.



یک دید تازه، یک بررسی نو و برنامه‌ای که فقط امروز و فردای نزدیک را در بر نداشته باشد، بلکه باز دورتر بیندیشد. این نیرو می‌تواند درازمدت تنها الترناتیو، در مقابل آن نیرویی باشد که سنتاً (مذهب) تکیه گاه مردم در مراحل بحرانی تاریخی و اجتماعی بوده است. و چون این پناه ستونهای مقاومتش را دقیقاً و از روز اول بردوش و کتف مازنان بنا نهاده است، تنها قوه متزلزل کننده و از پا درآورنده اش هم خواهیم بود. با هرتکائی که بخود دهیم سازمان جهل و ظلم و ستم را سست تر خواهیم کرد. چشم امیدمان تنها به خودمان باشد. هنوز نمی‌دانیم که از چه نیرویی برخورداریم و چگونه راه، خودش را بر ایمان فراخ کرده است.

سهیلا، بیست و هشتم یونی ۸۹

## مجاهدین افغانی

### زنان اسیر را به کنیزی می‌گیرند

زنان افغانی بی گناه از جمله بدبخت ترین قربانیان جنگ در افغانستان هستند و تحت وحشتناکترین تجاوز به حقوق اولیه بشر قرار دارند. براساس گزارش روزنامه پاکستانی The Muslim صدها زن در جریان نبردهای اطراف شهر جلال آباد توسط برخی از گروههای مجاهدین دستگیر شدند. این زنها به کنیزی گرفته شده و به آنان تجاوز شده است. رهبران این گروهها معتقدند که حق آنانست تا زنان نواحی تصرف شده را به کنیزی بگیرند. این حوادث توسط سایر رهبران مجاهدین و مقامات پاکستانی تایید شده است. مجاهدین معتقدند که جهاد در راه خدا را علیه کمونیستها، که از نظر آنها همه مخالفینشان را شامل می‌شود، رهبری می‌کنند.

در دو سال گذشته که جنگ در افغانستان به اوج خود رسید و مجاهدین حمایت آمریکا و کشورهای دست راستی دیگر را دریافت کردند، بیش از دو هزار نفر نیروی جنگنده از عربستان سعودی، مصر و سودان به آنان پیوستند. این نیروها از آزادی عمل زیادی برخوردارند و سایر مجاهدین بدلیل کمکهایی که از عربستان دریافت می‌کنند مانع زیاده رویهای اینها و مجاهدین همکارشان نمی‌شوند. با صیفه کردن زنانی که بدست این گروهها گرفتار می‌شوند آنها را در حد برده‌های فاحشه پایین می‌آورند. داستان حراج کردن زنان و سنگسار آنان داستانی

قدیمی است که از ابتدای جنگ توسط افغانهای مقیم پاکستان انجام شده است. خطر افزایش این جنایات با پیشرفت جنگ بیشتر می شود. اکثر دولتهای غربی و دست راستی از جمله پاکستان از طریق رساندن جنگ افزار به مجاهدین کمک می کنند و بر آن نام کمک به مبارزان آزادی می نهند.

فتحیه زرکش یزدی، سپتامبر ۱۹۸۹

# زن، کار و ایدئولوژی در جمهوری اسلامی

## والنتاین مقدم

### دیباچه

این نوشته یک تحلیل کمی و کیفی از ایدئولوژی اسلامی و وضعیت استخدامی زنان در ایران امروز است. در این مقاله ایدئولوژی رژیم اسلامی بر حسب نقش زنان و همچنین تناقضات درون خود آن بررسی شده، با الگوهای استخدامی زنان مقایسه می شود. همچنین الگوهای استخدامی امروز را با دوران قبل از انقلاب مقایسه خواهیم کرد. این نوشته نشان می دهد که تلاشهای نخستین برای تحمیل مقبولیت خانه نشینی و دلسرد کردن زنان تا حد زیادی موفق نبوده است. با این که میزان مشارکت زنان در بازار کار پایین آمده، اما این کاهش برای مردان حتی بیشتر هم بوده است. سهم زنان در نیروی کار شهری تغییری نکرده است؛ امروزه حتی استخدام دولتی آنها بیشتر از زمان قبل از انقلاب است. این نوشته به اختلاف میان تجویزات ایدئولوژیک و الزامات اقتصادی اشاره می کند.

### مقدمه

این که عدم تقارن جنسی یک واقعیت جهانی است و تابعیت زنان مفاهیم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دارد، در حال حاضر کاملاً شناخته شده است. اگرچه شکل مشخصی که نابرابری جنسی به خود می گیرد بر حسب زمان و مکان متنوع است، اما معین کردن مشخصات آن یک امر عملی و مبتنی بر تجربه است. همه کس (حتی خود فمینیستها) بر سر این که چه چیز به نفع و یا ضرر زنان است توافق

ندارند و این مطلب خود جای بحث دارد. معین کردن الگوها، اعمال و سیاستهای مربوط به زنان یک چیز است، و قضاوت در مورد تاثیر آنها بر موقعیت اجتماعی و اقتصادی زنان چیز دیگری است.<sup>۱</sup>

در موقعیت سیاسی خاورمیانه، جایی که زنان از نظر سیاستهای گوناگون، قوانین و فشارها، گروه اجتماعی ضربه پذیری هستند، تغییرات در موقعیت و مقام زن باید در زمینه های قوانین گذشته و حال، طبقات اجتماعی، و نوعی توسعه ملی و رژیم سیاسی، و همچنین در چشم انداز منطقه ای، در نظر گرفته شود.

در ارزیابی و مقایسه موقعیت زنان، به چه عوامل مشخصی باید پرداخت؟ ژیل از شش حوزه تفسیری گوناگون نام می برد که نقطه مناسبی برای شروع بحث است.<sup>۲</sup>

**بیان سیاسی:** چه حقوقی به زن تعلق می گیرد، رسمی و غیر رسمی؟ آیا آنها می توانند چه در تئوری و چه در عمل رأی بدهند؟ آیا آنها حق مالکیت دارند؟ آیا می توانند از راه جنبشهای خودشان ابراز نارضایتی کنند؟

**کار و تحرک شغلی:** در نیروی کار رسمی زنان چگونه مزد می گیرند؟ تا چه حد قدرت تغییر شغل دارند؛ میزان مزدشان تا چه حد عادلانه است؛ مشاغل آنان چگونه گروه بندی شده، و چه قدر فرصت فراغت و استراحت دارند؟

**تشکیل، دوام و اندازه خانواده:** آیا زنان خودشان شریک زندگی شان را انتخاب می کنند؟ آیا می توانند همسرشان را طلاق بدهند؟ زنان مجرد و بیوه چه مقام و موقعیتی دارند؟ آیا زنان آزادی رفت و آمد دارند؟

**تحصیلات:** دسترسی زنان به امکانات تحصیلی چگونه است، تا چه حد می توانند از آنها برخوردار گردند، آیا درسا برای زن و مرد یکی است؟

**بهداشت و کنترل جنسی:** میزان مرگ و میر زنان چقدر است، در معرض چه بیماریها و فشارهای (جسمی و روانی) مشخصی قرار دارند، آیا بارداری شان تحت کنترل خودشان است؟

**بیان فرهنگی:** چه تصویری از زنان و «جای» آنها در اذهان مردم وجود دارد، و این تصاویر تا چه حد واقعیت را بیان می کند یا انعکاس می دهد؟ زنان در زمینه فرهنگی چه می توانند بکنند؟

این طریقه خوبی برای مشخص کردن و روشن کردن نقش زنان در جامعه، سیاست و اقتصاد است. این شیوه محققین و فعالین را قادر می کند تا از کلی بافیها به سوی نکات مشخص بروند، گرایشهای مثبت و منفی را مطالعه کنند، دستاوردها

و موانع را مشخص کنند و ارزیابی از ضعفها و قوت‌های موقعیت زنان را بدست آورند. منعکس کردن تضاد درون و میان سیاست‌های دولتی، مباحث عمومی، و سیاست‌های اجرایی می‌تواند در جهت بهبود شرایط زنان در مبارزه و مسیعتری برای حقوق‌شان مورد استفاده قرار گیرد.

در این نوشته، من روی دوتا از شش نکته ژیل تمرکز می‌کنم: مسئله کار و مسئله ایدئولوژی/ بیان فرهنگی در جمهوری اسلامی. هدف من در اینجا دو نکته است: پر کردن خلأیی در مطالعات زنان ایرانی، و بررسی رابطه میان فاکتورهای

ایدئولوژیک و اقتصادی در جمهوری اسلامی. مطالعه تحارب و الگوهای استخدامی

زنان در جمهوری اسلامی، برای دهم بار، در این شماره نشریه‌ای از سیاست‌شناسان ایرانی

شده است. شرکت نیروی کار زنان در جمهوری اسلامی مورد مطالعه قرار گرفته است؛ این می‌تواند بخشاً مربوط به مشکل بودن کسب اطلاعات باشد، و یا بخاطر جذابیت‌های ایدئولوژی اسلامی (در نزد محققین - م.) باشد. بدین گونه مطالعات روی ایدئولوژی بنیادگرایی اسلامی و نظر مقامات رسمی متداول است، بدون توجه به این امر که تا چه حد این ایدئولوژی توانسته است در واقع گردد و یا فعالیت اقتصادی زنان را تغییر دهد. اگرچه وزارت کار و امور اجرائی حال حاضر آمار نیروی کار را از دسترس عموم خارج ساخته، اما اداره مرکزی اطلاعات و آمار وسیعی را مهیا می‌سازد. برای پیدا کردن برآوردهای آمار اعتبار دادن به گزارش‌هایی منفرد در مورد وضعیت استخدامی زنان، مطالعه اطلاعات و آمار مراکز نامبرده بررسی شوند. بهر صورت الگوهای استخدامی دسترسی زنان به مشاغل مزدگیر شاخص‌های مهمی در مورد موقعیت زنان جمعی، و سهم (بالتوجه یا بالفعل) شان در تغییرات اجتماعی است.<sup>۳</sup>

در این نوشته من ایدئولوژی اسلامی و همچنین تناقضات درونی اش در مورد زنان را بررسی کرده، آن را در مقابل الگوهای اشتغال زنان قرار می‌دهم. من الگوهای شغلی امروز را با قبل از انقلاب مقایسه خواهم کرد. اطلاعات حاکی از آن است که تصمیم اولیه رژیم مبنی بر کنار گذاشتن زنان مشاغل مدرن موفق نبوده است؛ اگرچه زنان متخصص طبقه مرفه بیشتر از خصومت قرار گرفته‌اند، میزان مشارکت نیروی کار کاهش یافته است، بخصوص برای مردان افزایش یافته است، این امر منعکس کننده رکود عمومی اقتصادی است. سهم زنان در جمعیت شاغل شهری تغییری نکرده، در تعداد کارمندان دولتی زن بجای کاهش افزایش یافته است. جو

شماره  
را ننگرفته  
همچنین  
نونه اغلب  
مرکز شده  
بیت اجرا  
تجمعی در  
کزی آمار  
ری بجای  
ی بایستی  
می زنان و  
ن، فعالیت  
مورد زنان  
همچنین  
ات موجود  
ن از بخش  
همه مورد  
ویکاری  
می شرایط  
حالی که  
فرهنگی و

ایدئولوژیک نسبت به کار کردن زنان، با وجود بعضی گرایشات متخالف، همچنان خصومت آمیز باقی مانده است.

## چهره‌های زنان از دیدگاه ایدئولوژیک: تفاوت، خطر و خانه نشینی

سه عامل ایدئولوژیک مربوط به زنان در جمهوری اسلامی وجود دارد. این عوامل که از آنها استنباط‌های متفاوتی در رابطه با شرکت زنان در نیروی کار می‌شود عبارتند از: تفاوت، خطر و خانه نشینی. این عوامل برای زنان (به‌خصوص زنان طبقه متوسط مدرن) نشان دهنده وضعیتی است که «اریکا فریدل»، «فشار فوق العاده ایدئولوژیک» در ایران بعد از انقلاب نامیده است.<sup>۴</sup> فرجام و موقعیت امروزی زنان ایرانی با تثبیت جمهوری اسلامی به طرز بسیطی بررسی شده است.<sup>۵</sup> بنا به نظر نویسندگان بسیاری، یکی از اهداف اصلی رهبران رژیم کنونی ایران «نگه داشتن زنان در حوزه مسئولیت خانگی، یعنی چیزی که نقش اولیه زنان در جامعه قلمداد می‌شود» بوده است. در نظر مقامات کنونی چنین نقشی در تطابق با تعلیمات اسلام است. افشار هم گرایشات مشابهی را در جمهوری اسلامی ذکر می‌کند.<sup>۶</sup> به شیوه مشابهی نشأت می‌نویسد: «... بنا به استدلال رهبران جنید، همانطور که وظیفه مذهبی مردان و زنان هر دو در قیام علیه خفقان زمان شاه بود، اکنون که حکومت درستی به سر کار است، وظیفه مذهبی زنان اقتضاء می‌کند که آنان توجه خود را در انجام وظیفه واقعی خود که نگهداری از شوهر و فرزندانشان است، متمرکز کنند و به مردانشان اجازه دهند که امور دولتی را بگردانند. در نتیجه، با ارتقاء نقشی که زنان در سرنوشت شاه ایفا کردند، دولت زنان را تشویق می‌کند که وظایف سنتی خود را به عنوان همسران و مادران از سر بگیرند.» وی می‌افزاید: «با قضاوت کردن بر اساس نتایج سه سال اخیر، تلاشهای آنان برای بیرون راندن زنان از زندگی اجتماعی و بازگرداندنشان به کنج خانه‌ها موفق بوده است.»<sup>۷</sup>

دیدگاه خانه نشینی زنان و دیدگاه تفاوت جنسی در پیوند تنگاتنگ با یکدیگرند، که به موجب آن تفاوت‌های بیولوژیک، روانی و جسمانی بین زنان و مردان به عنوان تفاوت‌های جهانی و تغییرناپذیر در زمینه ظرفیت ذهنی و اجتماعی تلقی می‌شود. به عنوان مثال، در زمینه ازدواج، زنان و مردان متفاوتند و نقشها و

انتظارات متفاوتی دارند. اگرچه، آنان «متفاوت - ولی - برابر» نیستند، با اینهمه در اینجا نیز مانند تمام امور زندگی یک سیستم سلسله مراتبی عمل می کند. یک رابطه حاکمیت و تابعیت که در آن مرد رئیس است و قوانین را وضع می کند. در این سلسله مراتب، زنان به عنوان جنس فرودتر فرض شده اند و اصطلاحاً «ضعیفه» بدان

می نویسند که «بزرگترین اشتباه جوامع خدانشناس و ماتریالیستی در آنست که ازدواج را یک مشارکت و همکاری بین زن و شوهر فرض می کنند. چنین فرضیاتی تمام وجوه خاص زنان را انکار کرده، خصوصیات خاص زنان در مورد فروتنی، پاکدامنی و شرم را نادیده می گیرد.» او چنین ادامه می دهد که دلیل لزوم تابعیت زنان چنین ارائه می شود که مردان مسئولیت سنگین امرار معاش را بدوش دارند و می بایست در جهاد شرکت کنند. مجله زن روز می نویسد که حضرت محمد گفته است: «خانه داری، جهاد زن است».<sup>۸</sup>

بر طبق نوشته های آیت الله خمینی (بخصوص در توضیح المسائل)<sup>۹</sup> و سایرین، کهتر بودن طبیعی زنان امری است بدیهی و ایدئولوژیهای اسلامی سخت به آن معتقدند. احتمالاً چنین اعتقادی به پایینتر بودن مقام زنان از مردان (علاوه بر تعبیر مطلق گرایانه متون مذهبی بدون در نظر گرفتن زمان) موجب وضع قوانین بسیلد غیر مطلوب برای زنان، بخصوص زنان تحصیل کرده، مجرد و شاغل، شده است.

بنا به نقل قولی از آیت الله خمینی اسلام شیعه نه تنها زنان را از زندگی اجتماعی خارج نمی کند، بلکه «آنها را به سطحی که به آن تعلق دارند، ارتقاء می دهد، سطحی بالاتر.»<sup>۱۰</sup> همچنین او گفته است که «داشتن حجاب به مفهوم تحقیر یا انزوای زنان نیست.»<sup>۱۱</sup> بر طبق گفته فردوس، خمینی به قوانین اسلام در مورد حق مالکیت برای زنان به عنوان شاخص استقلال اقتصادی آنها با افتخار اشاره می کند.<sup>۱۲</sup> می توان چنین بحث کرد که موشکافی صحبتهای خمینی در مورد زنان ارزش چندانی ندارد زیرا، حتی با در نظر گرفتن سخنرانیهای نسبتاً لیبرال او در روزهای پاریس، دیدگاههای او، همانطور که فردوس و افشار تاکید کرده اند، در چارچوب مکتب سنتی و محافظه کار محدود مانده است. اما جالب است توجه کنیم که حتی خمینی می تواند پیشنهادهای آشتی دهنده ای در مورد موقعیت و مقام زن بدهد و کارهای مشخصی را به عهده زنان واگذار کند. برای مثال، در سخنرانی برای جمعی از زنان در قم، در ۶ مارس ۱۹۷۹، خمینی زنان ایرانی را دعا کرده و گفت: «اعمال شجاعانه ای که شما زنان ایرانی انجام داده اید مایه افتخار من

است،... زیرا شما پیشتاز پیروزی ما بوده اید و مردان را تشویق کرده اید» در جای دیگری می گوید «اسلام زنان را برابر مردان ساخت؛ در حقیقت توجهی که اسلام به زنان می کند به مردان نمی کند.» و در آخر اظهار می کند، «در انقلاب ما، زنان اعتباری بیشتری از مردان کسب کرده اند، زیرا که این زنان بودند که نه تنها شهامت خود را نشان دادند، بلکه پرچم شهامت مردان را نیز افراشتند. مثل خود قرآن مجید، زنان کارشان تربیت و پرورش مردان واقعی است. اگر ملتها از زنان شجاعی که مردان واقعی را پرورش می دهند محروم بمانند، آن ملتها سقوط خواهند کرد.»<sup>۱۳</sup>

همانطور که در قسمت بالا نشان داده شد، بعضی شخصیت‌های اسلامی نسبت به تواناییهای امروزی زنان و علاقه شان به رفتار برابر آگاه هستند. برای مثال، آیت الله یحیی نوری، در کتاب خود «حقوق و حدود زن در اسلام» کهتر بودن یا مقام پایینتر داشتن زن در اسلام را انکار می کند (آنها برابر نیستند، اما پایینتر هم نیستند).<sup>۱۴</sup> موضوع تفاوت جنسی (در واقع نابرابری جنسی) و خانه نشینی به موضوع دیگری پیوند خورده است - به ذات خطرناک طبیعت زن. بسیاری از نوشته های اسلامی در مورد خاصیت اغواگری جنس زن است. صرف حضور زنان باعث تقلیل قوه سنجش،

تولید کننده تر و فعالتر است، نشسته است که دامن کوتاهش تواند بیشتر کار کند، مردی که زنان در خیابان، بازار، اداره یا مناظری روبرو شود؟»<sup>۱۵</sup> این نظر زنان به عنوان شکلی از نفی جنسی این نظرات انتقاد آمیز به کاهش حضور زنان و یا ممنوعیت دیوارهای خیابانهای تهران و سایر

در یک موسسه تماماً مردانه یا جایی که کنار دختری رانهایش را بیرون انداخته است؟ در کجا مرد می ماند؟ در معرض چهره آرایش کرده تحریک کننده کارخانه است، یا مردی که ناچار نیست با چنین رها برای توجیه حجاب و لزوم لباس پوشیدن عقیفانه است زنانه مطرح می شود.

شرکت زنان در اماکن عمومی در بعضی موارد برای حضورشان در عرصه های خاصی مطرح شده اند. به بر شهرهای بزرگ، که همیشه با نوشته های مختلف

در مقابل جسد شهیدان کربلا احساس شرم نمی کنند؟»<sup>۱۶</sup>

باید توجه کرد که چهره زنان به عنوان همسران و مادران خیراندیش و مخلوقاتی جنسی مخرب، به درجات مختلف در ایدئولوژی، فرهنگ و سیستمهای سمبلیک جوامع بسیاری وجود دارد. هرچند، طبق نوشته اخیر یکی از فمینیستهای عرب بحث در مورد جنسیت زن (و بخصوص نظم و کنترل آن) در مباحث اسلام نقش برجسته ای



دارد. ۱۷

این سه عامل ایدئولوژیک نام برده شده، بیان مادی خود را در قوانین و سیاست یافته‌اند. قانون اساسی جمهوری اسلامی جنبه‌های زیادی دارد که به ضرر زنان است. پیش نویس قانون اساسی بر اهمیت خانواده تاکید می‌کند: «خانواده واحد بنیادین و کانون اصلی رشد و تعالی انسان است.» همچنین بر نقش اصلی زن به عنوان مادر تاکید دارد: «زن در چنین برداشتی از واحد خانواده، از حالت (شیئی بودن) و یا (ابزار کار بودن) در خدمت اشاعه مصرف زدگی و استئمان خارج شده و ضمن بازیافتن وظیفه خطیر و پراج مادری در پرورش انسانهای مکتبی پیش آهنگ خود هم‌رزم مردان در میدانهای فعال حیات می‌باشد و در نتیجه پذیرای مسئولیتی خطیرتر و در دیدگاه اسلامی برخوردار از ارزش و کرامتی والا تر خواهد بود.»<sup>۱۸</sup>

چنین سیاستهایی نتیجه اش تقبیح جلوگیری از بارداری و ممنوعیت سقط جنین بوده است. علاوه بر رسمی کردن خانه نشینی، قانون اساسی قوانین اسلامی را به عنوان قانون کشوری تثبیت می‌کند. اصل ۴ می‌نویسد: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است.»<sup>۱۹</sup>

از همان ابتدا بحث رسمی شدن قانون اسلام برای زنان نشانه خوبی نبود. بخصوص زنان تحصیل کرده و صاحب حرفه طبقه متوسط در مورد مواد مربوط به موقعیت فردی زن که مسلماً همراه قانون اسلام است هشیار بودند. بدین گونه اولین مقابله با رژیم اسلامی جدید از طرف زنان بود، در اوایل مارس ۱۹۷۹.

گفته‌های بالا کمابیش در برخوردشان به زنان، روابط زن و مرد و وظایف مذهبی صریح‌نند. حقوق و مسئولیتهای زنان و مردان مساوی نیستند، نقش زن به عنوان همسر و مادر است. نقش مرد نان آور و جنگنده. بهر حال، این تمام داستان نیست. سایر گفته‌های قانون اساسی، و همچنین سخنرانیهای اعضای هیأت حاکمه، و آنچه در ایران امروزی می‌گذرد، در تضاد با نظریه پایتربودن زن از مرد و راندن زنان به «عرصه زندگی خصوصی» است... برای مثال اصل ۲۰ قانون اساسی می‌گوید: «همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.» اصل ۲۱ حقوق زنان را «بارعایت موازین اسلامی» تضمین می‌کند، اما بر حقوق همسران، مادران، بیوه‌ها، خانواده و فرزندان تاکید می‌کند. اصل ۲۸ می‌گوید:

«هرکسی حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند.» اینها مثالهایی است در مورد توصیه های متناقض و گنگ ایدئولوژیک/سیاسی برای زنان. از یک طرف قانون اساسی برابری جنسی را تأیید می کند، و از طرف دیگر، قوانین اسلام را مطرح می کند، که تا آنجا که ما می دانیم، و هیچکس (حتی خود آخوندها) انکار نمی کنند، برای زنان قوانین و مقرراتی در مورد رفتار و اعمالشان تعیین کرده که بسیار متفاوت از چیزی است که برای مردان مقرر شده. برای مثال، و همانطور که نشأت اشاره کرده است، قانون اساسی ممکن است ذکر کند که مرد و زن «برابرنند»، اما قانون اسلام با زنان و مردان یکسان برخورد نمی کند، قدر مسلم آن که در اموری چون طلاق، قیمومت بچه، چند همسری، ارث، و یا شهادت در دادگاه، چنین نیست.<sup>۲۰</sup>

در دو سال اول انقلاب، سیاستهایی اتخاذ شد که به وضعیت زنان تأثیر گذاشت و باعث کم شدن شرکت آنها در عرصه عمومی گردید. این امر در وهله اول، باعث شد که زنان طبقات بالا که هدف اصلی سیاستهای رژیم بودند مشاغل خود را از دست بدهند. شرکت زنان در حرفه های قضایی اول از همه و جدیتر از همه مورد تأثیر قرار گرفت. قانون جدیدی زنان را از کار به عنوان قاضی بازداشت؛ زنان قاضی که در زمان پهلوی برگزیده شده بودند، این بار عذرشان خواسته شد.<sup>۲۱</sup> در پی آن زنان بسیاری از سطوح بالای پستهای دولتی کنار گذاشته شدند، آنها مجبور شدند که یا مشاغل پایینتری را قبول کنند یا کاملاً بازنشسته شوند. بسیاری از زنان در پستهای بالا استعفا دادند و یا ترجیح دادند خود را بازنشسته کنند، تا آن که حجاب را تحمل کنند. رژیم همچنین قوانینی را تصویب کرد برای تشویق زنان به خانه نشینی. برنامه های بازنشستگی گوناگونی این امر را امکان پذیر ساخت که زنان حتی با ۱۵ سال سابقه کار بتوانند بدون از دست دادن مزایا خود را بازنشسته کنند.<sup>۲۲</sup> بعد از آن، قانون دیگری تصویب شد مربوط به زوجهایی که هر دو شاغل هستند و این امر را امکان پذیر ساخت که چنانچه زن تصمیم بگیرد در خانه بماند زن و شوهر بتوانند از تمام مزایای حقوق زن استفاده کنند. از زنانی که شوهرانشان شاغل هستند خواسته شد که از استخدام کناره بگیرند تا شرایط را برای مردان بیکار و یا تازه واردین مرد به بازار کار بهتر سازند. بسیاری از مهد کودکهایی که در ادارات دولتی و کارخانجات، در زمان رژیم سابق باز شده بود، بسته شد.<sup>۲۳</sup> چنین سیاستهایی به عنوان شاخص مهمی در پایین آوردن موقعیت زنان در نیروی کار شهری عمل می کند؛ بطور عام در نوع کار و بطور خاص در متخصص شدن آنها.

سرنوشت زنان ایرانی پس از تثبیت جمهوری اسلامی از نظر تاریخی نه جدید است و نه برای اسلام یا شیعه استثناء. بعضی مطالعات و تحقیقات به رابطه میان رژیمهای مستبد و کنترل زنان اشاره کرده‌اند. همانطور که مورخ فمینیست «جوان اسکات» ذکر کرده است: «چه در لحظه بحرانی هژمونی ژاکوبینها در انقلاب فرانسه، چه هنگامی که استالین اقدام به کنترل قدرت کرد، چه در زمانی که سیاست نازیها در آلمان پیاده می شد، و چه با پیروزی خمینی در ایران، تسلط، قدرت، حکومت مرکزی، و قدرت حاکمه به عنوان مذکر، مشروع و قانونی خوانده شد و چنین ضوابطی در قوانین آمده (قوانینی چون ممنوعیت شرکت زنان در سیاست، غیرقانونی خواندن سقط جنین، ممنوعیت کار مزدگیر توسط مادران، و مشخص کردن ضوابط پوشش زنان) اینها همه زنان را در جای خود قرار می دهد.»<sup>۲۴</sup>

برخورد رژیم به زنان، از یک نظر، بخشی از پروژه وسیع سیاسی - فرهنگی - طبقاتی بود که علیه طبقه متوسط مدرن غربی جهت گیری داشت. مردان، برای مثال، خواسته یا ناخواسته، همه باید ریش داشته باشند. کراوات نزنند، بلوز آستین کوتاه در اماکن عمومی نپوشند. اما پشت اینها، سیاستهای جدیدی، انعکاس دهنده

ذکر می کند که در سال ۱۹۸۳، ۲۳ درصد از زنان متاهلی که در سنین باروری هستند از وسایل جلوگیری از بارداری استفاده کرده اند. این را می توان به عنوان شکلی از مقاومت در مقابل موضع مقامات تلقی کرد.<sup>۲۶</sup>

در روزنامه ها از نمایندگان زن مجلس نقل قول آورده شده که به سرکوب حقوق زنان به عنوان امری «غیر اسلامی» و «متعصبانه» اعتراض کرده اند. از زهرا رهنورد، همسر موسوی نخست وزیر [سابق]، نویسنده شناخته شده و نویسنده کتابی که دورنمای رادیکال - پوپولیست اسلامی را در مورد طبقات اجتماعی و نابرابری ارائه می دهد، به عنوان «فمینیست اسلامی» نام برده می شود.<sup>۲۷</sup> اگرچه مقامات از زنانی که حجاب را رعایت نمی کنند و لباس «نامناسب» در اماکن عمومی می پوشند (که این معمولاً به معنای رنگهای روشن، شلوار، کفش و یا کیف شیک است و یا بیرون بودن کمی از موازین روسری) انتقاد می کنند، اما آنها اخطاریه هایی برای حزب اللهی ها هم صادر کرده اند، زیرا که زد و خوردهای بسیاری در جنوب تهران گزارش شده که بین گروههای جوانان حزب اللهی و پامبانی بوده که جوانان را از ارباب زنان بازمی داشته اند.<sup>۲۸</sup> خامنه ای رئیس جمهور [سابق]، موسوی نخست وزیر [سابق] و رفسنجانی سخنگوی [سابق] مجلس از جمله کسانی هستند که این آشوبها را تقبیح کرده اند. این مقامات جمهوری اسلامی ادعا می کنند که پایه و مقام زن پس از انقلاب ارتقاء یافته، و با بهبود شرایط اقتصادی بهتر هم خواهد شد. رفسنجانی با اشاره به کاهش نسبی شرکت زنان در اقتصاد گفته است: «زمانی که جنگ پایان یابد و اقتصاد بهتر شود و توسعه یابد، شما خواهید دید که ما با کمبود اساتید زن روبرو خواهیم شد و آنوقت نیاز به زنان بیشتر خواهد بود. در دانشگاهها ما با کمبود اساتید زن روبرو هستیم. در پزشکی ما به زنان متخصص نیاز داریم.»<sup>۲۹</sup> در جای دیگر، رفسنجانی همچنین به مردان خطاب کرده است که: «بکارت را فراموش کنید» و با بیوه های جنگ ازدواج کنید، و زنان را تشویق کرده است که به مردان پیشنهاد ازدواج بدهند و مثال پیشنهاد ازدواج خدیجه به محمد را برای توجیه آورده است.<sup>۳۰</sup> او از زیاده رویهایی مثل جداسازی کلاسهای درسی در سطح دبستان و اجباری کردن چادر در تمام مدارس دخترانه، انتقاد کرده است. و همیشه نه تنها توسط مقامات مذکور، بلکه توسط آیت الله خمینی و دیگران شرکت زنان شهرها در شورش علیه شاه ذکر و تقدیر می شود.

افشار با اشاره به سرنوشت زنان در نیروی کار می نویسد: «اعمال محدودیت

برای بخش مدرن اقتصاد و نتیجتاً مشکل بیکاری می توانست تا حدی توسط کنار گذاشتن زنان از عرصه اجتماعی حل شود. ولی در عین حال آیت الله خمینی مواظب بوده است که حمایت توده‌ای زنان مستضعف را، یعنی آنهایی را که برای قیام علیه شاه به خیابانها آمدند و در انتخابات مختلف به او رای دادند حفظ کند. در نتیجه، زنان حق رای را از دست نداده‌اند، و رسماً هم از بازار کار کنار گذاشته نشده‌اند. هرچند که برای کار کردن در هیچ عرصه‌ای غیر از آنچه سنتاً برای زنان در نظر گرفته شده یعنی پرستاری و آموزش و پرورش نه تنها تشویق نمی شوند بلکه دلسرد هم می شوند. بطور اخص آن که، یک سلسله تبلیغات وسیعی بین مردم برای کنار کشاندن زنان از مشاغل اداری، انجام شده است.<sup>۳۱</sup>

افشار و دیگران به تصفیه زنان از خدمات اجتماعی و مؤسسات دولتی اشاره کرده، بر این نظرند که امروزه تنها انتخاب واقعی زنان کارخانگی یا کارهایی است که حقوق بسیار کمی در بخش غیر دولتی دارند. «به استثناء حق رای، زنان ایرانی در تمام عرصه‌های دیگر رسماً به عنوان شهروند درجه دو شناخته شده‌اند که در عرصه اجتماعی هیچ محلی از اعراب ندارند...»<sup>۳۲</sup>

این سوال پیش می آید که آیا تمام زنان ایرانی (منظور آنان که در ایران مانده‌اند) واقعاً پایه و مقام خود را به عنوان شهروند درجه دو پذیرفته‌اند، یا آن که شکلهای خاصی از مقاومت را پیش گرفته‌اند. بخصوص، آیا زنان با احکام ایدئولوژیک در مورد مادر بودن کنار آمده‌اند، یا آنکه تصمیم گرفته‌اند در عمل، کار خود را حفظ کنند و یا در جستجوی کار باشند. آیا رژیم اسلامی در بیرون راندن زنان از بخش مدرن اقتصاد، از کارخانجات، از ادارات دولتی، وزارتخانه‌ها و از این قبیل موفق بوده است؟

## زنان در بخش رسمی (مدرن) در جمهوری اسلامی

این بخش گزارشی است آماری از شرکت زنان در بخش مدرن، با تمرکز بر کار مزدگیر آنان در بخش دولتی و صنعت مدرن در مناطق شهری.<sup>۳۳</sup> به سوالهای بسیاری در زمینه استخدامی زنان در جمهوری اسلامی پاسخ داده خواهد شد. سوال اول آنست: آیا زنان از نیروی کار بیرون کشانده شده‌اند؟ آمار ارائه شده در این بخش، از منابع رسمی ایرانی گردآوری شده، و این نتیجه را می رساند که زنان از نیروی کار بیرون کشانده نشده‌اند. و حتی از شغل‌های دولتی هم منع نشده‌اند. در واقع جدول ۱



سن	مرد	زن	مرد	زن	مرد و جنس	مرد و جنس
----	-----	----	-----	----	-----------	-----------

۱۹۸۲	۱۲,۵۱۵/۶	۱۲,۰۸۰/۹	۲۳,۲۳۲/۰	۵,۴۱۰/۲	۶,۰۱۷/۸	۱۱,۴۲۸/۰
۰	۴۸/۰	۵۲/۰	۱۰۰	۴۷/۳	۵۲/۶	۱۰۰
۸۱۰/۰	۵,۶۰۳/۴	۶,۴۱۴/۱	۱۳,۰۱۷/۵	۴۸۹/۲	۳,۸۴۷/۲	۴,۳۳۵/۵
۱۲/۶	۸۷/۴	۱۰۰	۱۰۰	۱۱/۳	۸۸/۷	۱۰۰
۵۵۸/۸	۴۴۶۲/۳	۵,۰۲۱/۲	۹,۴۸۳/۵	۴۶۰/۰	۳,۵۶۲/۶	۴,۱۱۲/۶
۱۱/۱	۸۸/۹	۱۰۰	۱۰۰	۱۱/۲	۸۸/۸	۱۰۰
۲۵۱/۷	۱۱۴۱/۰	۱۳۹۲/۸	۲۵۳۳/۸	۲۹/۲	۱۹۳/۶	۲۲۲/۹
۱۸/۱	۸۱/۹	۱۰۰	۱۰۰	۱۳/۱	۸۶/۸	۱۰۰

فعالیت اقتصادی

جمعیت کل شهری قبا

در ۱۰ ساله بالا

از نظر اقتصادی

فعال

شاغل

بیکار

در سال ۱۹۸۲، ۷ درصد بوده است. نسبت زنان شاغل به زنان

بیکار در سال ۱۹۷۶، ۸/۵ درصد بوده است، حال آن که در سال

۱۹۷۶، ۹/۵ درصد بوده است. کاهش میزان فعالیت در میان مردان به مراتب

از نظر اقتصاد

۱۹۸۲ به ۵ درصد

پیش از زنان بوده

منابع: آمار سر

۶۱، ۵۹

جدول ۱

فعالیت اقتصادی زنان و مردان، به سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۸۲

پزشکی، زنان جراح و پرستار وجود دارند. زنان بخش خدمات اجتماعی فقط در پایتخت نیستند. از نظر توزیع جغرافیایی، آنها در تهران، خراسان، فارس، اصفهان، گیلان و مازندران، خوزستان و کرمان به کار اشتغال دارند.

باید به این نکته توجه کرد که لیست وزارتخانه‌ها در جدول ۲، شامل تمام بخشهای دولتی و سازمانهایی که تحت رژیم جمهوری اسلامی بسط داده شده‌اند نمی‌شود. «سازمانهای انقلابی» جدید و موسسات جدیدی که تشکیل شده — مانند بنیاد مستضعفین، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، سازمان ارشاد اسلامی، بنیاد امداد امام خمینی، و بنیاد شهید — این گونه موسسات هم شاغلین زن دارند. سالنامه آماری ۱۹۸۵، در مجموع از ۱۳۰ موسسه انقلاب اسلامی علاوه بر وزارتخانه‌های باقی مانده از رژیم سابق نام می‌برد. بیشتر این موسسات جدید مربوط به جنگ می‌شوند. به جرات می‌توان گفت که جنگ باعث توسعه و بسط بخش دولتی شده و به رشد شاغلین بخش دولتی انجامیده است. همچنین می‌توان گفت که استخدام زنان در جمهوری اسلامی امروز در ارتباط با احتیاجات جنگ به اقتصاد و بازار کار، قرار دارد.

سوال سوم آنست که: آیا زنان از بخش صنعت مدرن بجز آموزگاری و پرستاری که سنتاً عرصه زنان بوده‌اند بیرون رانده شده‌اند؟ پاسخ منفی است. اگرچه استخدام زنان در صنعت مدرن نسبت به قبل از انقلاب کمتر شده، همانطور که باموسسات دولتی و وزارتخانه‌ها مقایسه شد، زنان هنوز در تاسیسات بزرگ صنعتی کار می‌کنند (به جدول ۳ رجوع کنید).

در سال ۱۳۶۲ متوسط سالانه تعداد شاغلان زن (کارگر و کارمند) در این بخش از صنعت تقریباً ۴۰ هزار نفر بوده است. (نوسانات فصلی وجود دارد). (این تعداد برای مردان ۵۳۲ هزار نفر بوده است.) طبیعتاً بیشترین تعداد کارگران هستند (۳۲ هزار نفر). کارگران زن در رشته‌های تولیدی ۷ درصد از نیروی کار تاسیسات بزرگ صنعتی را در ایران در سال ۱۳۶۲ تشکیل می‌دادند. ۳۹ نیروی کار زنان در این بخش کمابیش در تمام نقاط کشور تقسیم شده؛ یک سوم این زنان در تهران کار می‌کنند. بقیه در استانهای گیلان، مازندران، فارس، خراسان، اصفهان، زنجان، آذربایجان شرقی، خوزستان و کرمان تحت استخدام هستند. (تقسیم مردان در استانها متفاوت است: بیشترین تمرکز آنها در اصفهان است، در مجتمع ذوب آهن).

هیچ تقسیم بندی خاصی برای مشخص کردن تفاوت مزد بر اساس جنسیت وجود ندارد. حقوق متوسط ماهانه برای یک کارگر در بخش صنعتی بزرگ در سال





کارمندی در کارخانجات بزرگ است. اغلب کارمندان زن در تهران هستند، و در پی آن زنجان، گیلان، فارس، آذربایجان شرقی و بقیه استانهایی که در بالا نام برده شد، تقسیم بندی خاصی بر اساس جنسیت برای تعیین مردها وجود ندارد، اما حقوق متوسط ماهانه برای یک کارمند در این بخش ۶۰ هزار ریال است که با مزایای ماهیانه به ۸۵ هزار ریال می رسد.<sup>۴۱</sup>

از نظر توزیع در شاخه های مختلف صنعت، حدود یک سوم از کارگران زن در

### جدول ۳

#### توزیع نیروی کار در کارگاههای بزرگ صنعتی ۱۳۶۱

تعداد کارمندان		تعداد کارگران		صنعت
زن	مرد	زن	مرد	
۶,۸۵۰	۶۲,۳۸۳	۳۱,۹۸۴	۴۷۱,۹۸۶	تعداد کل
۲,۲۱۱	۱۱,۲۰۳	۵,۷۶۸	۶۹,۱۹۰	مواد غذایی و نوشیدنی نساجی، پوشاک، چرم، کفش
۶۲۴	۹,۰۴۸	۱۰,۹۴۶	۱۲۲,۴۱۵	صنایع چوبی
۱۱۲	۱,۷۱۱	۱۰۴	۱۲,۱۲۹	میل سازی کاغذ و مقوا سازی، چاپ
۳۰	۳۰۸	۳۱	۲,۷۱۸	شیمیایی، دارویی، پلاستیک
۱,۱۸۴	۸,۱۱۲	۳,۴۸۶	۳۶,۰۵۸	معادن غیرفلزی فلزات پایه
۴۱۵	۶,۴۲۴	۵,۶۳۳	۸۶,۷۵۹	ماشین سازی
۱۴۷	۳,۴۰۲	۱۲۳	۲۹,۰۱۸	متفرقه
۱,۸۲۲	۱۹,۲۶۴	۵,۴۹۲	۱۰۳,۱۷۰	
۱۱	۱۰۳	۱۱۲	۹۲۹	

یادداشت: کلیه ارقام متوسط سالانه است، صرفنظر از نوسانات فصلی

منبع: آمار کارگاههای بزرگ صنعتی ۱۳۶۳، صفحات ۲۶۳ الی ۲۶۶. مقایسه با سالنامه آماری ۱۳۶۴ نشان می دهد که استخدام صنعتی هم برای مردان و هم برای زنان کاهش یافته است. این کاهش بیانگر نوسانات این بخش از اقتصاد است.

## نیمه دیگر

تأسیسات صنعتی بزرگ یعنی پارچه بافی، پوشاک، کفش و چرم متمرکز هستند. و بعد از آن در بخش غذایی و نوشیدنی، معادن غیر فلزی، ماشین سازی و صنایع شیمیایی کار می کنند. ۴۳ کارمندان زن بیشتر از همه در بخش غذا و نوشیدنی، و سپس ماشین سازی، سیگار و شیمی شاغلند.

امروزه استخدام زنان با توجه به آمار موجود در مقایسه با الگوهای شغلی قبل از انقلاب چگونه است؟ اولاً، از زمان انقلاب، تمام گروههای مختلف سنی زنان میزان فعالیتشان کم شده است، در بین زنان، گروه سنی ۲۰-۲۴ ساله همچنان به عنوان فعالترین گروه اقتصادی باقی مانده، اگرچه اکنون بیشترین درصد زنان شاغل را گروه سنی ۲۵-۲۹ ساله تشکیل می دهند. ۴۳ ثانیاً جدول شماره ۴ نشان می دهد که در سطح تحصیلی زنان شهری شاغل پیشرفتهایی رخ داده است. این جدول همچنین نشان می دهد که درصد بالایی از زنان شهری شاغل دیپلمه هستند (این تعداد تقریباً دوبرابر شده)، در حالی که درصد زنان شاغل با مدرک دانشگاهی (لیسانس) رشد بسیار کمی کرده، دکترای ثابت باقی مانده و فوق لیسانس کاهش یافته که سوال دیگری را پیش می آورد: آیا فشار برای بیرون راندن زنان از نیروی کار بیشتر متوجه زنان متخصص و با تحصیلات بالا تر نشده است؟ آماری که در

کتابخانه ملی و اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران موجود است.

پاسخ به این سوال مثبت است. تعداد واقعی زنان شاغل با مدرک لیسانس کمتر شده است. از طرف دیگر، تعداد زنانی که با مدرک دکترای میزان ۲۳٪ رشد یافته، اما رشد در سایر گروههای دیپلمه ها، لیسانس ۳۰ درصد، فوق دیپلم ۴۶ درصد، دیپلمه ۵۴ درصد کرد که دیپلمه ها، کارگرو یا زنان طبقه متوسط پایین هستند به کار بیشتر است و یا آنکه از طرف دیگر کارفرما «روشنفکر» ترجیح می دهند. بسیاری از زنان ایرانی با مدارک لیسانس و فوق لیسانس در داخل کشور با وقفه روبرو هستند. اما این بدان مفهوم نیست که تحصیل برای زنان روبرو است.

کارخانجات، تعداد زنان شاغل در آنجا ۸۶۰۰ نفر و در بخش خدمات ۱۹۸۳ زن شاغل در سال ۱۹۸۳. ۴۴ هزار نفر است که معادل ۲۱ درصد کل است.

حقوق بگیر شاغل در کارخانجات شهری ۴۰ هزار نفر یعنی معادل ۷ درصد از کل شاغلین آن رشته را تشکیل می دهند. واضح است که استخدام زنان در کارخانجات

## جدول ۴

سطح تحصیلی زنان شاغل در مناطق شهری. گروه سنی ۱۰ ساله به بالا  
به سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۶۱

۱۳۶۱		۱۳۵۵		سطح تحصیلی —
درصد	تعداد	درصد	تعداد	
۱/۰	۵,۳۹۳	۱/۶	۷,۲۱۷	تحصیلات رسمی
۱۱/۰	۶۱,۲۶۱	۱۱/۲	۵۱,۲۸۹	تحصیلات ابتدایی
۲/۵	۱۴,۱۲۰	۰/۹	۴,۰۲۶	دوره راهنمایی
۶/۰	۳۳,۷۷۵	۱۴/۷	۶۸,۱۲۶	متوسطه
۴۲/۲	۲۳۶,۰۲۸	۲۳/۹	۱۰۹,۷۳۲	دیپلمه
۷/۷	۴۳,۱۷۲	۵/۱	۲۳,۳۹۵	فوق دیپلم
۶/۹	۳۸,۷۹۷	۶/۰	۲۷,۳۷۱	لیسانس
۰/۵	۲,۷۹۹	۰/۷	۳,۰۸۸	فوق لیسانس
۰/۵	۲/۹۸۵	۰/۵	۲,۲۸۳	دکتر
۰/۹	۴,۷۷۷	۰/۱	۳۸۲	نامشخصه
۲۰/۷	۱۱۵,۷۷۸	۳۵/۵	۱۶۳,۰۸۹	بی سواد
۷۹/۳	۴۴۳,۱۰۷	۶۴/۵	۲۶۹,۹۱۸	باسواد
۱۰۰/۰	۵۵۸,۸۸۵	۱۰۰/۰	۴۰۶,۰۰۰	کل

• به روشنی بیان نشده است.

منبع: سالنامه آماری ۱۳۶۳، ص ۶۴.

در حالی که شرکت زنان در بخش رسمی صنعت کمتر شده (منظور کار تولیدی بامزد و حقوق است تا کارهایی که در استخدام خود و برای خود است)، شرکت زنان در بخش دولتی بعنوان متخصصین افزایش یافته است. ساخت شغلی نیروی کار زنان در حال حاضر در ایران را می توان در جدول ۵ که بر اساس نمونه برداری خانه به خانه تهیه شده مشاهده کرد. تعداد کارگران حرفه ای / تکنیکی / علمی در بخش دولتی محسوسترین افزایش را داشته. باید توجه کرد که قبل از انقلاب از جمعیت از لحاظ اقتصادی فعال زنان، ۹/۵ درصد کارگران وابسته به بخش تکنیکی / حرفه ای بوده اند و فقط ۰/۱ درصد را مدیران تشکیل می دادند (در مقایسه با ۱۰ درصد در الجزایر) و ۳/۲ درصد کارگران دفتری بوده اند.

چهارم، از لحاظ تقسیم کارکنان زن در وزارتخانه های دولتی، با مقایسه به نمونه سال ۱۹۷۴ که تعداد زنان شاغل حدود ۲۹ درصد کل می شد تغییر چندانی نکرده است: حدود ۷۶ درصد از زنان شاغل معلمین مدرسه بوده و ۷ درصد در وزارت بهداشتی، کمتر از ۵ درصد در علوم و آموزش عالی، و ۰/۶ درصد در وزارت دادگستری شاغل بوده اند.<sup>۴۶</sup>

اگر کارکنان دولت را به عنوان یک کل واحد در نظر بگیریم، تعداد کارکنان دولت در سال ۱۹۸۳ نسبت به سال ۱۹۷۶ درصد بیشتری داشته است. طبق آمار سال ۱۹۷۶، زنان حقوق بگیر بخش دولتی در مناطق شهری تعدادشان ۲۲۳,۵۱۵ نفر بوده است، یعنی ۱۶ درصد از کل شاغلین این بخش. در سال ۱۹۸۳-۸۴، تعداد ۳۴۱,۱۵۵ زن در استخدام دولت بوده اند که معادل ۲۸ درصد از کل می شود. از کل تعداد زنان شاغل در سال ۱۹۷۶، حدود ۴۸ درصد حقوق بگیران بخش دولتی و خصوصی بوده اند. در سال ۱۹۸۳، از کل تعداد زنان شهری شاغل، ۶۱ درصد در استخدام دولت بودند. اگر کارخانجات بزرگ که در مالکیت دولت هستند را هم اضافه کنیم، شاید بتوانیم بگوییم که حدود ۶۵ درصد از زنان شاغل در مناطق شهری در استخدام دولت هستند. بدین ترتیب به نظر می رسد که در بخش دولتی نیروی کار زنان تحت استخدام افزایش یافته و نه کاهش. آشکارترین توضیحی که در مورد این پدیده می توان داد چنین است:

(۱) جمعیت شهری افزایش یافته، (۲) بخش دولتی پس از انقلاب گسترش یافته، و (۳) جنگ.

ساختار اشتغال و موقعیت استخدامی زنان شهری ۱۳۶۳

نامشخص	گروههای شغلی						تعداد کل	موقعیت استخدامی
	۱	۲	۳	۴	۵	۶		
۱۸	۸۵۶	۱۸۵	۶۸	۱۷۳	۱۸۹	۹۰۴	۲۳۸۲	تعداد کل
۰/۷	۳۵/۹	۷/۷	۲/۸	۷/۲	۷/۹	۳۷/۹	۱۰۰	درصد
۰	۰	۲	۱	۱	۷	۲	۱۳	کارفرما
۰	۱۸	۰	۴۳	۴۱	۴۵	۲۴۵	۳۹۱	کارکن مستقل
۱	۸۱۳	۱۶۲	۱	۵۲	۱	۲۲	۱۰۵۲	کارکنان بخش دولتی
۲	۲۱	۱۹	۳	۶۸	۲۶	۹۸	۲۳۷	کارکنان بخش خصوصی
۱۵	۵	۲	۲۰	۱۱	۹۹	۵۳۷	۶۸۹	کارکنان خانگی بدون مزد

منبع: سالنامه آماری ۱۳۶۴، ص ۸۷، بر مبنای آمارگیری نمونه ۱۳۶۳.

گروه شغلی ۱: حرفه‌ای، تکنیکی و کارکنان مربوطه گروه شغلی ۲: مدیریت، اداری و دفتری  
 گروه شغلی ۳: فروش و بازرگانی گروه شغلی ۴: خدمات گروه شغلی ۵: کشاورزی گروه شغلی ۶: تولیدی

بطرز تعجب آوری بعد از انقلاب سهم زنان در نیروی کار تغییری نکرده است. در سال ۱۹۷۶، کل جمعیت زنان شهری شاغل (که شامل حقوق بگیران و کسانی که برای خودشان کار می کنند می شود) ۴۶۰ هزار نفر بود، یعنی ۱۱/۲ درصد از کل جمعیت شاغل شهری. این واقعیت در سال ۱۹۸۳ تغییری نکرده بود: جمعیت زنان تحت استخدام ۱۱/۱ درصد از کل شاغلین شهری را تشکیل می داد. ۴۸٪ از طرف دیگر بطور کلی تعداد زنان بیکار افزایش یافته و از ۱۳ درصد در سال ۱۹۷۶ به ۱۸ درصد در سال ۱۹۸۳ رسیده است. این نمونه ها می توانند از جدول ۱ که نشان می دهد سهم شرکت زنان - مردان به طور اساسی تغییری نکرده است تشخیص داده شود. محاسبات ساده ای بر اساس همان جدول نشان می دهد که میزان شرکت نیروی کار زنان مانند میزان اشتغال زنان شهری کاهش یافته است (از ۹ درصد در سال ۱۹۷۶ به ۷ درصد در سال ۱۹۸۳). در سال ۱۹۷۶، نسبت زنان استخدام شده به زنانی که فعالیت اقتصادی داشتند، ۹۴ درصد بود، در سال ۱۹۸۳ این نسبت ۶۹ درصد بود. علاوه بر این، میزان بیکاری زنان شهری بطور اساسی افزایش یافته، چه بطور نسبی و چه بطور مطلق. باید توجه کرد (و می توان از جدول یک هم برداشت کرد) که کاهش میزان شرکت زنان، و به همراه آن افزایش میزان بیکاری، برای زنان منحصر به فرد نیست، بلکه مردان هم در این مسأله شریک هستند. این میزان پایین استخدام نتیجه بحران اقتصادی پس از آغاز جنگ است.

توده انبوه زنان کارمند دولت را معلمین مدرسه تشکیل می دهند و این آن میزان از جدایی و تقسیم بر اساس جنسیت را که ایدئولوژی اسلامی در نظر دارد تأمین و تضمین می کند (و در تطابق با الگوی بقیه خاورمیانه است). به هر حال، زنان همچنان در مؤسسات دولتی و کارخانجات، فعال هستند و در کنار مردان کار می کنند، و به طور کامل هم از مناصب اداری، سرپرستی و یا مدیریت (در سطح پایین) کنار گذاشته نشده اند. زنان جوان مهندس کار می کنند. یک آشنای شخصی، خانم مهندس شیمی ای که اکنون در امریکا بسر می برد، مدیر تولید یکی از تأسیسات اصلی شیمیایی در ایران بوده، سرپرستی ۱۵۰۰ کارگر و شش خط تولیدی را داشته است. با این همه، زنان به تصمیم گیری همکاران مردشان تن در می دهند، و البته تمام کارکنان زن باید خود را پوشانند تا آن اشعه های خطرناک که همیشه در مو و بدنشان وجود دارد، انتشار نیابد. با تمام این توضیحات زنان زیادی در محیطهایی کار می کنند که در آن علاقه و تمایلی نسبت به اختیار و قدرت زنان نشان داده نمی شود. با محرومیت از قدرت و مقام، زنان طبق میل مردان و وسواس

کارفرمایان، می توانند کار کنند. فرض کردن زنان به عنوان «جنس دوم» — که در ایران همانند تمام جوامع مرد سالار فرض همیشگی است — پس از انقلاب تشدید شده است. با این وجود، این حقیقت که زنان هنوز در نیروی کار رسمی حضور دارند به خودی خود تعجب آور است. این سؤال مطرح می شود که چرا دولت به زنان اجازه می دهد که در چنین مکان و مناصبی کار بکنند، و چرا زنان تحت چنین جو سخت ایدئولوژیکی کار می کنند؟ در حالی که هیچ پاسخ قاطعی نمی توان به این سؤال داد، ولی می توان نظراتی را مطرح کرد.

## ایدئولوژی در مقابله با

### ضرورت‌های اقتصادی

نوشته‌های مربوط به توسعه اقتصادی سه نیروی مربوط به هم را معین می کند که موقعیت زنان در بازار کار را مقید و مشروط می سازد.

(۱) عامل عرضه که تاثیرش در این امر است که آیا زنان برای کارمزدی خارج از خانه در دسترس هستند یا نه،

(۲) ساخت مشخص اقتصادی که میزان تقاضا برای کارگر در بازار کار را تعیین می کند،

(۳) سیاست‌های پنهان و آشکار در مورد بکار گرفتن یا محروم ساختن زنان در بازار کار، همان گونه که عملاً در استخدامها انعکاس می یابد، تقسیم کارها بر اساس جنسیت، ساخت درآمدها/ مزد و غیره.<sup>۴۹</sup>

این سه نیرو بر عوامل تعیین کننده فرهنگی، طبقاتی، تکنیکی و نهادی که همگی به صورت دینامیک عمل می کنند دلالت دارد. برای مثال، معیارهای فرهنگی در مورد نقش زنان در اجتماع و یا خانواده در میزان عرضه نیروی کار زنان تاثیر دارد، دیدگاه یک بعدی در مورد زنان به عنوان همسران/ مادران و این تصور که زنان کارگر کمتر از مردان متعهد هستند و غیره، در تعیین سیاستها تاثیر می گذارد.



در بسیاری از کشورها و به خصوص در جوامع مسلمان، زنان نماینده بخش خاصی از نیروی کار هستند. با این حال در مقطع خاصی از پروسه انتقال اقتصادی و تغییر اجتماعی، ساخت تولیدی جدید، تقسیمات موجود اجتماعی و جنسی صنعت مدرن و بخش در حال توسعه خصوصی یا دولتی، بازار کار جدیدی را بوجود می آورد. به هر حال، ضرورت مادی هر روز بیشتر زنان را به بیرون از خانه و به بازار کار می کشاند. و بالاخره ارجحیت استفاده از نیروی کار ارزان (که نیروی کار زنان بدون شک از مردان ارزاتر است) سیاستمداران یا مقامات را وامی دارد که زنان را در سیاستهای خود در نظر بگیرند، یا آن که کارفرمایان زنان را استخدام کنند. با در نظر گرفتن این مطالب، محققین فمینیست و سایرین که به موقعیت اقتصادی زنان، نقش اجتماعی، و موقعیت کاری شان اهمیت می دهند به درستی تلاش خود را متوجه مطالعه سیاستهایی می کنند که می تواند به زنان نفع برساند، آنان را به برنامه هایی در جهت رشد وارد سازد، برایشان سیستمهای حمایتی تهیه کند، و آنها را مطمئن به دریافت اجرت در مقابل کارشان سازد، شرایطی که برای مردان مهیاست.

چنین تمهیداتی به خصوص هنگامی که تعداد خانواده هایی که زنان اداره شان می کنند رو به افزایش است، امری اجباری است. در ایران در سال ۱۹۸۰، ۱۵ درصد از خانواده ها توسط زنان اداره می شد. ۵۰ با در نظر گرفتن مرگ و تغییر مکان مردان بسیاری در جریان جنگ با عراق، این رقم امروزه مسلماً بسیار بالا تر است. بیوه های جنگ در ایران راههایی پیش رو دارند: می توانند دوباره ازدواج کنند، می توانند روی کمکهای که از طرف خانواده و یا فامیلشان می گیرند حساب کنند، یا ممکن است بتوانند از طریق عایدی دولت که برای پاداش شهادت همسرانشان تعیین کرده بخور و نمیر زندگی شان را ادامه دهند. راه حل دیگر و در واقع اصلی کار کردن است. علیرغم درخواست رفسنجانی از مردان در مورد ازدواج با بیوه های جنگی، بسیاری از آنان بدون شوهر مانده اند. در چنین شرایطی، آنان یا به بخش رسمی از جمله کارگران می پیوندند و یا - به احتمال بیشتر - در فعالیتهای بخشهای مختلف غیر رسمی مشغول می شوند.

آخرین آمار نشان می دهد که ایران از زمان جنگ تا کنون متحمل ۳۰۰ هزار تلفات شده است، بیشتر اینان مرد هستند. از آن گذشته بخش وسیعی از جمعیت مردان بالای ۱۵ سال به کار جنگ گرفته شده اند. تمام اینها فشار زیادی به زنان می آورد. حداقل باید جبران از دست رفتن این تعداد عظیم مردان در بازار کار را بکنند. جنگ با عراق - مشخصاً، جابجایی، مرگ و نقص عضو این تعداد عظیم

مردان - بدون هیچ شکی عامل اصلی استخدام زنان بوده است. باید به یاد آورد که در سایر کشورها در طول جنگ - مانند امریکا و انگلیس در دوران جنگ جهانی دوم - تعداد زنان شاغل چه در کارخانه‌ها، ادارات و موسساتی که سنتاً زنان را استخدام می کرده‌اند و چه حتی در صنایع سنگین و مؤسسات وابسته به جنگ بسیار بالا رفت. آنچه باید به آن نگاه کنیم آنست که آیا زمینه‌های بازسازی پس از جنگ از مدل امریکایی آن پیروی خواهد کرد - جایی که زنان دوباره به خانه‌ها بازگشتند و بچه به دنیا آوردند - یا آن که مدل روسی - انگلیسی - آلمانی - جایی که زنان در بازسازی و توسعه به میزان قابل اهمیتی شرکت کردند - پیش خواهد رفت. کمبود نیروی کار در دوران جنگ، نتیجتاً فرصتهای استخدامی زنان را از طریق گسترش دستگاه دولتی افزایش داده است. با این حال ماهیت شغلها، اطلاعات دقیقتر در مورد جدایی زن و مرد در سر کار و درآمد نسبی و غیره، احتیاج به تحقیق بیشتر دارد. یک مورد جالب میزان افزایش اشتغال زنان در مشاغل دفتری در ایران زمان جنگ است، نمونه‌ای که در کشورهای غربی در دوران جنگ جهانی اول و دوم نیز دیده شده است.<sup>۵۱</sup> برخلاف نظر رایج در مورد اقتصاد ایران، بخش مدرن اقتصادی بعد از انقلاب متحل یا بی استفاده نشد؛ به طور نسبی صدمه نخورده باقی مانده، اگرچه کمتر از ظرفیتش مورد استفاده قرار می گیرد و بد اداره می شود، تقریباً ۷۰۰۰ «شرکت بزرگ صنعتی» (هر کدام با بیش از ۱۰ نفر شاغل) در سال ۱۹۸۳، تقریباً ۴۰ هزار زن را با حقوق و مزایا در استخدام خود داشتند. این اواخر، بخش دولتی، خصوصی و تعاونی صنعت همچنان در تشکلهای اقتصادی جدید سرمایه گذاری کرده‌اند. در طول شش سال اخیر، تلاش برای رشد اقتصادی و بازسازی، هرچند به ندرت اتفاق می افتد، کمبود نیروی کار ماهر و متخصص و تکنیکی را تشدید کرده است. زمانی که اولین برنامه توسعه ملی ۵ ساله جمهوری اسلامی در سال ۱۹۸۴ پس از تنها یک سال به اجرا گذاشتن بازخوانده شد، مدیر سازمان برنامه و بودجه، محمد تقی بانکی، اظهار داشت که برنامه ریزان با موانع مختلفی روبرو هستند. کمبود نیروی کار ماهر، «تکنولوژی ناکافی و بی کفایت»،

میزان پایین کفایت صنعتی از جمله مشکلاتی است که با آن روبرو هستند.<sup>۵۲</sup> و بالاخره، بیکاری مردان می تواند به دو نحو بر زنان تأثیر بگذارد. اضافه بودن نیروی کار مردان نتیجه اش سطح بالای بیکاری است که سطح استخدام زنان را پایین می آورد، و به رشد تضاد جنسی کمک می کند. از طرف دیگر، بیکاری

## نیمه دیگر

مردان فشار را بر روی زنان برای جبران خسارت افزایش می دهد. بنا بر استناد یکی از مطالعات اخیر سازمان بین المللی کار اشتغال مردان می تواند کاهش یابد در حالی که اشتغال زنان افزایش می یابد (بخصوص در کارهای خدماتی، نیمه وقت، کارهای رده پایین و کم درآمد، که در مورد کشورهای صنعتی صدق می کند).<sup>۵۳</sup>

از حدود چهار سال پیش، «خواهران بسیج» شکل گرفتند. در آن زمان ۴ هزار زن بخشی از نیروی داوطلب پاسداران شدند و قبل از آن که روانه وظایف سرپرستی و امدادی خود بشوند آموزش نظامی دیدند. بسیاری از آنان در وزارتخانه ها و بانک مرکزی متمرکز شده اند، جایی که درگیر جمع آوری اطلاعات، و مأموریتهای امنیتی هستند. آشکارا، این زنان بازوی دولت هستند، و این می تواند مثالی باشد از حیثیت متناقض زن در ایران امروز، زیرا اعتماد که زن به زنان برای چنین کارها،

حساسی به نظر متناقض می آید با آنچه در مورد تفاوت، خطروخانه نشینی زنان ذکر شد.

عوامل دیگری می تواند در مورد آن که چرا زنان هنوز در جمهوری اسلامی که می کنند بشمار آیند. کمبود نیروی کار ماهر و متخصص و ضرورتهای ناشی جنگ که مطرح شد می تواند از جمله دلایل استخدام زنان توسط دولت باشد. سایر عواملی که به میزان کلی شرکت زنان در محل کار تأثیر می گذارد عبارتست از هزینه بالای زندگی و سطح تحصیلات. با در نظر گرفتن عامل اول، احتیاج اقتصادی، و تشدید آن بخاطر تورم، زنان به ترک خانه و بازگشت به بازار کار واداش می شوند. دولت اسلامی ممکن است که مهد کودکان را بسته باشد، اما می تواند روی نیروی کار ارزان کارگران خانگی یا مستخدمین و کل خانواده از این باب حساب کرد. با در نظر گرفتن عامل دوم، شرکت زنان در نیروی کار و تحصیل به هم مربوط است. تحصیل، امکانات شغلی زنان را بهتر می کند و زنان بیشتری را تشویق به حرکت در جستجوی شغل می کند. این وضعیت همچنین آمال شخصی زنان بیدار می کند و بدین دلیل صحیحتر است که فرض کنیم زنان تحصیل کرده بیشتر زنانی که سواد، آموزش و یا تجربه کاری ندارند، به ماندن در خانه اگرچه نشان می دهند. همان مهندس شیمی که قبلاً به او اشاره شد به من گفت که تحصیلات او در کنار نیاز اقتصادی اش، دلایلی بودند که باعث شد او برای جمهوری اسلامی که کند.<sup>۵۴</sup>

بایستی همچنین توجه کرد که نسخه های فرهنگی در مورد مناسب بودن کار برای هر جنس تفسیر ناپذیر نیستند، و آنچه به عنوان الگوهای تقسیمات جنسی

در بازار کار توضیح داده شد، سخت و جامد نیستند. مثالهای بسیاری از تمام جهان سوم وجود دارد که نشان می دهد مفاهیم فرهنگی در مورد مناسب بودن کار برای هر جنس در مقابل تغییرات ساختی و نیاز بازار کار مقاومت کمی نشان می دهند.<sup>۵۵</sup> ضرورت‌های توسعه سرمایه دارانه در انواع کارهایی که برای زنان مناسب تشخیص داده می شود تجدید نظر می کند.

اطلاعات دقیقتری در مورد شرکت اقتصادی زنان، دستمزدها، و توزیع مشاغل در جمهوری اسلامی هنگام نوشتن این متن در دسترس نبود. دولت دست اندرکار تهیه چهارمین سرشماری سراسری جمعیت و مسکن است (۱۹۸۶)، که بزودی در دسترس قرار خواهد گرفت. آمار نیروی کار، زمانی که در دسترس قرار گیرد، می تواند درک عمیقتری از موقعیت اقتصادی زنان در بازار کار پس از انقلاب ارائه دهد. در آن زمان می توان در مورد سیاستهایی که می توانند باعث ارتقاء موقعیت زنان در بازار کار شوند تفکر و بحث کنیم.

## خلاصه و جمع بندی

زنان در ایران تحت فشار یک سلسله سختگیرانه‌های ایدئولوژیک بسر می برند، شامل طرز تفکر پدران سالارانه، نابرابریهای جنسی که در تمام جوامع مشترک است و تفکر اسلامی در مورد روابط اجتماعی با تأکید بر تفاوت‌های جنسی، خانه نشینی زنان، و تفکر شنیع خطر زنانه (مؤنث). چنین محیط فرهنگی / ایدئولوژیک برای استقلال اقتصادی زنان، برابری شان با مردان و پیشرفت عموماً اجتماعی زنان نامطلوب است. این که زنان، با تمام این احوال، در زندگی اقتصادی شرکت دارند از همه چیز قابل توجه تر است و این میزانی از مقاومت را در مقابل حکومت مطرح می کند. مشکلات و دستاوردهای زنان شاغل در ایران در ارتباط با تناقض بین شرکت سیاسی زنان در انقلاب از یک سو، و تناقضهای پدران سالارانه ایدئولوژی اسلامی از سوی دیگر است. اطلاعات موجود همچنین این امر را آشکار می کند که بین ایدئولوژی اسلامی و یا اساساً ماقبل صنعتی و آنچه که حمزه علوی آن را «الزامات ساختاری» اقتصاد سرمایه دارانه می خواند، نیز تضاد وجود دارد.<sup>۵۶</sup> مسلماً فعالیت‌های زنان در ایران امروز از ضوابطی که مکتب سنتی اسلام تعیین کرده، قدم فراتر می نهد. من عوامل مختلفی را در جهت درک این که چرا زنان در بخش مدرن اقتصاد باقی مانده اند نام برده ام: ۱) الزامات توسعه اقتصادی، که جمهوری اسلامی

کاملاً آن را متوقف نکرده و ضرورت‌های جنگ با عراق، ۲) احتیاج اقتصادی از جانب بخشی از زنان و مقاومت در مقابل انقیاد کامل از جانب سایرین، شامل زنان تحصیل‌کرده‌ای که سابقه کار دارند، ۳) مبهم بودن بحث‌ها و سیاست‌های رهبران سیاسی اسلامی، و چهره‌های متضاد زن از نظر فرهنگی در بین آنان که به زنان امکان می‌دهد تا درون محدوده نظام اسلامی مانور بدهند.

علیرغم برداشتهای متضاد فرهنگی از ماهیت زن و امکانات موجود (و محدود) استخدامی، سیاست‌ها و بینش‌های تبعیض‌گرانه رژیم در مورد زنان می‌تواند برای زنان شهری نقش متحد کننده‌ای داشته باشد، زنانی که بسیاری از آنان بی قدرتی و از خود بیگانگی را تجربه کرده‌اند. چنین سیاست‌ها و بینش‌هایی می‌تواند یک گروه بندی واحد از زنان را که در عین حال از نظر طبقاتی، سنی، تحصیلی، قومی و فرهنگی بسیار متمایزند، بوجود آورد. علاوه بر این، کاهش شدید اخیر در درآمد دولت ناشی از کاهش قیمت نفت و افزایش هزینه‌های جنگی ممکن است پروژه‌های توسعه دولت را متوقف سازد.<sup>۵۷</sup> چنین شرایطی برای موقعیت استخدامی زنان در ایران چندان شگونی ندارد. بهر صورت، سرنوشت زنان ایرانی می‌تواند در ارتباط تنگاتنگ با سرنوشت جمهوری اسلامی باشد. برآمد اختلافات میان تکنوکرات‌ها و نیروی گرداننده ایدئولوژی‌های اسلامی در دست دولت انتقالی<sup>۵۸</sup> امکانات و محدودیتهای شرکت زنان در حیات رسمی سیاسی و اقتصادی را وسیعاً مشخص می‌کند. تا این جا، زنان تحصیل‌کرده، با سمت و سوی غربی و متعلق به طبقه متوسط مرفه، متحمل لطمه‌هایی از سوی منحنی‌ترین سیاست‌های رژیم شده‌اند، این در حالی است که نبود یک برنامه یا استراتژی همگون دولتی (برای توسعه اجتماعی - اقتصادی، ساخت سیاسی و روابط بین‌المللی) هم در خدمت محدود سازی امکانات استخدام قرار داشته و هم برای مانور دادن زنان فضایی را باز گذاشته است. در عوض، ادامه شرکت زنان در عرصه عمومی، دیدگاه‌های الهی براساس نقش اجتماعی و مشخص زن و مرد و تقسیمات اجتماعی کار براساس جنسیت را تضعیف می‌کند. کسب تحصیلات بیشتر و شغل برای زنان می‌تواند با اعمال پدرسالارانه و ساختهای قدرت طلب در کل به مبارزه برخیزد. در این صورت اشتغال زنان نه تنها بر استقلال اقتصادی زنان و آزادی شخصی شان بلکه برای تغییرات وسیعتر اجتماعی هم تأثیر دارد.

امیدوارم در آینده‌ای نه چندان دور پیشبرد یک سری مطالعات ممکن شود. مطالعاتی از قبیل: مشخص کردن سیاست‌های استخدامی زنان، اعمال تبعیض جنسی

در انواع مختلف نهادهای سرمایه داری خصوصی و دولتی، امکانات قابل دسترس جهت کارآموزی و استخدام برای زنان، ساخت شغلی و کم شغلی زنان، سطح درآمد

در ایران و سایر کشورهای منطقه خاور میانه و آسیای مرکزی از «فمینیست‌ها» و «اسلام» در

ایران و یا برخی از مردان درون دستگاه پروسه بازسازی و توسعه اهمیت می دهند دقیقاً تصحیح مشکلات متدولوژی مزدبگیران و حقوق بگیران بخش رسمی کاری جدید برای زنان و حمایت از خلاصه کلام، رشد یک استراتژی با این چنین تغییراتی ممکن است که زود رفتارهای متناقضی که در این نوشته نکات ذکر شده غیر واقعی نیستند. به تحقیق دارند.

### یادداشتها:

۱ - اختلاف نظر بر سر سیاستهای مرد «فرهنگ زنان» و اینکه آیا زنان

در ایران و سایر کشورهای منطقه خاور میانه و آسیای مرکزی از «فمینیست‌ها» و «اسلام» در

عبارتند است. برخی از این اثره نظیر

*Generation in America*, by Sylvia Ann

برخی از فمینیست‌ها در مورد

برائگیخته اند، نظیر قوانینی که در

خطرناک» برای زنان در ایران در سال

در بسیاری از کشورها وجود دارد).

۲ -

*Comparative Perspectives on Women's*

*Cultures*, edited by J. Z. Giele and A. C.

۳ - با وجود آنکه قبول دارم اشتغال

نخواهد آورد، و با وجود شناخت

فعالیت‌های اقتصادی رسمی یک ش

سیاسی که به «نیروی کار» و کمبود آن در

مورد حمایت قرار گیرد. بخشی از وظیفه ما

یک است در شمار آوردن زنانی که از زمره

معی نیستند، کمک کردن به ایجاد امکانات

از خدمات و سرویس برای مادران شاغل، و

رزش برای ارتقاء شغلی زنان. در حال حاضر،

درس بنظر آید، اما با در نظر گرفتن برداشتها و

توضیح داده شده، و گرایشاتی که مطرح شد،

در حال، اینها زمینه‌هایی هستند که احتیاج به

بویط به زنان در ارتباط هستند با بحث در مورد

بازها و ملاحظاتی دارند که متفاوت از

در ایران و سایر کشورهای منطقه خاور میانه و آسیای مرکزی از «فمینیست‌ها» و «اسلام» در

عبارتند است. برخی از این اثره نظیر

*A Lesser Life: The myth of Women's Liberation*

Hewlett (NY: William Morrow, 1986)

قانون گذاری حمایتی کار زنان مباحثی را

مورد ممنوعیت کار شبانه و کارهای «سخت و

های دهه ۱۹۷۰ گذرانده شد. (قوانین مشابهی

در ایران و سایر کشورهای منطقه خاور میانه و آسیای مرکزی از «فمینیست‌ها» و «اسلام» در

عبارتند است. برخی از این اثره نظیر

*Giele, Janet Z. 1977. "Introduction: Comparative*

*Women, Roles and Status in Eight Countries*

Smock. NY: John Wiley.

زنان به طور اتوماتیک رهایی آنان را به همراه

از عمق ساخت پدرسالاری، معتقد هستم که

رط لازم اگرچه نه کافی، برای خودمختاری و

قدرتمند شدن زنان است. با تمام احترامی که برای نقد فمینیستهای سوسیالیست در مورد تولید صنعتی در سطح جهان و استفاده (و سوء استفاده) آن از نیروی کار زنان قایل هستم، اما مسخره است که در بعضی از جوامع معاصر که مشخصه شان تبعیض جنسی و شرکت محدود زنان در حیطه عمومی است، مقامات (مردان) با علم کردن «استثمار» در محیط کار سعی بر توجیه حذف کردن زنان دارند. مسلماً در ایران بحثهایی از این قبیل به هیچوجه نایاب نیست، جایی که پوپولیستهای اسلامی همچنین حجاب و ممنوعیت آرایش را به عنوان بخشی از مبارزه شان علیه شرکتهای چند ملیتی و کالایی شدن زنان توجیه کرده اند.

— ۴

Erika Friedl, "State Ideology and Village Women" *Women and Revolution in Iran*, edited by G. Nashat (Boulder, Co: West View Press, 1983).

۵ — برای مثال رجوع شود به:

"Iran: a Future in the Past -- the Prerevolutionary Women's Movement" by Mahnaz Afkhami, In *Sisterhood is Global*, edited by Robin Morgan. NY: Anchor Books, 1984.

Haleh Afshar, "Khomeini's Teaching and Their Implications for Iranian Women," *In The Shadow of Islam*, edited by A. Tabari and N. Yeganeh, London: Zed press, 1982; and "women, state and ideology in Iran," *Third World Quarterly*, Vol.7, no.2, April 1985, pp. 256-278.

Adele Ferdows, "Shariati and Khomeini on Women," *The Iranian Revolution and the Islamic Republic*, edited by N. Keddie & E. Hooglund, Washington, D.C.: The Middle East Institute, 1982, and "Women and the Islamic Revolution," *International Journal of Middle East States*, 15, 1983, pp. 299-304.

Guity Nashat, "Women in the Ideology of the Islamic Republic," *Women and Revolution in Iran*, edited by G. Nashat, Boulder Co: Westview press, 1983.

Azar Tabari, "The Enigma of the Veiled Iranian Woman." *MERIP Report*, February, 1982, pp. 22-27

*Patricia Higgins* در نوشته خود تحت عنوان

"Women in the Islamic Republic of Iran: Legal, Social and Ideological changes." *Signs*, vol.10, no. 3, Spring 1983

دیدگی کاملاً متفاوت از نویسندگان ذکر شده در بالا ارائه می دهد. او مخالفت اندکی زنان ایرانی با ایدئولوژی رسمی در مورد نقش جنسها را مورد توجه قرار می دهد و چنین نظری می دهد که علامت آنست که نه تغییرات قضایی و نه فشارهای اجتماعی هیچ یک تغییری اساسی در زندگی اکثریت زنان ایرانی که فقیر و روستایی هستند نداشته است. این چیزی است که آمار در مورد کار زنان نیز نشان

می دهد. میزان شرکت زنان در کار (که در سال ۱۹۷۶، ۹٪ بود) تشکیل شده بود از ۴۰٪ در کشاورزی، ۳۳٪ در صنعت، و ۱۶٪ در خدمات. «صنعت» وسیعاً متشکل از تولیدات روستایی بوده، که بخش زیادی از آن نیروی کار خانواده و بدون مزد است، که در درجه اول یک گروه بندی زنانه است. برای اطلاعات در مورد سال ۱۹۷۶ رجوع کنید به سازمان بین المللی کار، سالنامه آماری کار، ۱۹۸۱، جدول ۲ب، صفحه ۱۱۰.

۶ - افشار (۱۹۸۲).

۷ - نشأت، ص ۱۹۵.

۸ - افشار (۱۹۸۵)، ص ۲۷۲.

۹ - آیت الله خمینی، توضیح المسائل.

۱۰ - نشأت، همانجا، ص ۲۰۰.

۱۱ - فردوس (۱۹۸۲)، ص ۷۸.

۱۲ - همانجا.

۱۳ - اسلام و انقلاب، مجموعه اعلامیه ها و نوشته های امام خمینی، ترجمه و

تحمیه [به زبان انگلیسی] توسط حامد الگار، چاپ، Berkeley: Mizan Press، ۱۹۸۱.

آیت الله خمینی در باب مسئله زنان به محافظه کاری سایر مجتهدین نیست.

زمانی که آیت الله خویی در نجف بود، از هر دو ایشان سوال شد که آیا زنان برای

بحث در مورد مسائل سیاسی می توانند با مردان ملاقات کنند. خویی فتوا داد که

تحت هیچ شرایطی، جز نماز جمعه، زنان و مردان نمی توانند هم نشستند و هم بتوانند

همراه هم بیایند. (مجموعه آثار آیت الله خویی، ج ۱، ص ۱۰۰)

۱۴ - آیت الله یحیی نوری، حقوق و حدود زنان در اسلام، تهران.

۱۵ - نقل قول در نوشته نشأت، ص ۲۰۴.

۱۶ - مکاتبات شخصی

۱۷ - رجوع شود به:

Fatma A. Sabbah, *Women in the Muslim Unconscious*, New York, Pergamon Press, 1984.

۱۸ - قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران،

صفحه ۱۴-۱۵.

۱۹ - همانجا.

۲۰ - نشأت، همانجا.

۲۱ - این در تطابق با قاعده رایج در سایر کشورهای خاورمیانه است. تنها ترکیه



زنان قاضی دارد.

۲۲ - کشورهای بسیاری قوانین مشابهی دارند، با فرض آنکه قصد تسهیل انجام وظایف مادری است، اما در عمل هدف قانونی کردن و تثبیت نقشها بر اساس جنسیت است. قراردادهای جمعی غالباً امکان بازنشستگی زنان را در سنین پایینتر مهیا می کند. در حالی که قوانین کار و اجتماعی نقشهای مراقبت از نوزاد و بزرگ کردن بچه ها را به زنان محول می کند، نه به مردان. برای مثال، قانون استخدامی زنان در اسرائیل دوازده هفته مرخصی برای مراقبت از نوزاد را فقط برای زنان امکان پذیر می کند (بدون در نظر گرفتن پدرانی که ممکن است بخواهند از نوزادشان خود مراقبت کنند) و قانون جبران انفسال از خدمت این را امکان پذیر می سازد که مادر تا ۹ ماه پس از تولد نوزادش بتواند استعفا دهد و همچنان برای دریافت بازخرید خدمت واجد شرایط باقی بماند.

رجوع کنید به:

P. Lahav, "Raising the Status of Women Through Law: The case of Israel", in *Women and National Development*, Wellesley Editorial Committee, Chicago: University of Chicago press 1977.

۲۳ - چنین برخوردی از سابقه ای طولانی برخوردار است و چنین معیارهایی بطور مثال، در امریکا و انگلستان بعد از جنگ جهانی دوم، به کار گرفته شده است.

عزیزانم! این متن در مورد نقش زنان در جامعه است. در ایران و خاورمیانه و بیروست، اما ایدئولوژی خانه نشینی را نمی توان منحصر به ایران و خاورمیانه دانست. مشکلات و چشم اندازهای زنان کارگر در منطقه در نوشته ای از من تحت عنوان «الگوهای استخدامی زنان در خاورمیانه و آفریقای شمالی» (منتشر نشده) بررسی شده است.

۲۴ - Joan Scott, "Is Gender a Usefull Category of Historical Analysis?" نوشته ارائه شده در جلسات American Historical Association, ۲۷ دسامبر ۱۹۸۵، صفحات ۲۱-۳۱.

بررسیهای اسکات در زمینه تحلیل از رابطه میان جنسیت و قدرت و از سازماندهی نابرابری است. سوالی که او مطرح می کند - چه رابطه ای میان قوانین مربوط به زنان و قدرت دولتی وجود دارد؟ - می تواند خط پرشماری از تحقیق ای زمینه جدید و رو به رشد مطالعات زنان خاورمیانه باشد.

۲۵ - مکاتبات شخصی با یک کارمند سابق سازمان برنامه و بودجه. بنابراین اطلاعات رشته معدن ظاهراً یکی از رشته های تحصیلی است که برای زنان «خارج

از محدوده) قلمداد شده است.

۲۶ - بانک جهانی، گزارش توسعه جهانی ۱۹۸۵، جدول ۲۰، صفحه ۲۱۳.

۲۷ - من خاطر نشانی این موضوع را مدیون احمد اشرف هستم.

۲۸ - ایران تایمز، ۱۹ آوریل ۱۹۸۵ و ۱۷ مه ۱۹۸۵.

۲۹ - ایران تایمز، ۲۸ مارس ۱۹۸۶.

۳۰ - ایران تایمز، ۱۹ اکتبر ۱۹۸۴.

۳۱ - افشار (۱۹۸۵)، ص ۲۶۰.

۳۲ - افشار، همانجا، ص ۲۷۷.

۳۳ - من از این آمار و اطلاعات با وقوف کامل به مشکلات جدی متدولوژیک در به حساب آوردن زنان در آمارهای نیروی کار استفاده کرده‌ام. این امر نارسایی نه فقط برای آمارهای ایران، بلکه برای اطلاعات و آمار در مورد زنان در همه جای جهان سوم صحت دارد. قلمرو و طبیعت نقش تولیدی زنان (بخصوص خارج از کارمزدگیر) در منابع استاندارد مثل سرشماری جمعیت در نظر گرفته نشده‌اند. کم نشان داده شدن زنان در ارقام دیگر مسأله‌ای شناخته شده و موضوع بسیاری از گزارشها، مطالعات و پیشنهادات سازمانهای بین المللی است. در مورد ایران به خصوص دیگر مضحک است که، چنانچه در آمار سال ۱۹۷۶ آمده، ذکر شود که فقط ۱۴ درصد از زنان روستایی از نظر اقتصادی فعال بوده‌اند، یا آنکه ۸۸ درصد از زنان بالای سن ۱۰ سال در ایران «غیر فعال» خوانده شده‌اند، بنابر شاخصهای اجتماعی - ایران ۱۳۵۷،

این آمارها در واقع نشان می‌دهد که در ایران، زنان در بخشهای مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، نقش بسیار مهمی دارند.

(زهرا نافذ، دانشجوی فوق لیسانس انسان شناسی از گیلان زمستان زنان استان گیلان از لحاظ اقتصادی بسیار بیش مردان فعالیتشان غالباً اجتماعی و تجمع در قهوه‌خانه‌هاست. ترجیح می‌دهم که از آمار کار مربوط به شرکت زنان در مناطق شهری، که بیشتر قابل اعتماد هستند و کمتر تعصب فرهنگی و شخصی در سرشماریها دارند، استفاده بر روی بخش رسمی اشتغال شهری تمرکز کرده‌ام، زیرا ایندولوگهای اسلامی علیه زنان شاغل، این حوزه هدف نخواستند که زنان روستایی فعالیت اقتصادی شانرا قطع بهر حال چنین چیزی برای بازتولید اقتصادی و اجتماعی است. نقش زنان در تولید روستایی (شامل صنایع کوچک)

به من گفت که در فصل  
تر از مردان فعال هستند،  
ت). بنابر این دلایل، من  
در بخش مدرن اقتصاد، و  
مشکلات متدولوژیک،  
ده کنم. در این نوشته من  
را که در مبارزات گذشته  
اصلی بوده است. آنان  
لع کنند، که در آنصورت  
ی بسیار حساس می‌بوده  
فراز و نشیبهای موقعیت

استخدامی زنان شهری را نداشته است.

۳۴ - مرکز آمار ایران، سرشماری ملی جمعیت و مسکن، ۱۹۷۶ (کل کشور) (تهران، ۱۹۸۱)، جدول XL؛ مرکز آمار ایران، سالنامه آماری ۱۳۶۳ (تهران ۱۹۸۵)، ص ۵۹ و ۶۰ الی ۶۲.

۳۵ - افشار (۱۹۸۵) می گوید که تنها ۱۵ درصد از زنان ایرانی باسواد هستند. در حقیقت، آمار برای سال ۱۹۷۱، ۲۵/۵ درصد و یا ۴۸ درصد از زنان شهری بوده است (رجوع کنید به کاوه میرانی، «تغییرات اجتماعی و اقتصادی در نقش زنان،

*Women and Revolution in Iran*، در

ویرایش گیتی نشأت. بر طبق آمار سال ۱۹۷۶، این رقم ۳۵ درصد بوده است. در مناطق شهری امروزه، ۵۵ درصد از زنان باسواد هستند.

۳۶ - وزارت برنامه و بودجه، مرکز آمار ایران، سالنامه آماری ۱۳۶۳ (تهران، ۱۹۸۵)، ص ۶۸.

۳۷ - جالب توجه است که وسیعترین گروه کارکنان زن تحصیل کرده در امریکا هم همچنین معلم هستند.

۳۸ - دهه زن سازمان ملل، بولتن شماره ۱۲، اکتبر ۱۹۸۵، ص ۱۴.

۳۹ - مرکز آمار ایران، آمار کارگاههای بزرگ صنعتی، ۱۳۶۳ (تهران، ۱۹۸۵)، ص ۲۶۳.

(۱۹۸۵)، ص ۲۶۳.

۴۰ - آمارهای کارگاههای بزرگ صنعتی، ۱۳۶۳، ص ۱.

۴۱ - سالنامه آماری ۱۳۶۳، ص ۴۱۸.

۴۲ - آمارهای کارگاههای بزرگ صنعتی، ۱۳۶۳، صفحه ۲۶۳.

۴۳ - سالنامه آماری ایران، صفحه ۶۲-۶۳.

۴۴ - سرشماری ۱۳۵۵، ص ۸۷.

۴۵ - رجوع کنید به:

and Patriarchy: The Dilemma of Third World Women Workers in Multinational Factories," by Linda Y.C. Lim in: and M.P.Fernandez-Kelly, eds., *Women, Men and the Division of Labor*, Albany, SUNY Press, 1983.

"Capitalism and Women in Multinationals," June Nash and the International Labor Office, 1977.

۴۶ - سازمان برنامه و بودجه، سالنامه آماری ۱۹۷۶ (تهران، ۷۷ صفحه ۷۶).

(۱۹۷۶)، جدول ۳۵،

۴۷ - سرشماری ۱۹۷۶، صفحه XLII؛ سالنامه آماری ۱۳۶۳

، صفحه ۶۴. در

سال ۱۹۶۶ سهم زنان در مشاغل شهری ۱۱/۷ درصد بود، بر

اساس آمار سال

۱۹۷۶، جدول ۱-۳. این نشان می دهد که سهم زنان بطور تقریبی در ۲۰ سال اخیر ثابت باقی مانده است.

۴۸ — سالنامه آماری ۱۳۶۳. صفحه ۶۳.

۴۹ — مرکز بین المللی تحقیقات زنان (ICRW/AID)

*Keeping Women Out: A Structural Analysis of Women's Employment in Developing Countries.* Washington, D.C.: AID, April 1980. همچنین رجوع کنید به

Elizabeth Jelin, "Women and the Urban Labour Market", in *Women's Roles and population Trends in the Third World*, ed. R. Anker, M. Buvinic, and N. Youssef (London: Croom Helm/ILO, 1982).

۵۰ — ICRW/AID (1982)، صفحه ۹۲. این میزان در سایر کشورها عبارت است

از ۱۸ درصد در هندوستان: ۲۳ درصد در اندونزی، ۳۵ درصد در بخشهایی از کارائیب، ۴۰ درصد در بخشهایی از کنیا، ۴۵ درصد در مناطق آونک نشین شهری برزیل و ونزوئلا. تخمین زده شده است که بین ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، نسبت خانواده هایی که توسط زنان اداره می شدند به نسبت ۱/۵ برابر در برزیل و یک سوم در مراکش افزایش یافته است.

۵۱ — رجوع کنید به،

Maurine Weiner Greenwald., *Women, War and Work: the Impact of World War I on Women Workers in the United States.* Westport, CT: Greenwood press, 1982.

۵۲ — سازمان بین المللی کار، زنان در فعالیتهای اقتصادی: بررسی جهانی آماری (۱۹۵۰-۲۰۰۰) ژنو: ILO، ۱۹۸۵.

۵۳ — *Middle East Economic Digest* (لندن)، گزارش مخصوص در مورد ایران، نوامبر ۱۹۸۳، صفحه ۱۴.

۵۴ — منابع و مکاتبات شخصی، ۲۲ آوریل ۱۹۸۶.

۵۵ — ICRW/AID(1980)

— ۵۶

Hamza Alavi, "State and Class Under Peripheral Capitalism," in *An Introduction to the Sociology of Developing Societies*, edited by H. Alavi and T. Shanin. New York: Monthly Review, 1982.

۵۷ — درآمد نفت در سال ۱۹۸۶ برای حداکثر ۹ بلیون دلار برنامه ریزی شده بود. این فشاری جدی بر اقتصاد وارد کرده، و ممکن است بتواند شایعات شنیده شده در مورد وام درازمدت در ارتباط با ژاپن را توضیح دهد (که پس از انقلاب اولین باری محسوب می شود که ایران پا به بازار قرض گذارده). جمهوری اسلامی همچنین در

مورد گرفتن وام از صندوق بین المللی پول در حال مذاکره است. رجوع کنید به:

"Road to Damascus," *South* (London), July 1986, p. 26

۵۸ — و. مقدم، "Islamic Populism & The Transitional State in Iran,"

نوشته ارائه شده در هجدهمین اجلاس سالیانه سازمان مطالعات خاورمیانه،  
سائفرانسيسكو (نوامبر ۱۹۸۴).

توضیح نیمه دیگر: این مقاله ابتدا از متن انگلیسی آن توسط فرانک میرآفتاب به  
فارسی بازگردانده شده است. والتاین مقدم متن فارسی آن را بازبین نهایی کرده  
است. از هر دو همکار ارجمند صمیمانه تشکر می کنیم.

# «مسئله زن»

## دور و سرافکران طی تحولات دهه‌ها اخیر

نیره توحیدی

هدف این نوشته مروری است بر نقطه نظرهای رایج بین روشنفکران اپوزیسیون ایران نسبت به زنان و «مسئله زن» در دهه‌های اخیر. در عین حال سعی شده است آن زمینه‌های اجتماعی و نظری که قدرت گرفتن نهضت اسلامی و «الگوی زن مسلمان» را فراهم ساخت، مورد توجه قرار گیرد. در ابتدای بحث به چند مشخصه ساختار اجتماعی ایران اشاره شده است تا نشان داده شود که چگونه این مشخصات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و ویژگی‌هایی در «مسئله زن» ایرانی و جنبش زنان ایران به وجود آورده است. در پایان نگاهی به اثرات تحولات دهه اخیر در موقعیت زنان ایران و دیدگاه روشنفکران افکنده، نیاز و لزوم تحقیقات عینی و سیستماتیک در زمینه‌هایی مشخص مربوط به زنان مورد تاکید قرار می‌گیرد.

### ویژگی‌های «مسئله زن» در ایران

در ایران، مثل بسیاری دیگر از کشورهای «جهان سوم» نامیده می‌شوند، فرآیند «مسئله» شدن زن و نیز شکل‌گیری نهضت زنان، مسیری متفاوت با غرب را طی کرده است. این خود نشانگر این واقعیت است که اگرچه «مسئله زن» یک مسئله جهانی است و دارای وجوه مشترک و علل و خواسته‌های بنیادی یکسانی در تمامی کشورهاست، اما بنا به شرایط تاریخی، سیاسی، و فرهنگی و نیز مرحله یا سطح رشد اقتصادی هر کشور، ویژگی‌های خود را پیدا می‌کند. به طور مشخص دو تحول بزرگ اقتصادی و سیاسی که در اروپا زمینه ساز

«مسئله زن» گردید، در ایران سرنوشت دیگری پیدا کرد. اولی، یعنی انقلاب صنعتی و شکل گیری سرمایه داری، به صورتی عمدتاً وارداتی، غیر اصیل، ناقص و ناموزون صورت گرفت و دومی، یعنی دموکراسی سیاسی و فرهنگی، هیچگاه رخصت استقرار نیافت. به عنوان مثال انقلاب مشروطه که می باید نقش مشابه انقلاب کبیر فرانسه را در ایران بازی کند، بیش از یک قرن عقب افتاده بود و نه توانست صنعت و تکنولوژی و شهرنشینی را گسترش انقلابی و همه جانبه دهد و نه توانست جای استبداد را به دموکراسی بپردازد. نه دین از سیاست جدا شد و نه جای استبداد سلطنتی و حکومت نخبه های مادرزاد را، حکومت نمایندگان انتخابی مردم گرفت و نه جای خودکامگی را حکومت قانون. فرهنگ ولی نعمت پرستی، قیم مآبی، پدرسالاری، قدر قدرتی شاه و ظل الله همچنان مسئولیت پذیری قدرت سیاسی را ناممکن گردانید.

در اینجا وارد این بحث پیچیده و جدال آمیز نمی شویم که اساساً چرا ایران و بسیاری از کشورهای دیگر «جهان سوم» از قافله تمدن جدید عقب افتادند. یعنی به **علل** این که چرا انقلاب صنعتی و فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه داری در «غرب» خیلی سریعتر، پیشتر و جلوتر از «شرق» اتفاق افتاد، نمی پردازیم. بلکه تنها به توضیح اشاره وار ماقوع پرداخته، اثرات جانبی آن را بر موقعیت زنان ایران و ویژگیهای حاصله برای «مسئله زن» را مورد نظر قرار می دهیم.

به طور خلاصه و بنا گذیر باید یادآور شد قبل از این که آن دو تحول اقتصادی و سیاسی فوق الذکر بتواند به طور خودجوش از بطن جامعه ایران — یعنی بر مبنای تاریخ و فرهنگ و دینامیسم درونی خود جامعه — به وقوع پیوندد، ایران در مسیر رخنه سرمایه داری غرب قرار گرفت. فکر دموکراسی، نهضت آزادی خواهی و اندیشه های تجدد خواهانه و ترقی جویانه **بومی** قبل از این که نشو و نما یابد و قادر شود که به مقابله با کهنه پرستی نظام سنتی برخاسته و در صدد محو خرافه های فرسوده فرهنگ **بومی** برآید، با تداخل یک عامل خارجی روبرو گردید. یعنی قبل از این که بدعت و سنت، نو و کهنه، فتودال و بورژوا، روش فکر و قشری اندیش، بتوانند در مقابل هم صف آرایی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نمایند، هیولای استعمار خارجی روال طبیعی و ضروری این نبرد داخلی را برهم زد.

بورژوازی نوپا و انقلابی ایران قبل از این که به بلوغ برسد و روی پای خود بایستد و قادر به کنار نهادن نظم کهن گردد و ایده «آزادی، برادری و برابری» را ترویج نماید، در مقابل رقیب پرتوان خارجی (امپریالیسم) دچار غافلگیری فرهنگی

از یکسو و از رفق افتادگی اقتصادی از دیگر سوی گردید. نمایندگان فکری و اصیل سرمایه داری ترقی خواه ایران و حامیان تجدد گرایی سیاسی چون امیرکبیرها، زین العابدین مراغه‌ای‌ها، طالبوف‌ها، میرزا آقاخان کرمانی‌ها، آخوندزاده‌ها، تاج السلطنه‌ها، از میدان بدر شدند و آنها نیز که ماندند چون ملکم خان‌ها و تقی راده‌ها، یک تجدد خواهی صوری، وارداتی و کپی بردارانه را که تهی از خودجوشی ماندگار فرهنگی بود، یدک کشیدند.<sup>۱</sup> حاصل مصالحه‌ای که خاصه پس از نهضت مشروطیت صورت گرفت، یک مثلث ناهماهنگ قدرت بود با شرکت ناسیونالیسم ایرانی، روحانیت اسلامی و غرب گرایی. کشمکش این سه نیرو در هر مقطع از تاریخ معاصر ایران، کفه قدرت سیاسی و مظاهر فرهنگی آن را به نفع یکی از این سه وزنه چرخانیده است.

فرآیند توسعه اقتصادی و تحولات فرهنگی در ایران، خاصه آنچه که تحت عنوان مدرنیزاسیون در طی دهه‌های اخیر صورت گرفت، عموماً یک جانبه، وارداتی و قیم مآبانه و به عبارتی نوعی افاضه (diffusion) از دنیای متمدن «غرب» بوده است.<sup>۲</sup> این نوع توسعه تفاوت‌های مشخص و مهمی با نحوه توسعه در اروپا و آمریکا دارد. و همانا این تفاوتهاست که در ارتباط با ساختار خانواده، مناسبات جنسی (gender relations)، نقش جنسی (gender role) و «مسئله زن» نتایج و اثره‌ای بهار می‌آورد.

### فقدان دموکراسی

از جمله این تفاوتها این است که برخلاف فرآیند توسعه در «غرب»، گسترش سرمایه داری در ایران تهی از هر نوع مشارکت همگانی شهروندان و دموکراسی سیاسی بوده است. برخلاف اروپا و آمریکا، اکثریت قریب به اتفاق مردان شهروند ایرانی فرصت بهره‌گیری از حقوق لاینفک مدنی، آزادیهای فردی و شرکت در قدرت سیاسی را نیافتند تا چه رسد به زنان. چرا که دولت در ایران علیرغم این که خود را پرچمدار مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی و پیشرفتهای فرهنگی می‌نامید، بر خلاف دولتهای عصر انقلاب فرانسه و انگلیس، حافظ قانون و پارلمان و حکومت نمایندگان منتخب بوده، به شیوه استبدادی و خودکامه پادشاهان فنودال، با تکیه بر بی قانونی و فساد، در قدرتی می‌کرد. دولت و مردم نسبت به هم بیگانه و کاملاً بی اعتماد بودند. بین دولت و بخش مدرن اقتصاد (که عمدتاً دولتی بود) از یک سو، و مردم و شیوه تولید بومی، سبک زندگی، ارزشهای فرهنگی، اخلاقی و عقیدتی



آنها، فاصله‌ای عظیم به وجود آمده بود. دولت مرکزی و دستگاه سلطنت معمولاً نقش واسطه و دلال را برای مؤسسات توسعه نظیر بانک جهانی و شرکتهای چند ملیتی، ایفا می کرد. پروژه‌های توسعه می باید قبل از هر چیز نیازها و منافع اقتصادی و سیاسی این مؤسسات را تضمین می کرد و نه نیازهای درونی جامعه و ضروریات رشد داخلی ایران را. ناخوانی بین برنامه‌های توسعه و پروژه‌های اقتصادی با نیازهای اصلی و اولیه جامعه، افزایش تفاوت‌های غیرطبیعی و بی رویه بین شهر و روستا، تضاد بین سیستم سیاسی و سیستم اقتصادی و به بیانی ساده **تضاد بین ظاهر و باطن**، ایران را به یک اجتماع دو گانه ( dual society ) تبدیل کرده بود. جامعه ایران قبل از انقلاب ۱۳۵۷، نه از فقر و کمبود اقتصادی که از نوعی بحران ساختی یا ناموزونی ساختاری رنج می برد. از لحاظ فرهنگی و اجتماعی نیز به نوعی بی هویتی، گسستگی و بهم ریختگی ( structural dissymmetry ) دچار گشته بود. برخلاف «غرب» مردم ایران خود سازنده ماشین و آفریننده تکنولوژی جدید نبودند.

حضور فزاینده ماشین در زندگی مردم شهر و حتی روستاهای ایران، خاصه در زمینه‌هایی که مربوط به کار زنان می شد، یک فرایند مانوس شونده و تدریجی را طی نکرد. ورود ناگهانی و وارداتی ماشین و صنایع به جای ایجاد سهولت و راحتی در زندگی مردم، نقشی طلسم گونه بازی کرده، همچون هیولای ناشناس و رعب آور و اضطراب برانگیز به ناگهان همه عادات و شیوه سنتی زندگی را درهم ریخت.

چنانکه کندیوتی در مورد توسعه در ترکیه توضیح می دهد، در ایران هم رخنه غرب یکجانبه و فرایند توسعه صرفاً به انتخاب منبع صدور آل صورت می گرفت. به عنوان مثال در رابطه با شیوه زندگی شهری تنها هر آنچه که با نوع مصرف و چگونگی گذران اوقات فراغت، تفریحات، مد، معماری، ذوق و مشرب مردم در ارتباط بود، اجازه ورود می یافت. در حالی که ورود اتومبیل و آپارتمانهای چند طبقه و رادیو و تلویزیون و کت و شلوار و کراوات و شلوار جین و مجلات مد و سیگار و پینستون و ساندویچ مک دانلد و پیسی و دیسکو و فیلمهای ویشن و... تشویق و ترغیب می شد. از ورود صنایع صنعت ساز و گسترش تولیدات داخلی و نیز ترویج و تبلیغ افکار و ارزشهای دمکراتیک متفکران غرب چون منتسکیوها، روسوها، لاک‌ها، میل‌ها و ولستون کرافت‌ها و دوبورها جلوگیری می شد. تشکیل اجتماعات، انجمن شهرها، تشکلهای صنفی و سیاسی، انتشار روزنامه‌های آزاد و هر نوع ساختار اجرای دمکراسی و مشارکت توده‌ای ممنوع و سرکوب می شد. چنین جامعه‌ای تنها رنگ و

ظاهریک جامعه متمدن صنعتی و سرمایه داری را به خود گرفته بود، اما در باطن دیدیم که چه بود و از درونش چه بیرون تراوید!

چرا بنیاد دموکراسی و یژگی خاصی به «مسئله زن» ایرانی بخشیده است؟

### فردیت و هویت مستقل

در سایه گسترش شهرها و صنایع و فراگیری ارزشها و آرمانهای عصر روشنگری، یعنی برابری حقوق و آزادیهای فردی و مدنی بود که شهروند عصر دموکراسی بورژوازی اروپا (و تاحدی امریکا) به هویت فردی دست یافت. از لحاظ روانشناسی اجتماعی، فردیت یافتن امری است مثبت و ضروری. آگاهی و استفاده از حقوق فردی یکی از خصوصیات مطلوب در منش افراد جامعه پیشرو صنعتی است. ضروریات این جامعه حکم می کند که نه خانوار و این و تبار و طایفه و قبیله، بلکه فرد، واحد تشکیل دهنده اجتماع باشد، فردی که خود دارای کارکردها و نقش اقتصادی و سیاسی است. فردی که در پرتو وجود امکانات مساوی اجتماعی باید با تلاش و استعداد خود موقعیت اجتماعی خویش را بسازد. یعنی فرد باید خودساخته باشد. این نوع فردیت یافتن ( *individuation* ) را نباید با فردیت گرایی ( *individualism* ) که عارضه ای است نامطلوب اشتباه کرد. داشتن هویت فردی و احترام به فردیت هر کس به معنای نفی اصل اجتماعی بودن انسان و ضروریات زندگی گروهی و اجتماعی نیست. برخلاف برداشتهای عامیانه و مرسوم در میان بسیاری از احزاب و سازمانهای سیاسی ایران و سایر جوامع توسعه نیافته، سوسیالیسم علمی خواهان مستحیل شدن فرد در جمع و یابی چهره کردن فرد به نفع جمع نیست و یانبااید باشد. فرد و جمع باید در یک رابطه متقابل و دیالکتیکی در خدمت هم قرار بگیرند.

در فرهنگ و بینش استبدادی اما، فرد ارزش مستقل ندارد، بجز شخص رهبر و عده ای نخبگان، مابقی افراد، اعضای بی هویت، بی رأی و نظر و فاقد اندیشه و سلیقه مستقل و تابع رهبر و سرکرده جمع (اعم از پدر در خانواده، و شاه و یا ولی در جامعه) هستند، اراده جمع که البته معمولاً همانا اراده شخص رهبر است همواره بر افراد دیکته می شود. در چنین فرهنگی که مناسبات پدرسالارانه، کیش شخصیت و قیم منشی و فرهنگ پرستی و منجی طلبی رواج دارد، افراد، خاصه زنان، مجال تکوین بخشیدن به شخصیت و هویت فردی خود را ندارند. هویت آنها وابسته به خانواده، ایل و تبار و یا گروه و سازمان مذهبی و یا سیاسی شان است. در جوامع

اروپایی با گسترش دمکراسی، فردیت یافتن جزئی از فرایند رشد شخصیت و آزاده سلامت و سازگاری روانی افراد محسوب شد. استقلال، اعتماد به نفس، خودمتمکی بودن و هویت فردی مورد تأکید قرار گرفت. فرایند فردیت یافتن اما، برای زنان چه در «غرب» و چه در «شرق» مشکلتر و کندتر صورت گرفته است. واضح است که هر قدر موفقیت اقتصادی و سیاسی یک زن به پدر، همسر و یا پسرش وابسته باشد، هویت یابی مستقل و فردی او غیر عملی تر و دشوارتر خواهد بود. این مشکل زنان که در جوامع صنعتی غرب هنوز حل نگشته است، در جوامع سنتی و توسعه نیافته نظیر ایران با شدت و عمق بیشتری عمل می کند. هر قدر ساختار خانواده پدرسالارانه تر باشد، فردیت یابی زن و فرزندان دختر دشوارتر می شود.

بعضی از روانشناسان جدید، نهاد مادری و ساختار مرسوم خانواده را از عوامل مهم بازآفرینی و بازتولید سرمایه داری پدرسالارانه (patriarchal capitalism) می دانند. بعنوان مثال جولیت میچل، هریت لرنر و نانسی چادرو معتقدند تا وقتی که در چشم کودک تنها پدر است که الگوی یک شهروند را نمایندگی می کند یعنی او منبع قدرت و تأمین کننده حوائج و امکانات مادی زندگی و تصمیم گیرنده اصلی در مسائل مهم است و مادر تنها نقشی عاطفی داشته، به مثابه عضو وابسته، بی قدرت و یا کم قدرت تر خانواده قلمروی محدود و بسته دارد، از نظر کودک تنها در صورت همانند سازی پدر می توان به استقلال و تکوین فردیت خود موفق شد و تنها در صورت گسست و جدایی طلبی از مادر و نقش زنانه می توان به شخصیت متمکی به خود مردانه نائل آمد. از سوی دیگر مادر در چنین ساختاری از خانواده فرا گرفته است که باید در طی تربیت فرزندان ذکور، در آنها روی پای خود ایستادن، استقلال و جدایی از مادر و ورود هر چه سریعتر به اجتماع را درونی کرده، تکوین هویت فردی در آنان را تشویق و ترغیب نماید. در حالی که نسبت به فرزندان دختر، آگاه و ناخودآگاه، نوعی وابستگی به مادر و تکرار نقش خویش را دنبال می کند. بدین ترتیب در مسیر رشد کودک، دو فرآیند مهم روانشناختی یعنی جدایی و استقلال از مادر و فردیت یابی در فرزندان دختر و پسر به صورتی نامتعادل و متفاوت از هم صورت می گیرد. در فرزند پسر، رشد شخصیت «مردانه» بر مبنای نفی نیاز به مادر و استقلال هر چه بیشتر (بچه ننه نبودن) و فردیت یافتن و رشد (گاه افراطی) خود استوار است. در حالی که در مورد فرزند دختر، رشد شخصیت «زنانه» بر مبنای رابطه، تعلق و وابستگی به مادر و به خانواده بنا شده، تفاوت او با پسر، در فردیت ناقص و مبهم و خود نامتمایز و ضعیف دختر نهفته است. بدین ترتیب زمینه

نابرابری زن و مرد در اجتماع، از همان کودکی در شخصیت و ساختار روانی افراد تعبیه می گردد. در همین ارتباط است که از خود گذشته‌گی به مثابه فضیلت و لازمه طبیعی خصلت یک زن، خاصه در جوامعه سنتی تر، تبلیغ و تشویق می شود. مادر همیشه باید فداکار و از خود گذشته باشد. از او انتظار می رود تمامی وجودش را وقف فرزندان و همسر و خانواده اش نماید و اگر او در اندیشه تحقق خود خویش برآید، زنی **خودخواه** و مادری ناشایست و گناهکار به حساب خواهد آمد. مادران «خوب» طبعاً باید دخترانی از خود گذشته نیز تربیت کنند، بسیار از خود گذشته تر از پسران. حاصل این باورها و شیوه های تربیتی و چنین ساختاری از خانواده، به وجود آمدن نسل زنانی است که از شکل **مستقل** زنان گریزان است. او از آشنایی و گرایش به ایده های فمینیستی احساس گناه کرده، دچار اضطراب می گردد؛ چرا که چنین ایده ها و تشکلهای مستقلی به خاطر خواستهای **خود** زنان و در جهت حل مسائل خاص آنان به وجود می آید. او فراموش نمی کند که چگونه از خود گذشته‌گی «زن شرقی» را ستوده اند و «زن غربی» و زنان درگیر در مبارزات مستقل زنان را «خودخواه» و «منحرف» دانسته اند. به او آموخته اند که «زن شرقی» تنها با فدا کردن دائمی خواستهای خاص زنان در قبال مصالح ملی و میهنی است که وطن پرستی و اصالت و مبارز بودن خود را به ثبوت می رساند و رضایت مردان جامعه، سازمان و گروه و خانواده اش را تأمین می کند.

عمق وجود چنین روحیه ای در زنان جوامعی نظیر ایران، یکی از عوامل کند کننده در گسترش جنبش زنان است و می باید در بررسی «مسئله زن» ایرانی مورد توجه خاص قرار گیرد. باید دید چگونه می توان **خودضعیف** و نامتشخص شخصیت «زنانه» را تقویت کرد و ترس و وحشت زنان را از استقلال و هویت فردی از بین برد؟ و از سوی دیگر چگونه باید **خود** بیش از حد و زیاده از خود راضی و سلطه جو «مردانه» را که در عین حال آسیب پذیر و نامطمئن است، حالتی متعادل بخشید؟ مسلماً بدون ایجاد تحول در ساختار خانواده پدر سالار و دیگر گونی در نقش اجتماعی و خانوادگی هر دو جنس مرد و زن نمی توان به دور باطل موجود خاتمه بخشید. به قول چادرو وجود دو فرد بالغ با خود و با هویت (هم پدر و هم مادر) در فرآیند پرورش کودک لازمه چنین تحولی است. یعنی محدود نشدن نقش زنان به حوزه بازتولید و خانواده و محدود نگشتن نقش مردان به حوزه تولید و اجتماع. بلکه آمیزش این هر دو حوزه فعالیت برای هر دو جنس.

## دمکراسی در جامعه جدا از دمکراسی در خانه و خانواده نیست

در ایران فقدان دمکراسی از یک سو لزوم چنین فردیت یابی را به طور کلی نفی می کند. اما از سوی دیگر زندگی شهری، تبدیل تدریجی خانواده گسترده به خانواده ای هسته ای و گسترش مناسبات سرمایه داری و رقابت جویبهای فردی، فردیت یابی را حداقل برای مردان به ضرورتی ناگزیر تبدیل می کند. ولی تنها قلمرو مجاز برای تحقق بخشیدن به فردیت و رشد خود مردان، در اکثر موارد همان قلمرو خانواده بوده است. چرا که در عرصه اجتماع، بسیاری از شهروندان مرد ایرانی احساس بی قدرتی، مرعوب شدگی، ناامنی اقتصادی، حقارت و خودباختگی فرهنگی و سیاسی می کنند. یک مرد شهروند که خود را در مقابل نیروهای «استکبار جهانی»، «مستضعف» می یافت تنها در قلمرو خانواده احساس قدرت و توان ابراز وجود می کرد. از طریق فرمانروایی بر زن و فرزندان می توانست «خود» و فردیت خویش را قوت ببخشد. بدین ترتیب هر قدر خود مرد نامطمئن تر، شکننده تر و تحقق نیافته تر باشد، نیاز او به سلطه جویی و برتری طلبی جنسی شدیدتر می شود. در اینجا است که نقش مکاتیسهای ظریف و حساس روانشناختی به مثابه جزئی از علل جذابیت ایده های جنسیت گرایانه اسلامی به نمایش در می آید. قابل فهم است که چگونه الگوی اسلامی از زن و خانواده به موقع در خدمت این نیازهای روانشناختی در می آید و مسائلی چون در حجاب نگاه داشتن و محدود کردن زنان، اهمیت و اولویت وسواس گونه می یابند.

در این زمینه نیکی کدی و لوئیس بک در کتاب ارزشمند خود «زنان در دنیای مسلمان» بدرستی بیان می دارند که محدودیتهایی که مذهب و سنت از یک سو بر دست و پای مردها بسته است و فشارها و اضطرابهایی که مدرنیزاسیون از طریق صاحبکاران و رؤسای اداری و نهادهای دولتی و دخالتها و اعمال نفوذهای «غربی» ایجاد کرده است، مردان مسلمانی را که صاحب قدرت و مکنتی نیستند و در عرصه سیاست و فرهنگ نیز خود را سهم و دخیل نمی بینند، وامی دارد که به تنها حوزه ای که هنوز در اختیار و زیر کنترل دارند، یعنی زنان و فرزندان، چهار دست و پا بحسینند و با تمام وجود مانع تحول در نقش جنسی و در مناسبات غیر

دمکراتیک و مردسالار

قدرت از آنها در تمام

استعمار غرب است

نیست که حساسی

رانه خانواده گردند.<sup>۷</sup> از دید این مردان عاملی که موجبات سلب

سامی عرصه ها، خاصه در عرصه خانواده می شود، همان نفوذ

ست که می خواهد سامان سنتی خانواده را دگرگون کند، بیپوده

ت به «غربزدگی» خاصه از زاویه تحولی که در نقش و جایگاه

زن پدید می آورد، مثل حساسیت به خروج زن از قلمرو خانه، حساسیت به «بی حجابی» و «بدحجابی» زن، در میان آن بخش از جامعه بیشتر دیده می شود که نفوذ غرب از آنها بیش از دیگر بخشها سلب قدرت کرده است و آنها را بیش از دیگران در معرض چالش عقیدتی و فرهنگی، تهدید اقتصادی و تحقیر سیاسی قرار داده است.

می توان نتیجه گرفت که وجود استبداد در جامعه و فقدان دموکراسی و آزادیهای فردی، باعث تشدید استبداد در خانواده و تحکیم مناسبات پدرسالارانه و قدرت مدارانه می گردد. از طرف دیگر، محیط استبدادی خانه و خانواده، فرزندان استبداد

در عین حال، در چرخه های تکراری خود، به نوبه خود، به وجود می آورند.

یعنی خانواده و سیستم  
در اینجا یکبار دیگر  
در یک جامعه، بهترین  
معیار وجود آزادی و دموکراسی در آن جامعه است.»

## روشنفکران معاصر ایران و «مسئله زن»

«مسئله زن»

در این قسمت به اجمال دیدگاهها و برداشتهای رایج نیروهای سیاسی معاصر ایران نسبت به نقش و جایگاه زن در اما در عین حال بحث در خصوص و یژگیهای «مسئله زن» در

در میان روشنفکران و  
جامعه مرور می شود،  
ایران ادامه می یابد.

### زن ایرانی: «نگاهبان سنت و هویت ملی»

عامل مهم دیگری که به چگونگی «مسئله» شدن زن و ویژگی خاصی بخشیده است، گره خوردن مسئله زن با مسئله گره خوردن جنبش زنان با مبارزات ملی و میهنی و دیکتاتوری بوده است. در اینجا ضمن توضیح این ویژگی، مهم که چگونه می توان اثرات و ابعاد این ویژگی را از لاب روشنفکران معاصر ایران و سازمانها و احزاب اپوزیسیون نسبت کشید.

بیز به جنبش زنان ایران  
هویت ملی و لاجرم  
ضد امپریالیستی و ضد  
سعی خواهم کرد نشان  
تلاهی مواضع و نظریات  
به «مسئله زن» بیرون

در ایران نیز بمانند اروپا و امریکا، با گسترش تدریجی در ساختار خانواده گسترده و حتی قبل از این که تغییرات اقتصاد

زندگی شهری و تغییر  
ساختاری و صنعتی واقع شده

در غرب، در ایران هم تحقق یابد، به دلیل آشنایی با و تاثیرپذیری از نهضت‌های روشنگرانه غرب خاصه در زمینه حقوق زنان، زمزمه‌ها و جدالهایی حول «مسئله زن» در بین بعضی روشنفکران آغاز شد. فعالیتها و نوشته‌های زنان چه به طور فردی و چه آنها که در پرتو انجمنها و تشکلهای زنان خاصه پس از نهضت مشروطیت ایجاد شده بود، حاوی روشنگری، تساوی طلبی و اعتراض علیه ظلم بر زنان، عقب نگاه داشته شدن آنان و سنن و اعتقادات زن ستیزانه بود. اما کلیت مبارزات زنان ایران در چارچوب جنبش زنان تاریخچه محدود و کوتاهی دارد (از مشروطه تا انقلاب ۱۳۵۷).<sup>۸</sup> در اغلب مبارزات دیگر و جریانات سیاسی که زنان ایران سهم و نقشی داشته‌اند، «مسئله زن»، ستمکشی او و مسائل مربوط به مناسبات جنسی و حتی حقوق مدنی زنان یا اصلاً مطرح نبوده، یا بصورتی فرعی و کناری طرح شده است. و البته این امر فقط مختص ایران نیست. در کشورهایی که به نحوی تحت نفوذ استعمار بوده‌اند، معمولاً ناسیونالیسم و مبارزات رهایی بخشی ملی بسیاری از مبارزات دمکراتیک، خاصه جنبش زنان را تحت الشعاع خود قرار داده است. در چنین جوامعی برخلاف اروپا و امریکا کمتر می‌توان شاهد نهضت‌های مستقل و رشد یافته زنان بود.

گاه هر نوع شرکت زنان را در مبارزات ملی و ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری و یا صرف شرکت آنها را در مبارزات صنفی - سیاسی و طبقاتی، به غلط جنبش زنان نامیده‌اند.<sup>۹</sup> در حالی که منظور از جنبش زنان، آن نوع جنبشی است که «مسئله زن» - مسائل مربوط به مناسبات نابرابر جنسی و ستمکشی جنسی - علت و موضوع اصلی آن را تشکیل می‌دهد. و زنان شرکت کننده در آن به قول سیمون دو بوآر به حدی از «وجدان زنانه» یا خود آگاهی رسیده‌اند. این گفته بدان معنا نیست که مسائل طبقاتی و ملی و نژادی در جنبش زنان دخالت ندارند و یا مورد نظر قرار نمی‌گیرند. اما این تداخل در جوامعی چون ایران تا بدان حد بوده است که مانع تشخص و استقلال جنبش زنان گردیده است.

در ایران نیز بمانند اروپا و امریکا، «مسئله زن» از شهرها شروع شد.<sup>۱۰</sup> در اثنای تحولات اقتصادی و فرهنگی سده اخیر سهم زن شهری در تولید کمتر و کمتر شده، فعالیت و نقش او محدود به خانه داری و بچه داری می‌شود؛ فعالیت‌هایی که در عین ضرورت و اهمیت حیاتی از آنجا که ارزش معاوضه در بازار کار ندارند و درآمدی برای زنان عاید نمی‌کند، عملاً ارزش و اعتباری نمی‌یابند و کار به حساب نیامده، بلکه انجام آنها تکالیف طبیعی زن شمرده می‌شوند. از سوی دیگر گسترش

مدارس و آموزشگاهها، کارخانه ها و بازار کار و تحولات تکنولوژیک، خدمات اداری، و به وجود آمدن انواع مشاغل جدید، نیروی کار زنان را نیز طلب می کرد. زن شهری یا می باید همچنان در محدوده چار دیواری خانه به انجام «وظایف» مادری و همسری خود بسنده می کرد و به شعارهایی نظیر «بهشت زیر پای مادران است» دل خوش می داشت و هر روز بیش از پیش از لحاظ اقتصادی و روحی و شخصیتی به مرد وابسته می ماند و همچنان در حاشیه و انزوا به سر می برد و یا از امکانات و فرصتهای جدید استفاده می کرد و وارد عرصه اجتماع و بازار کار گردیده، به کسب حرف و مهارتهای شغلی و تکنولوژیک می پرداخت. در مورد بسیاری از زنان ورود به بازار کار نه یک انتخاب که یک اجبار اقتصادی جهت تأمین معاش خود و خانواده بود، چرا که درآمد مرد خانه (پدر، همسر، یا برادر) کفاف مخارج را نمی داد.

علیرغم موانع و محدودیتهای فراوان، تعداد قابل توجهی از زنان ایران طی دهه های اخیر، خواسته یا ناخواسته، پا را از قلمرو خانواده فراتر گذاشته، توانسته اند وارد نیروی رسمی کار و بخش مدرن اقتصاد گردند. قابل ذکر است که در مقایسه با بعضی کشورهای پیشرفته نظیر امریکا، سهم زنان طبقه متوسط ایران در کسب مدارج علمی و فنی و نیز سطح آگاهیهای اجتماعی و سیاسی، رشد سریعتری را نشان می دهد.

درست در چنین گذرگاه تاریخی در نقش زن ایرانی است که «مسئله زن» تبلور عینی و همه جانبه پیدا می کند. از یک سو جامعه، مناسبات سنتی جنسی و فرهنگ دیرین حاضر به پذیرش نقش جدید زن نیست و از سوی دیگر زنان شاغل نیز خویش

~~را در کشمکش بین دو عرصه از مسئولیتها و نقشها و در سیستم ارزشی و اعتقادی~~

زنی غالب، مذهب و سنن و اعتقادات دیرین و ساختار مری و مادری و ارزش وجودی و هنر او را در پروراندن سوی دیگر نقش جدید، وظایف شغلی و اجتماعی او و فرصت و نیرو و انگیزه بردوش کشیدن تمامی نمی گذارد. در جوامع پیشرفته سرمایه داری و ماد و دوگانگی در نقش زنان که در واقع نمود آشکار و ت، تلاشها و راه حلهایی خاصه به ابتکاریا در اثر فشارها با ایجاد امکانات و تسهیلات لازم از نقش جدید زن آنها عبارت بوده است از تغییر در قوانین به نفع تساوی عرصه خانواده، سیاست و اقتصاد و امکانات آموزشی و تحت فشار می یابند. ایندولو خانواده، وظیفه زن را همدم «شیران نر»<sup>۱۱</sup> می داند و از دیدگاه و توقعات جدیدش کارکردهای سابق را باقی سوسیالیستی، برای حل این تضاد اجتماعی «مسئله زن» است جنبش زنان، دنبال شده است حمایت گردد. از جمله این تلا حقوق مدنی زن و مرد در ع



شغلی و... مکانیزه کردن کارهای خانگی، ایجاد مهد کودک، شیرخوارگاه در محل کار، همگانی کردن اطلاع و دسترسی به وسائل و روشهای کنترل آبستنی، ضمانت شغلی و تأمین مرخصی دوران زایمان، مبارزه فرهنگی با نهادها، عقاید و افکار و عادات و سنن و روشهای تبلیغاتی که در اشکال گوناگون جنسیت گرایی و برتری مرد بر زن را استمرار می بخشند و یا برای فعالیتها و مشاغل تفکیک جنسی و تبعیض قائل می شوند.<sup>۱۲</sup>

حال باید دید در ایران در مقابل چنین تضاد و دوگانگی که برای زنان شهری ایجاد شده بود چه عکس العملهایی نقش غالب را بازی کرده اند. زن ایرانی به محض این که از دایره خانه و «اندرون» پای به «بیرون» گذاشت و به محض این که وارد بازار کار و عرصه تولید اجتماعی شد، متهم به گناه بزرگی گردید که با گناهان و اتهامات زنان شاغل در غرب تفاوت داشت. و آن عبارت بود از خیانت به وطن، پشت پا زدن به فرهنگ و سنن ملی و منافع میهنی، دست آویز و ملعبه گشتن در خدمت اغراض و امیال استعمار و امپریالیسم. کار کردن زن در خارج از خانه، خاصه برای طبقات متوسط و سنتی جامعه، به مفهوم سپردن ناموس خانواده به دست بیگانگان بود. این اتهام تنها از طرف نیروهای مذهبی طرح نمی شد، بلکه نیروهای ملی و روشنفکران غیر مذهبی نیز اکثراً نسبت به زنان شاغل شهری بی اعتماد و مشکوک بودند و بسیاری نیز آنها را آلوده، دست خورده، فاقد نجابت و اصالت زنان روستایی و به یک کلام «غربزده» به حساب می آوردند.

زن مدرن شهری و شاغل ایرانی قبل از این که فرصتی بیابد تا برای کشمکشهای درونی خود در مواجهه با ایفای دو نقش سنتی و جدید، راه حلی پیدا کند و قبل از این که متناسب با تحولات جدید اقتصادی و صنعتی و فرهنگی، بتواند به بلوغ فکری و اجتماعی و هویتی متجانس نائل گردد، قبل از این که بتواند با ایجاد یک حرکت آگاهانه و با برنامه، جنبشی در جهت خواستهای جدید خود پی ریزی کند، یعنی قبل از این که بتواند پاسخ یا پاسخهای خود را برای «مسئله زن» تدوین و طرح نماید، خود را در منگنه جدال در دو عرصه یافت:

۱ - عرصه حق طلبی و برابری جویی و هویت یابی در مقابله با سنن و قیود پدرسالارانه و کهنه،

۲ - عرصه وطن خواهی و حفظ سنن و فرهنگ و استقلال ملی در مقابله با رخدادهای و سلطه جویبهای امپریالیستی.

بدین ترتیب در لیست گناهان زن مدرن ایرانی علاوه بر مواردی که در لیست گناهان

زنان مدرن در غرب گنجانیده شده بود (نظیر خیانت به فرزندان، کوتاهی در ایفای وظایف مادری، سر بهوایی و از هم پاشیدن «کانون گرم خانواده»، تقلید از مردان و از دست دادن شخصیت و ظرافتهای زنانه و...) گناه بزرگتری قرار داشت و آن «ستون پنجم» شدن برای اهداف و اغراض امپریالیسم بود. این اتهام البته فقط به زن ایرانی وارد نشده است. در بسیاری از کشورهای اسلامی خاورمیانه هم که استعمار سلطه مستقیم و حضور نظامی نداشته است و عملکرد آن عمدتاً از طریق وابستگی اقتصادی و سیاسی و نفوذ فرهنگی صورت گرفته است، از دید نیروهای سنتی و مذهبی این کشورها، زن و خانواده محمل و معبر اصلی نفوذ امپریالیسم تلقی شده است.<sup>۱۳</sup>

من در اینجا قصد ندارم واقعیت گم گشتگی، خودباختگی فرهنگی و بی هویتی بسیاری از مردان و زنان شهری مدرن در دهه های اخیر ایران را منکر شوم و یا سهم «امپریالیسم فرهنگی» را در گسترش عوارض منفی و مخرب سرمایه داری چون ابتذال در ارزشها، از خودبیگانگی، فetišیسم و مصرف زدگی، سطحی گرایی و دهان بینی، نادیده بگیرم. در بخش اول این نوشته اشاراتی نقدوارانه نسبت به شیوه توسعه در ایران و عوارض ناشی از آن شد و هدف این نوشته داوری ارزشی در این زمینه ها و یا نقد شیوه توسعه در ایران نیست. اما باید دو نکته را مورد تأکید قرار دهم:

اول: من با نگرش و شیوه مقابله ای که با «غرب» طی دهه های اخیر در ایران رایج شده بود موافق نبوده، یک بازبینی و ارزیابی جدید را از دیسکورس «غربزدگی» لازم می دانم. مقال «غربزدگی» به آن صورت و مفهومی که از طرف آل احمد و سایر روشنفکران و نیز سنت گرایان مذهبی طرح و رایج شد، حامل بسیاری ابهامها، کج اندیشیها، واپسگراییها و تعصبهای کورملی گرایانه و عواطف ناسالم انعکاسی است و تلویحاً ایده آلیزه کردن «شرق» و یک کاسه منفی جلوه دادن «غرب» را می رساند. برآیند این دیسکورس فاقد آینده نگری و ترقی خواهی خلاق و بدیل سازی واقع بینانه بود و این برآیند نه تنها در خدمت روشنفکران عدالت جو، ترقی خواه و ملی قرار نگرفت، بلکه زمینه ساز قدرت گیری نیروهای واپسگرا و حکومت دین سالاری گردید.

دوم، به نظر من، سهم زنان مدرن ایرانی در تسلیم طلبی و جبهه سایی فرهنگی و سیاسی نسبت به «غرب» بیشتر از مردها نبوده است. ولی اگر زنان مدرن و «غربزده» آماج اصلی این اتهام از سوی روشنفکران و اپوزیسیون مذهبی و غیر مذهبی بوده اند، دلایل بینشی دیگری دارد که نه در بستر خواسته های ضد امپریالیستی که ریشه اش در عواطف و عادات و باورهای آگاه و ناخودآگاه مردم دارانه و

پدرسالارانه<sup>۱۴</sup> نهفته است. بگذارید این ادعای دوم را در مورد نیروهای مختلف اپوزیسیون اعم از مذهبی و غیرمذهبی، ملی و چپ نشان دهیم:

### الف - نیروهای مذهبی: جبر الهی

بنیادهای ایدئولوژیک و اخلاقی جریانات اسلامی، مثل بسیاری مذاهب دیگر مردسالار، طبعاً آنها را به مخالفت با تغییر در مناسبات جنسی، ساختار پدرسالارانه خانواده و تحول در نقش و وظایف سنتی زن و مسائلی چون رفع حجاب و چادر و می دارد. حال می خواهد بانسی و مشوق این نوع تغییرات رضاشاه، محمد رضاشاه، و امپریالیستها باشند، خواه نیروهای ملی و مردمی. بر اساس جبر الهی یا حکمت خداوندی، زن و مرد موظف به اجرای نقشهای متفاوت هستند. زن برای زایش و پایش کودکان و برآوردن نیازهای جنسی و عاطفی مرد و مرد برای کسب و کار و امرار معاش و نگهداری و سرپرستی از زن و فرزندان آفریده شده است. اولی موجودی است متعلق به حیطة خانه و خانواده (اندرون) و دومی به حیطة اجتماع (بیرون) تعلق دارد.

«امیرالمؤمنین (ع) ضمن وصیت به فرزندش امام حسن (ع) می فرماید: از مشاوره با زنان پرهیز زیرا نظر آنان ناقص و تصمیمشان ناپایدار است. و از طریق حجاب مشاهده آنان را پوششان چرا که حجاب آنها را سالمتر و پاکتر نگاه می دارد. خارج شدن و بیرون رفتن آنها (از منزل) بدتر از این نیست که افراد غیر مطمئن را در بین آنان راه دهی، اگر بتوانی بجز تو کسی را شناسند این کار را بکن...»<sup>۱۵</sup>

در خصوص بنیادهای مردسالارانه بینش اسلام و سایر ادیان بزرگ سخن بسیار رفته است و لزومی به تکرار آنها در اینجا نیست. اما لازم است یادآوری شود که از جمله دلایلی که باعث شد نیروهای مذهبی به مخالفت خود با تحول در نقش زن (مثل کنار نهادن چادر، حق رای و شرکت زنان در سیاست، اشتغال و غیره) رنگ و پوششی ضد امپریالیستی و جاهتی ملی و تنزه طلبانه ببخشند، کشف حجاب اجباری رضاشاهی از یک سو و غلبه مظاهر زننده و مبتذل غرب در فرهنگ زنان و مردان مدرن شهری از سوی دیگر بود.

### حجاب، یک ابزار سیاسی

شیوه و انگیزه های «کشف حجاب» توسط رضاشاه در سالهای ۱۳۱۳-۱۳۱۵ و

فراهم کرده بود که  
دیکتاتوری سلطنتی  
حجاب، انگیزه‌های  
مردم در آن دوره، باز  
سیاسی «مسئله» شدن  
چادر و حجاب زن  
ابزاری سیاسی در  
سیاسی بودن مناسبات  
با ظاهری غیر سیاسی  
تا قبل از «کشف حجاب»  
از عناصر و ابزار حفظ  
درونی سیستم مرد  
جنسیت و نمودها  
گرایش و نزدیکی  
انگارد.

چادر یا حجاب  
مردسالار (نظیر سنت  
اصل در خدمت حفظ تقسیم  
حرکت و تنفس اج  
محدود می کند. به عن  
بنگلادش و پاکستا  
جمعیت کشور، یعنی زن  
هستند.<sup>۱۸</sup>

اگرچه رفع حجاب  
عرصه اجتماع و باز  
رضاشاه از برکناری  
اما کشف حجاب به  
کمک چندانی به  
دیدگاه عمومی نسبت

نیروهایی از اپوزیسیون بتوانند بی حجابی و آزادی زن را با  
و طرحهای استعماری گره بزنند. مطالعه در تاریخچه کشف  
حکومت رضاشاه و خاصه شیوه پیاده کردن آن و عکس العمل  
گوکننده بسیاری نکات ظریف در روانشناسی اجتماعی  
زن و خاصه سیاسی شدن چادر یا حجاب در ایران است.<sup>۱۶</sup>  
۱۷ چه قبل و چه بعد از ماجرای «کشف حجاب»، به مثابه  
خدمت سیاست جنسی عمل می کرده است. اما همانطور که  
جنسی و هیپراسی قدرت بین زن و مرد، به گونه ای نامرئی و  
عمل می کند، عملکرد سیاسی چادر و چاقچور و امثالهم نیز  
«حجاب» نامرئی و پوشیده مانده بود. چادر و حجاب در واقع یکی  
مناسبات موجود جنسی بوده، در خدمت تحکیم و تقویت منطق  
سالاری است. منطقی که علاوه بر وابسته و کمتر شمردن زن،  
جنسی او را منشاء و مظهر فتنه، شهوت و پستی می داند و  
به آن را باعث دوری مرد از تقوی و پرهیزگاری و روحانیت می

در ایران مثل قید و بندهای مشابه آن در سایر سیستمهای  
غوشده پیچیدن و بستن پای زنان در چین) ابزاری است که در  
سیم قلمروهای مرد و زن به کار گرفته شده است. چرا که فضای  
اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و ظرفیت رشد و تحرک زن را  
وان مثال، ضمن تحقیقی که نیلا کبیر در مورد نقش حجاب در  
ان انجام داده است نشان می دهد که در اثر حجاب ۵۰ درصد  
زان، محدود به استفاده و رفت و آمد در ده درصد فضای موجود

و کنار نهادن چادر خود قدمی ضروری در ورود زن ایرانی به  
تعریف از جایگاه زن و مناسبات جنسی است و حمایت رژیم  
چادر فی نفسه می توانست بسیار مثبت و ترقی خواهانه باشد،  
صورتی اجباری و قیم مآبانه، آنهم از طرف یک دولت مستبد  
آشکار شدن نقش سیاسی چادر در عرصه مناسبات جنسی و  
ت به زن، نکرد، بلکه چادر را به مثابه ابزاری سیاسی به عرصه

سیاست عمومی و قدرت دولتی کشاند. به نظر نمی رسد که انگیزه دولت و شخص رضاشاه از کشف حجاب، ایجاد تحولی اساسی در نقش زن و یا مبتنی بر اعتقاد به برابری حقوق و ارزش زن و مرد بوده باشد. دلایل کشف حجاب و تغییر در پوشش زنان، مشابه همان دلایلی بود که در تغییر اجباری پوشش و هیئت ظاهری مردان (نظیر تراشیدن ریش و گذاشتن کلاه اروپایی و...) صورت گرفت. یعنی انگیزه اصلی «همرنگ شدن با دنیای متمدن» و یا عقب نماندن از ترکیه در تقلید از اروپا بود. رضاشاه در روز هفدهم دی ۱۳۱۴، در مراسمی که به مناسبت کشف حجاب برگزار شد طی نطقی گفت: «از امروز ایران هم‌رنگ جماعت و در صف کشورهای متمدن قرار گرفته است.»<sup>۱۹</sup>

مخبر السلطنه هدایت (رئیس الوزراء و رئیس دیوان کشور در ده سال اول سلطنت رضاشاه) در «خاطرات و خطرات» (۱۳۲۵) می نویسد:

«متأسفانه این کار مهم و برجسته [کشف حجاب] مانند سایر امور دوره دیکتاتوری به دست شهربانی و دغلان افتاد و وسیله زورگویی و اخاذی مامورین شد. فشار شهربانی به مردم به بهانه رفع حجاب زیاد بود و در همه جا مردم را به زور وادار به برپا ساختن مجلس جشن و شادی می کردند و اگر کسی از نقطه نظر ایمان یا مخالفت همسرش در مجلس جشن حاضر نمی شد گرفتار مامورین غلاظ و شداد می شد. در معابر عمومی پاسبانها چادر را از سرزنها می کشیدند و اگر روسری داشتند در هیچ کجا راهشان نمی دادند... در تهران مشهور بود که زن صدرا لاشراف که پسرزنی بود و شوهرش در آن موقع وزیر عدلیه بود از آمدن به مجلس جشن شهرداری خودداری می کند. شاه می گوید «زنی که از تو اطاعت نمی کند طلاقش بده» این شایعه بطور شوخی و بذله گویی نقل مجالس تهران بود و مردها بطور مزاح به همسران خود می گفتند اگر اطاعت نکنید، امر ملوکانه اجرا خواهد شد.»<sup>۲۰</sup>

در همان منبع آمده است که «حتی در شهرها و دهات زنهایی را که پارچه روی سر انداخته بودند اگر چه چادر معمولی نبود از سر آنها کشیده پاره پاره می کردند و اگر زن فرار می کرد او را تا توی خانه اش تعاقب می کردند.» باز هم (مخبر السلطنه) در اثرات کشف حجاب اجباری می نویسد: «جوجه را آخر پائیز می شمرند.» و الحق که ما پس از چهل سال آثار رفع اجباری حجاب را مشاهده می کنیم. می بنسیم که اگر روزی حجاب توسط دولت، نه به توسط خود زنان، که

بخاطر «همرنگی با غرب» با زور و اهانت و اجبار از سر زنان برداشته می شود، بر طبق همان منطق و سیاست، روزی دیگر باز توسط دولت و کارگزاران حکومتی بخاطر «ناهمرنگی با غرب» یعنی به خیال ضدیت با غرب، با زور و اجبار و اهانت و یا تحمیق بر سر زنان گذاشته می شود. به طور خلاصه می توان گفت تأکید و سواس گونه حکومتگزاران کنونی بر حجاب زن، تنها ناشی از یک اعتقاد مذهبی نیست. بلکه در حال حاضر حجاب نمادی است که همچون اهرمی سیاسی در خدمت حفظ مبانی زیر قرار گرفته است: ۱ - برداشت و تعریف از زن و هویت او به مثابه موجودی تماماً جنسی. یعنی جنسیت اگر هم تمامیت او نباشد بر سایر ابعاد انسانی او غلبه دارد و در نتیجه همواره ظرفیت فتنه، وسوسه شیطانی و به خطر افکندن تقوی (هم تقوای خود و هم تقوای مرد) را به همراه دارد. لذا تا آنجا که ممکن است زن را باید پوشاند و از حضورش در کنار مرد جلوگیری کرد. برای شاهدهی بر این مدعا بدنیست به گفته خانم دکتر دبیران رئیس دانشگاه الزهرا (مدرسه عالی دختران یا دانشگاه فرح سابق) در ضمن مصاحبه ای در یکی از نشریات ایران اشاره گردد:

«خواهران عزیز دانشگاهی توجه دارند که پوشش کامل اسلامی، در عین حال که یک تکلیف مقدس الهی است و اطاعت از آن واجب است، نشانگر شخصیت وجودی زن مسلمان است و شعار استقامت [استقامت در مقابل چه؟] و هویت اصلی او و حصن حصین [دریا قلعه محکم و بلند]، و موجب صیانت وی از وساوس شیاطین است.»<sup>۲۱</sup>

(تأکیدها و مطالب درون کروشه اضافه شده است)

۲ - حجاب به مثابه رکن مهمی از هویت زن مسلمان، یعنی رکن مهمی از بدیل فرهنگی و ایدئولوژیک او در مقابله با «غربزدگی». به عبارت دیگر در راستای مبارزه با دشمن غربی و واکنش به «بیماری غربزدگی»، حجاب همچون پادزهر یا اسلحه ای فرهنگی به خدمت گرفته شده است. سلاخی که گویا بر اثر و کوبنده تر از بسیاری سلاحهای نظامی است. «خواهرم، حجاب تو کوبنده تر از خون من است» و یا «شد حجابت شراره هستی سوز، بردل دشمنان کفر اندوز»<sup>۲۲</sup> از جمله شعر و شعارهای رایجی است که مبین کارکرد سیاسی حجاب در مسیر «غرب ستیزی» نهضت اسلامی بوده است.

۳ - حجاب به مثابه سنگری در خدمت حفساظت از هیرارشی قدرت به نفع مردان، یعنی حفظ نقش و جایگاه سنتی زن و ساختار مرد سالارانه خانواده («اسلام مکتب ماست، حجاب سنگر ماست»)، در این بعد، تحمیل حجاب بر زنان «بی

حجاب» و «بدحجاب» در واقع به مثابه این است که «زن را در جای خود بنشانند» و نگذارند از محدوده مقرر خود، تجاوز کند. یعنی تقسیم و تفکیک جنسی کارها و قلمروها و فضاها و فعالیت‌های اجتماعی، محفوظ بماند.

اما در مبحث مربوط به تناقضات و تغییرات تدریجی در الگوی «زن مسلمان» اشاره خواهیم کرد که چگونه مقاومت زنان، حتی زنان مذهبی و واقعیات مادی و سیاسی امروز ایران سبب شده است که حجاب اجباری جمهوری اسلامی نتواند مانع حضور زنان در اجتماع (لا اقل در آن حدی که مورد نظر بود) گردد.

### ب - نیروهای ملی و غیر مذهبی: جبر بیولوژیک

تغییراتی از روشنگران ملی گرای غیر مذهبی که چه بسا با نیروهای مذهبی در بعضی زمینه‌های مربوط به زنان اعتقاد ضمنی به نوعی دترمینیسم زیست شناختی و تاکید بر بیولوژیک موجود بین زن و مرد، بسیاری از ملی گرایان و مانند روشنگران نهضت دمکراسی در اروپای قرن هیجده، «ی» را بواقع برای «برادران» منظور داشته و چندان در اندیشه به عنوان مثال احمد کسروی، همچون ژان ژاک روسو زمینه تجدد خواهی، دمکراسی و عدالت اجتماعی بسیار پیشرو ت گرایانه مشابهی با روسو دارد. کسروی علیرغم این که از ی از زمینه‌ها دفاع میکند اما مکان طبیعی زن را در خانه می داند و آموزش و مشاغل متفاوت با مردان را خواستار می شود و رسیدگی به نیازهای مردان و زایش و پرورش کودکان می داند. در این نوشته‌های او در «مادران و خواهران ما»<sup>۲۳</sup> و «خدا مرد بد»<sup>۲۴</sup> مراجعه کرد و تشابهات جالب آن را با نظریات روسو شاهله نمود.<sup>۲۵</sup>

دی از ملی گرایان ایران خواهان رفع حجاب و امکانات سی و اجتماعی برای زنان بوده‌اند، اما حضور او را در جامعه دانسته و بنیاد و اساس مردسالاری را مورد اعتراض و چالش تصویر غالب از نقش زن که سالیان دراز در ادبیات ایران تا زاید دلبر است و چون بزاید مادر) - تلویحاً و یا تصریحاً مورد آنها نیز نقش اصلی زن را مادری و همسری دانسته‌اند و ۲

تغییراتی از روشنگران ملی گرای غیر مذهبی که چه بسا با نیروهای مذهبی در بعضی زمینه‌های مربوط به زنان اعتقاد ضمنی به نوعی دترمینیسم زیست شناختی و تاکید بر بیولوژیک موجود بین زن و مرد، بسیاری از ملی گرایان و مانند روشنگران نهضت دمکراسی در اروپای قرن هیجده، «ی» را بواقع برای «برادران» منظور داشته و چندان در اندیشه به عنوان مثال احمد کسروی، همچون ژان ژاک روسو زمینه تجدد خواهی، دمکراسی و عدالت اجتماعی بسیار پیشرو ت گرایانه مشابهی با روسو دارد. کسروی علیرغم این که از ی از زمینه‌ها دفاع میکند اما مکان طبیعی زن را در خانه می داند و آموزش و مشاغل متفاوت با مردان را خواستار می شود و رسیدگی به نیازهای مردان و زایش و پرورش کودکان می داند. در این نوشته‌های او در «مادران و خواهران ما»<sup>۲۳</sup> و «خدا مرد بد»<sup>۲۴</sup> مراجعه کرد و تشابهات جالب آن را با نظریات روسو شاهله نمود.<sup>۲۵</sup>

دی از ملی گرایان ایران خواهان رفع حجاب و امکانات سی و اجتماعی برای زنان بوده‌اند، اما حضور او را در جامعه دانسته و بنیاد و اساس مردسالاری را مورد اعتراض و چالش تصویر غالب از نقش زن که سالیان دراز در ادبیات ایران تا زاید دلبر است و چون بزاید مادر) - تلویحاً و یا تصریحاً مورد آنها نیز نقش اصلی زن را مادری و همسری دانسته‌اند و ۲

آنها نیز زنان را نگاهبانان سنت و مسئول حفظ فرهنگ و هویت ملی تلقی کرده اند.

~~این دیدگاه لبرالسم و تئوری گرای بیولوژیکی نیستند بلکه ماهیت و~~

زن به طور کلی و ماهیت و طبیعت زن به طور خاص است و نیازمند یک شناخت شناسانه و متدولوژیک جداگانه است در جهت بازبینی نقادانه ن دوآلیسم، خردگرایی مکانیکی، رابطه عقل و احساس، رابطه فطرت و مجرد و برابری غیرمجرد. آنچه که مورد نظر اصلی من در این نوشته اشتراک نیروهای لیبرال و ملی ایران با نیروهای مذهبی بر سر تلیق مسئله ملی است که از آنجا ناشی می شود که آنان نیز زنان را «سنت و هویت ملی» تلقی کرده اند.

### «بحران هویت و بحران هویت»

زنان وظیفه نگاهبانی و حراست از سنت و فرهنگ و هویت ملی را تنها از طرف روشنفکران ملی گرای اپوزیسیون ایران طرح نشده است. روشنفکران حامی رژیم شاه نیز نقش زنان را در حفظ «وحدت ملی و ایران نقشی کلیدی دانسته اند. به عنوان مثال دکتر ظفر دخت اردلان، عضو شورای مرکزی «سازمان زنان ایران» در دوران رژیم شاه، در عنوان «نقش زن ایرانی در وحدت ملی و استقلال ایران» چنین اظهار می دارد:

«ایرانی پیوسته مادری فداکار و شایسته برای فرزندان، زنی فداکار و شوهر، دختر مطیع و سربراه و علاقمند به پدر و مادر و عضوی از گذشته برای خانواده خود بوده است. اما زن ایرانی پیوسته مصالح شخصی و ملی را فدای عشق و علاقه او به کشور بالا تر و برتر از علاقه به پدر، شوهر، پدر و مادر و خانواده بوده است. یعنی هر جا که مصالح ملی عزیز ما ایران بمیان آمده است و اوضاع و احوال ایجاب کرده زن ایرانی مصالح و منافع خود، فرزند، شوهر، پدر و مادر و خانواده خود را زیر گذارده بی تردید و با کمال شهامت وظیفه میهنی خود را با بهترین و بهترین به انجام رسانیده است.»<sup>۲۶</sup>



(تأکیدها اضافه شده است)

توجه خواننده را به دو نکته مستتر در این نوشته جلب می‌کنم: الف) فداکاری و از خودگذشتگی و اطاعت زن نسبت به افراد خانواده اش همچنان جزء فضائل و ضروریات یک زن خوب برشمرده شده است که مصداق دیگری است بر بحثی که در صفحات قبل در مورد نفی فردیت و رویش خود در زنان طرح کردم که چگونه زن را همیشه نه چون یک شهروند مستقل و قائم به ذات خود، بلکه جزئی پیوسته و وابسته به واحد خانواده می‌پندارند که «اطاعت و سربراهی و از خودگذشتگی» او ایجاب می‌کند که همواره فردیت و امیال او فدای منافع و مصالح خانواده گردد. ب) تنها موردی که زن مجاز به چشم‌پوشی از منافع خانواده می‌شود، هنگامی است که منافع ملی و میهنی در میان باشد. البته در چند جمله زیر، مراد نویسنده از این منافع ملی و «مصالح میهنی» نیز مشخص تر می‌شود:

«وجود این سبب و ضعیف اجتماع و نسبت، باعث ثبات کشور و دوام»

بسیاری از مقامات و مشاغل از جمله سلطنت و فرمانروایی بوده است.»<sup>۲۷</sup>

(تأکیدها اضافه شده است)

یعنی زن مثلاً در دولت شاه، باید نقش «دوام و ثبات» مقامات و مشاغل مردان

~~خانواده و جامعه از جمله مقام «سلطنت و فرمانروایی» را ایفا می‌کند و باید ایمنی~~

در دولت اسلامی، باید نقش حفظ اسلام و دوام و فروروحانیون را به عهده بگیرد. به یک کلام زن نه عامل تغیر و تحول است. در مقایسه، جلال آل احمد نیز در «زن را که حافظ می‌باشد، به کوچه آورده‌ایم. به آنکه جزو نادر روشنفکرانی است که اعتراض دارد و بخوبی به مسئله از خصوصیات در زن محدود دانستن نقش زن به چارچوب خانواده:

«زن گذشته ایرانی... لا اقل، بشهادت قصه‌های که

بوده، عطفوت و پاکی سرش می‌شده و لا اقل

فرمانروایی مقام امامت و تغییر و تحول مناسبات، که دیگر است. در مقایسه، جلال آل احمد نیز در «زن را که حافظ می‌باشد، به کوچه آورده‌ایم. به آنکه جزو نادر روشنفکرانی است که اعتراض دارد و بخوبی به مسئله از خصوصیات در زن محدود دانستن نقش زن به

کهن، زن خانه دار خوبی

از حس فداکاری برای

اطرافانش را لمس کرد. زن شیب نشین. حتی از این صفات ساده انسانی هم

عاری می شود...»<sup>۲۹</sup>

(تأکیدها اض

جالب است که کمتر می توان دید که روشنفکران ما، مرد شهرنشین دست دادن چنین «صفات ساده انسانی» مورد حمله قرار بدهند. چرا صفات ساده از آن انسان زن باید باشد. در همین زمینه، یکی دیگر ملی و غیرمذهبی با نفوذ معاصر، یعنی **صادق هدایت**، به طور «نگاهبان سنت و هویت ملی» معرفی می کند. او علیرغم به ندرت مظلوم، محرومیتها و عقب افتادگیهای زنان در داستانهایش، به ندرت مثبت از زن آفریده است یا به ندرت مناسباتی سالم، شادی بخش و توفیق زن و مرد ترسیم کرده است. یکی از نادرچهره های مثبتی که هدایت کند پروین است. اما حتی نام داستان، «پروین دختر ساسان» گویای علل اهمیت و چرایی مثبت بودن نقش پروین از نظر نویسنده بودن نقش پروین از زاویه وفاداریش به پرویز (شوهر آینده او) و پدرش بعد وفاداری به خاک و فرهنگ ایرانی (بطور مبهم) به تصویر کشیده متأسفانه گویی هر قدر در ادبیات ایران جستجو کنیم کمتر می توانیم بیابیم که چون مردان، بغیر از نقش جنسی و خانوادگی (معشوقه، همسر دیگری ایفا کرده باشند.

در بستر چنین طرز تفکر و انتظارات از نقش زن است که وقتی زن نه تنها به حفظ سنت ادامه نمی دهد، بلکه در فرایند تجدد خود شیوه های زندگی حتی بر مردان سبقت می گیرد، طبعاً به «مسئله» تبدیل سنت شکنیهای او بیش از سنت شکنی مرد به هویت موجود فرهنگی او عواقب جدی تری را به بار می آورد و عامل مهمی می شود در تشتت فرهنگی و گسیختگی ناگهانی سیستم ارزشها و به یک کلام بحران بحران یکی از ابعاد مهم روانشناسی اجتماعی جامعه ایران را در در انقلاب تشکیل می داد و روشنفکر ایرانی بیش از هر بخش دیگر فرهنگ و سردرگمی خویش و مردم آگاهی داشت و در جستجوی زن کسب یک هویت متناسب و همگون برآمده بود. جستجویی که هنوز تلاشهای روشنفکرانی چون جلال آل احمد و علی شریعتی چنین هویت یابی بود. رضا براهنی نیز در همین تکاپو، اگر چه با ت

ساخته شده است)  
را به خاطر از  
که گویی این  
از روشنفکران  
مشابهی زن را  
تصویر کشیدن  
قدرت چهره ای  
مأم با عشق بین  
تصویر می  
خود تا حدی  
است. مثبت  
ش (ساسان) و  
شده است.  
چهره ای از زن  
و مادر) نقش  
شهری جدید  
و تغییر در  
بدیل می شود.  
طعمه می زند و  
هنگی، در هم  
هویت. این  
ه های قبل از  
جامعه از تشتت  
نوع آوری برای  
م ادامه دارد.  
نیز در راستای  
قوانتهایی، قلم

می زد:

«ما در یک دوران تشتت فرهنگی زندگی می کنیم... ما بین قرن چهاردهم هجری و قرن بیستم میلادی به صورت معلق مانده ایم و ریشه های درونی هویت اجتماعی و فرهنگی و حتی هویت انسانی ما اینک در تهدید دائمی است. و این تهدید ناشی از برخورد ناشیانه، بیشعورانه و کورکورانه ای است که ما با دنیای غرب، دنیای صنعتی، دنیای استعمار کننده غربی داشته ایم.»<sup>۳۰</sup>

از دید این روشنفکران زنان ایرانی بیش از مردان دچار سردرگمی و بی هویتی گشته بودند و بجای این که مثل گذشته «نگاهبان سنت» باشند، حتی سریعتر و جلوتر از مردان تغییر شکل و تغییر نقش می یافتند. براهنی در همین زمینه ضمن انتقاد به مذکر بودن نهضت مشروطیت و بی حاصلی آن برای حقوق زنان می نویسد که سیادت تاریخی مرد باعث شده است که زن معاصر ایرانی نه در تاریخ، نه در کتابهای درسی و دانشگاهها، تصویر و الگویی مناسب حال خود نیابد. او بی ریشه است. فرهنگ و الگوی بومی ندارد. مجبور است اگر هم بخواهد از فرهنگ و هویت بومی استفاده کند، از فرهنگ و معیارهای مردانه الگو بگیرد. پس ناچار تسلیم فرهنگ وارداتی غرب می شود. زن غربزده، غربزده تر از مرد غربزده است، بی ریشه تر است، دهان بین تر است، بی فرهنگ تر است و از خودبیگانه تر است.<sup>۳۱</sup>

نکته اصلی مورد نظر من در اینجا این نیست که آیا زن ایرانی بواقع غربزده تر از مرد ایرانی بوده است یا خیر، بلکه می خواهم بگویم در مبارزات ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی دهه های گذشته برای سنجش بی هویتی زن و مرد، معیارهای متفاوتی به کار گرفته شده است و برای برون رفت از بحران هویت نیز برای زن و مرد راه حل های متفاوتی ارائه گردیده است. اگر نشانه های غربزدگی مرد در حوزه اقتصاد، فرهنگ و سیاست و ادب و ایدئولوژی جستجو می شد. غربزدگی عمدتاً در نحوه پوشش، میزان نمودار شدن بدن، چگونگی آرایش و پیرایش و رفتار و سلوک اجتماعی و نوع و حدود حضورش در عرصه اجتماع و کاهش وابستگی اش به خانواده و کاهش فداکاری و از خودگذشتگی اش، محک زده می شد. حمله به زن غربزده در اکثر موارد نه به دلیل خودباختگی فرهنگی، تسلیم سیاسی و عقیدتی و اقتصادی به امپریالیسم به مفهوم دقیق آن (و نه به غرب با معنایی ناروشن و ابهام آمیز) بلکه به دلیل تغییر در سلوک اجتماعی و رفتار جنسی و سر و وضع ظاهری او یعنی در چارچوب اخلاقیات جنسی و مناسبات

جنسی بوده است. چرا که روشنفکران ما متأسفانه زن را معمولاً فقط در این حیطة تعریف و ترسیم کرده اند.

به عنوان مثال بر اساس یک بررسی مقدماتی از داستانهای نویسندگان ایران از مشروطه تا دهه ۱۳۵۰ مشاهده می شود که در دهه های اخیر، خاصه با شکل گیری مقال «غریبزدگی» حمله به زنان و چهره آفرینی های منفی و بدبینانه از زن شهرنشین افزایش یافته و بر سهم و مسئولیت او در ایجاد بحران فرهنگی و انحطاط اخلاقی جامعه تأکید شده است. به طور خلاصه، چهره ها و تیپ های اصلی که از زن در داستانها و رمانهای ایرانی آفریده شده است، معمولاً دارای منشی یک بعدی هستند. آنها فاقد شخصیت یک انسان کامل و هویت مستقل اجتماعی اند و همواره وجودشان در وابستگی به کاراکترهای مرد مطرح می گردد و اگر هم کاراکتر اصلی داستان را تشکیل دهند، باز همواره بعد جنسیت و خصوصیات و کارکردهای بدنی و جسمانی و عاطفی آنهاست که مورد تأکید قرار می گیرد. علاوه بر چهره های دلبر و مادر که بسیار متداول است، زنها گاه به صورت زیبارو یانی معصوم و پاک و باکره و جوان ترسیم می شوند که گاه از منتهای پاکی و معصومیت به موجودی اثیری و دست نیافتنی و غیر واقعی تبدیل می شوند و یا برعکس فتنه گرانی شهوت انگیز، لکاته، هوسباز و بی بند و بار و هرزه هستند که باعث در هم ریختن زندگی و تقوی و اخلاق مردان داستان می گردند. (هر دو نمونه در داستان «بوف کور» هدایت تصویر گشته است). زیبایان **بیوفا**، سنگدل، ستمگر و **بی رحم** و یا موجوداتی **مکار**، آب زیرکاه، **مارخوش خط و خال**، مرموز و شوم، چهره های منفی دیگری است از زنان که باعث رنج و آزار مردان داستانها می شوند. در بسیاری موارد نیز زنان به صورت همسرانی دلسوز، خدمتگزار، وفادار، تر و خشک کن، عقیف و کدبانو، بردبار، مظهر تحمل و صبر و طاقت و به عبارتی **سنگ صبور** مردان توصیف می شوند. اما این زنان نیز سرنوشت خوشی ندارند و مردان داستان در کنار آنها زندگی خسته کننده و کسالت آور و تکراری را طی می کنند و بسیار اوقات از خانه فراری بوده، به این همسران «خوب» خیانت می کنند. چهره متداول دیگر زنان **قربانی**، محروم، و مظلوم می باشد که نویسندگان و روشنفکران با طرح و ترسیم آنها، به نبود امکانات، رواج بیسوادی و جهل و خرافات در بین زنان اعتراض کرده، نگرانی و دلسوزی خود را نسبت به سرنوشت فرودست این زنان نشان داده اند. در دهه های اخیر، اما، چهره جدیدی از زن به ادبیات اضافه می شود، یعنی «زن غریبزده» است که درست برعکس زنان قربانی، آماج حمله نویسندگان و روشنفکران قرار می

گیرد. اگر قبلاً مردان «بی اخلاق» خاصه از طبقات بالا، موجب به منجلاب کشاندن زنان قربانی و سقوط ارزشها بودند، زن غربزده نه تنها مسئول انحراف و سقوط خود شناخته می شود، بلکه وسیله سقوط ارزشهای خانوادگی و سامان اخلاقی و فرهنگی جامعه بطور کلی تلقی می گردد.

درست برعکس، در دوره بعد از مشروطیت (اواخر حکومت قاجار تا سالهای ۱۳۰۰)، روشنفکران خواستار افزایش حضور زن در جامعه و گسترش امکانات آموزشی و تربیتی برای زنان بودند. افرادی چون طالبوف تبریزی، زین العابدین مراغه‌ای، دهخدا، جمال زاده، میرزاده عشقی، لاهوتی، ایده‌های تجدد طلبانه را تبلیغ و سنن پوسیده و عوامل عقب ماندگی زنان را به نقد می کشیدند. مسئله برابری طلبی بین زن و مرد را نه یک ایده غربی، بلکه دارای ریشه و پیشینه ملی و قومی در تاریخ قدیم ایران می شمردند و بر موقعیت کمتر زن ایرانی در مقایسه با سایر ملل خاصه عثمانی، چینی و مصری و گهگاه اروپایی ابراز تاسف می کردند. و در تهبیح میهن پرستان، پیشرفت زنان را عامل مهم و ضروری پیشرفت جامعه بر می شمردند. بحث درباره وضع بد زنان در سالهای ۱۳۱۵-۱۳۰۰ نیز ادامه داشت و بیش از همه چهره «قربانی و مظلوم» زن ترسیم و تاکید می گردید و گاه به گاه محرومیت و وضع بد اجتماعی زنان با احتیاط به عوامل سیاسی ربط داده می شد. در نوشته‌های عباس خلیلی، ربیع انصاری، احمد علی خداداد، یحیی دولت آبادی و بعضی از آثار صادق هدایت و حجازی، مظلومیت زنان مورد اعتراض قرار می گیرد. درون مایه بسیاری از این داستانها را سقوط دختران بی گناه به منجلاب فساد و فحشاء تشکیل می دهد. احساس خطر و ابراز نگرانی شدید و تصویر غلوآمیز نسبت به روابط جوانان و بیم از شهوت زدگی و افسارگسیختگی آغاز شده است. گویی مد روز است که به زنها دلسوزی شود.

اما با گسترش فرایند مدرنیزاسیون و افزایش تعداد زنان شهری طبقه متوسط و بالا، طی دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ چهره زن فرنگی مآب و «بورژوازش» وارد صحنه جامعه و لاجرم عرصه ادبیات و داستانها می شود. به تدریج جای دلسوزی را، ملامت و عصبانیت و کینه نسبت به این زنان می گیرد. در نوشته‌های افرادی چون محمد مسعود، علی محمد افغانی، دیگر کمتر از زنان قربانی، مظلوم و منفعل سخن می رود. با زنایی روبرومی شویم که تغییر لباس داده، چهره غربی به خود گرفته‌اند. نه تنها دیگر مادرانی فداکار و همسرانی از خود گذشته، مطیع و سربراه نیستند، بلکه «زبان دراز و بی حیا» شده، به کوچه و خیابان کشیده شده‌اند.<sup>۳۲</sup>

همزمان با اوج گیری مقال «غربزدگی» (انتشار نوشته های آل احمد و بعدها علی شریعتی و امثالهم)، چهره منفی زن شهری غربزده نیز تکوین بیشتری می یابد. «غربزدگی» بیماری اصلی جامعه تشخیص داده می شود و زن غربزده، حامل اصلی میکرب این بیماری. زن غربزده مظهر اصلی و تجسم تمام عیار فتنه و فساد، اضمحلال اخلاقی، گم گشتگی فرهنگی و بی هویتی شمرده می شود. هرزنی که چادر را از سر برداشته، وارد بازار کار شده در کارخانه، اداره یا مؤسسه ای استخدام شده بود می توانست در مظان اتهام و ابتلاء به غربزدگی قرار گیرد. او می بایست ثابت می کرد که توانسته است علیرغم امروزی بودن، بی چادر شدن و شاغل گشتن، زن «نجیب و اصیلی» باقی بماند. این مسئله خاصه در بین اقشار متوسط سنتی که اولین نسل زنان بی چادر را در قشر خود تجربه می کرد، بسیار جدی تر بود. چنین زنی می بایست از یک طرف در مقابل تهاجمات و چشمداشت های جنسی و سوء استفاده های همکاران و رؤسای مرد خود مقاومت می کرد و از طرف دیگر به افراد خانواده و اجتماع اطراف خود ثابت می نمود که «دستمالی شده» نیست. من شخصاً بیاد دارم که در سالهای ۱۳۵۰، در یک محفل روشنفکری رادیکال، ضمن بحثی متذکر شدم که

«با وجود مخالفت عمیقی که بارژیم شاه داریم، نمی توان منکر شد که از رفورها و گسترش سرمایه داری در این دوره، خواه ناخواه بخشی از زنان استفاده هایی می برند. از جمله این که تعداد زنان شاغل که به استقلال مالی و تخصص های فنی رسیده اند رو به افزایش است.»

در جواب من گفته شد:

«محیط کار، خاصه ادارات در ایران آنقدر آلوده است که زنان بهتر است در خانه بمانند تا این که شغلی اختیار کنند. چرا که این سیستم کثیف آنها را به فاحشه تبدیل می کند.»

این شیوه تفکر و این حساسیت وسواس گونه نسبت به حضور زن در خارج از خانه نفوذ گسترده ای در بین روشنفکران داشت. آل احمد در داستان مدیر مدرسه (۱۳۳۷) یکی از کارهای خود مدیر را هم در این باره داند که معلم زن به مدرسه «عزب اوغلی ها» راه نداده است. در ادبیات این دوره همانطور که بازگشت به ریشه ها، به گذشته ها و نوشتاری زندگی روستایی و ماقبل صنعتی دیده می شد، «زن خوب و اصیل» نیز دیگر نه در شهرهای بزرگ ایران که در روستاها و شهرستانها جستجو می گردید.

ممکن است در اینجا پرسیده شود پس چرا امروز در دوران حکومت اسلامی، زنان سنتی و با حجاب نه تنها خانه نشین نشده‌اند، بلکه بیش از گذشته (دوران رژیم شاه) در صحنه اجتماع هستند. در پاسخ می‌توان گفت درست به همان دلایلی که در بالا توضیح داده شد. چرا که زنان مسلمان امروز مدعی هستند که انقلاب اسلامی، محیط اجتماع را از غلبه بیماری غربزدگی رها نموده است و وجود حجاب، تفکیک فضای حضور زن و مرد و کنترل تماسها و معاشرتهای آنان، همچون پادزهری در خدمت «سالم سازی» محیط به کار می‌رود. لذا یک زن مسلمان، امروز می‌تواند برخلاف گذشته، بدون احساس گناه و معصیت تحصیل کند، رانندگی کند، شاغل باشد، حتی تعلیمات نظامی ببیند و هر نوع فعالیتی که در چارچوب نقش زن مسلمان قرار بگیرد، مشروع و مجاز شمرده می‌شود. تناقض جالب در این است که چادر و حجاب در دست زنان فعال و سیاسی حکومت اسلامی، علیرغم کارکردها و اهداف اولیه‌اش، نه تنها دیگر وسیله‌اندرونی کردن آنان نیست، بلکه در شرایط مادی و سیاسی خاص امروز ایران در خدمت افزایش امکانات و تحرک اجتماعی این گروه قرار گرفته است. گروهی که قبلاً درست به خاطر نبود چادر و حجاب، نمی‌باید در اجتماع حضور می‌یافت. از این گذشته، لازمه حفظ قدرت سیاسی توسط قشر حاکم کنونی این است که علیرغم جزئیات بنیادین خود، به ناچار باید زنان عضو خود را نیز تا حدی به میدان آورد تا بتواند در عرصه مبارزه قدرت و رقابت با اقلیت و طبقات رقیب جبهه خود را تقویت نماید. چرا که برای مبارزه با الگوی زن شهری مدرن، بی حجاب، فعال، تحصیلکرده، شاغل و آگاه و سیاسی، نمی‌توان الگوی منفعل، بی سواد، خانه نشین و بی اطلاع از زن مسلمان ارائه داد و همچنان داعیه پیروزی در قدرت را داشت. این واقعیت سیاسی را عناصر عمل‌گرا تر و پراگماتیست‌تر رژیم اسلامی نظیر رفسنجانی بهتر از اصول‌گرایان جزم‌اندیش آن درک می‌کنند.

### ثبوت تن و روان

براستی چرا در اخلاقیات و تفکر سیاسی و ادبی — اسلامی و غیر اسلامی — دهه‌های اخیر ایران، تا این حد حساسیت و سواس گونه نسبت به حضور فیزیکی زن در اجتماع، نسبت به تن و بدن و موی او دیده می‌شود؟ تا به جایی که به عنوان مثال، روشنفکری چون ابوالحسن بنی‌صدر، پوشاندن سر زن را بخاطر ساطع شدن اشعه‌ای محرک از موی زن، لازم می‌داند.<sup>۳۳</sup> برای پاسخ به این سؤال باید از

زمینه های پیچیده روان شناختی و بینشی (شناخت شناسی) و اخلاقی فرهنگ خود، درک عمیقتری به دست آوریم. این نویسنده و این نوشته اما نه توان و نه مجال ارائه پاسخی همه جانبه به این سوال را دارد.

در روانشناسی فاشیسم یا جبر و استبداد، محققین ارتباط و همبستگی جالبی بین سرکوب امیال طبیعی، عقده های جنسی و منش و کردار جابرا نه یافته اند.<sup>۳۴</sup> هر قدر یک فرهنگ و یک سیستم اخلاقی و ارزشی سرکوبگر نیازها و انگیزه های طبیعی عاطفی و مادی انسان، از جمله نیازهای جنسی باشد، منش افراد گرایش بیشتری به پذیرش زور و استبداد و در صورت توان اعمال زور و جبر پیدا می کند. در یک فرهنگ استبدادی تنها دولت و سیستم رسمی سیاسی نیست که ضد دموکراتیک است، بلکه طی سالیان دراز روحیه مستبد و مناسبات متکی بر زور و جبر در تمامی عرصه ها و در منش تک تک افراد آن درونی گشته است. برای درهم ریختن فرهنگ استبدادی اروپای قرون وسطی تحولات عظیمی چون رنسانس، نهضت های روشنگری، انقلاب صنعتی و انقلاب های بورژوا - دموکراتیک لازم بود تا ارزشها، خاصه سیستم های تربیتی دموکراتیک (بر بنیان اندیشه های مریانی چون جان لاک، ژان ژاک روسو، جان استوارت میل، و بعدها در امریکا جان دیوئی) در زندگی روزمره، خاصه در خانه و مدرسه اشاعه تدریجی و نسبی یابد و در تکوین منش افراد از کودکی تأثیر بگذارد.

به نظر می رسد یکی از بنیانهای بینشی (شناخت شناسانه) و روانشناختی استبداد، خاصه آنجا که ارتباط مستقیم با انقیاد و سرکوب زنان دارد، ثنویت رایجی است که بین تن و روان، یا عقل و احساس قائل گشته ایم.<sup>۳۵</sup> چه در معرفت شناسی قدیم یونان و حتی در راسیونالیسم جدید اروپایی و چه در مسیحیت و فلسفه اسلامی، این ثنویت ناسالم، غیر علمی و غیر دیالکتیکی روح و بدن یا عقل و احساس، یا به تعبیری ایمان و شهوت را در دو قطب متقابل و جدا از هم می انگارد (همچون سفید و سیاه، روز و شب) و چنین حکم می کند که وقتی عقل و خرد در کار است جای احساس نیست و آنجا که احساس و عاطفه وارد می شود، دیگر نه جای عقل که جای هوی و هوس است. از سوی دیگر بین این دو قطب ارزش گذاری متفاوتی نیز شده است که همواره به نفع یک سر این قطب بندی است و انسان خوب، ارزشمند و با فضیلت، انسانی محسوب می شود که روح و روانش بر تن و بدن او و عقل و خردش بر احساسات و عواطف او غلبه و تسلط داشته باشد. از طرف دیگر، چه در یهودیت و مسیحیت و چه در اسلام، زن بر اساس بدن و جنسیتش منظور می گردد،



لذا یا نمودار نیاز جنسی مرد است و یا یادآور نیازهای جسمانی و عاطفی او در کودکی - یعنی مادر. که پس در هر دو صورت، نزدیکی و وابستگی مرد به زن نمودار ضعف او و نمایشگر تسلیم شدنش به نیازهای مادی و جسمانی و عاطفی است. این تن گریزی (somatophobia) و در نتیجه زن گریزی در مسیحیت ارتدکس بسیار بارزتر از اسلام است، بطوری که رهبانیت و عزوبت ضرورت حفظ ایمان «مرد خدا» دانسته شده، لازمه طهارت و پاک ماندن کشیش یا راهبه از آلودگیهای جسمانی و لذا نذ نفسانی است. مسیح نیز از زنی استثنائی (مریم باکره) متولد شده است. در فلسفه اسلامی، اما نیازهای بدنی و جنسی نفی نمی شود، بلکه به قول فتنه صباح «عقل و شهوت در یک رابطه قدرت قرار می گیرند، بطوری که تقویت یکی لاجرم منجر به تضعیف دیگری می شود.»<sup>۳۶</sup>

بر مبنای ثنویت اسلامی، لازمه ایمان و نزدیکی هر چه بیشتر به خدا، نه نفی امیال نفسانی، بلکه تحت کنترل درآوردن آنها، یعنی غلبه بر احساسات و خواهشهای تن است. اگر زن به مثابه منبع و مرجع تمایلات دنیوی و شهوانی است لذا حضورش در کنار مرد همواره خطر و سوسه، فتنه و افسون و ایجاد سستی در عقل، ایمان و تقوای مرد را به همراه دارد. از این رونه گریز از زن، بلکه کنترل و انقیاد او ضروری می گردد. یعنی برای این که در مبارزه قدرت بین روح و بدن، عقل و احساس، و ایمان و شهوت، همواره غلبه در دست روح، عقل و ایمان باقی بماند، می باید نه تنها زن که موجودی است «ناقص العقل و احساساتی» زیر کنترل و سرپرستی مرد درآید، بلکه فاصله بین زن و مرد همواره باید حفظ گردد.

### تشدید تن گریزی

در این دیدگاه، روشنفکران از زمانه مغرب زده های قبا از انقلاب فرهنگ و

نمودهای  
شهوت زد  
امپریالی  
تعقل و تف

اصلی فساد و فتنه می دید. روشنفکران غیر مذهبی اپوزیسیون نیز گسترش  
دگی، لجام گسیختگی، تن پروری و شکم پارگی را عوارض فرهنگ  
ستی می دانستند و این عوارض را باعث سیاست زدایی، بی خیالی و عدم  
کرد در میان مردم می شمردند. به عنوان مثال آل احمد در شرح خصوصیات

آدمهای غربزده روی این جنبه نیز تأکید دارد: «آدم غربزده قرتی است. به خودش خیلی می رسد. به سر و پزش خیلی ور می رود... همیشه انگار تازه از لای زرورق باز شده است... به خاطر اوست که کتاب طباخچی راه شکم به اسم «راه دل» از چاپ در می آید...»<sup>۳۷</sup>

اگر آدم غربزده «خیلی به شکم و تن خود می رسد»، پس روشنفکر اپوزیسیون به خیال مقابله با غربزدگی، به قطب دیگر این ناهنجاری در می غلتد، یعنی به تن گریزی، سرکوب خواهشهای تن، نفی امیال طبیعی، ریاضت کشی، ژولیده پوشی، شادی زدایی، شهید پرستی و فدایی گری روی می آورد. مردان روشنفکر چپ در اثبات خلوص و موفقیت خویش در مقابل «عوارض غربزدگی» گاه حتی گوی سبقت را از افراد مذهبی اپوزیسیون ربوده، در امحاء نفس و عواطف طبیعی و جنسی خود پرهیزکارتر و ریاضت کش تر می شدند و به عنوان مثال هم رنگ با مذهبی ها، اما بدون دلیل ایدئولوژیک آنان، از خوردن مشروب، رقص و شادی و آمیزش بسا زن خودداری می کردند. بی اعتنایی به زن و فرزند، حمام نکردن، پوشیدن لباس تمیز و آرامتیه و به قول معروف «ریختن خاک در فنجان چای»، از جمله سلسله رفتارهایی بود که موفقیت مرد روشنفکر و مبارز را در امحاء نفس به نمایش می گذاشت. این گفته رایج بود که یک انقلابی باید حتی الامکان ازدواج نکند و اگر هم ازدواج کرد، لااقل باید حتی الامکان بچه دار نشود. جالب است که درست پس از سرنگونی شاه، یکباره شاهد رایج شدن وسیع ازدواج در بین انقلابیون می شویم گویی پیروزی بر شاه و احساس استقلال سیاسی، مجالی فراهم کرده بود که به نیازهای تن نیز پرداخته شود. لازم به تذکر است که تن گریزی رایج در این دوره، تنها ناشی از ثنویت و دوگانگی قائل شدن بین تن و روان یا عقل و احساس نبود، بلکه فشار سرکوب سیاسی و دیکتاتوری پلیسی، شکنجه و زندان خود عامل مهم دیگری بود که زمینه ساز چنین فرهنگ و تقویت کننده چنین ثنویت سازیهای بینشی در میان روشنفکران مبارز می شد، بطوری که نفی امیال فردی، از جان گذشتگی، ریاضت کشی و فدایی گری چه بسا لازمه ادامه حرکت مبارزاتی و حفظ یک تشکیلات سیاسی بود.

## زن فاقد جنسیت

در شرایطی که بسیاری از زنان خواه ناخواه بی حجاب گشته، وارد عرصه اجتماع شده اند، مرد نه تنها در قلمرو مشروع و کنترل شده خانواده، بلکه خواه ناخواه در

قلمرو اجتماع، در ملاء عام، در عرصه دانشگاه، مدرسه، اداره و کارخانه و... حتی در عرصه سیاست و مبارزات ضد امپریالیستی بازن رو در رو قرار گرفته است—زنی که غربزده و آلوده است و مرد را بیش از گذشته در معرض خطر «هوای نفس»، سقوط اخلاقی و ابتلاء به بیماری غربزدگی و تن گرای قرار داده است. در چنین فضای آلوده‌ای، تن گریزی به مثابه یک عکس العمل سیاسی تبلور شدیدتری می‌یابد و سرکوب جنسی و حساسیت و وسواس نسبت به بدن زن تشدید می‌گردد. اما تکلیف زنانی که خود همسنگ مردان گشته و وارد عرصه نبرد با «غربزدگی» و امپریالیسم گشته‌اند، چه می‌شود؟ با زنان انقلابی که عضو سازمانهای انقلابی چون فدائیان و مجاهدین شده‌اند و یا به دعوت شریعتی‌ها لبیک گفته‌اند چه باید کرد؟ پاسخ این بود که این زنان لابد و باید زنان خاصی باشند. زنانی فاقد جنسیت و ماوراء جنسیت.

در صف نیروهای چپ (غیر مذهبی) زنان انقلابی خود را از لحاظ سر و وضع ظاهر، به شکل و هیئت مردان نزدیکتر می‌کنند. از لحاظ رفتار و سلوک اجتماعی نیز سعی دارند جنسیت خود را انکار کنند. در صف نهضت اسلامی (طرفداران شریعتی و مجاهدین) نیز زنان با ابداع پوشش و هیئت خاص (نه چادر و لباس سنتی زن ایرانی و نه پوشش فرنگی مآب)، تونیک و شلوار گشاد و تیره رنگ همراه با روسری تیره رنگ، تلاش می‌کنند تا خود را از هر نوع «معصیت و شرارت زنانه» منزّه نشان دهند و در عین حال معرف هویت جدیدی باشند برای زنان ایران. هویتی که به قول کندیوتی نوعی «مصالحه ملی» بود در کشاکش سنت و تجدد از یک سو و وطنخواهی و «غربزدگی» از سوی دیگر. چهره بسیار جدی و مطمئن (اگر نه خشن)، مصمم و پرغرور و حاکی از اعتماد به نفس این زنان، در تاریخ سیاسی ایران تازگی دارد. این چهره قبل از این که در ادبیات و داستانها خلق شود، در جامعه مادیت یافته است. اگرچه چهره‌اش الگویی فراگیر نیست اما بسیار نافذ و اثرگذار است. از نظر مردم و خودش او دیگر نه یک زن که «یک پا مرد» شده است! او نه یک زن که «خواهر» یا «رفیقی» است فاقد جنسیت که می‌تواند در کنار مردان و دوشادوش آنها مبارزه کند.<sup>۳۸</sup> باید گفت که ایده آلیزه کردن چهره انقلابیون در اذهان مردم و هواداران آنها، منحصر به زنان انقلابی نبود. از مردان انقلابی چریک و مجاهد نیز چهره‌های غیر جسمانی و مافوق بشری ترسیم گشته بود. اما چهره سازی غیر جسمانی و نفی بعد جنسیت در زنان بارزتر و پرمعنا تر بود. برای مثال با توجه به چنین زمینه روانشناختی و اجتماعی است که بهتر می‌توان دریافت

که چرا زن هنرمندی چون فروغ فرخزاد در واقع به گناه «ثمن خواهی» و پرداخت و توجه طبیعی به جنسیت و امیال جسمانی و تقدیر و تجلیل از عواطف و احساسات (خاصه عواطف زنانه) از طرف بسیاری روشنفکران مبارزان دوره (و البته روشنفکران غیر مبارزین) مورد بی مهری و بی اعتنائی و حتی تخطئه واقع می شود و ارزش والای هنری و فرهنگی او تحت الشعاع معیارهای رایج اخلاقی قرار می گیرد، اما زن هنرمند دیگری چون پروین اعتصامی نه تنها پذیرفته می شود بلکه تمجید از تقوی و فضیلت اخلاقی او مورد تأکید واقع شده و از او تصویری فاقد جنسیت و

پیشینه: فروغ فرخزاد، «تشنه آب»، نشر چشمه، ۱۳۷۲

## ج . نیروهای چپ: جبر اقتصادی

نیروهای انقلابی چپ و مارکسیست دهه های اخیر مشغول آفرینش الگوهای خاص خود در پاسخ به مسئله زن بوده اند، الگوهایی که عمدتاً آوانگارد و مجرد، غیر ملموس و غیر عملی برای اکثریت زنان بود (به عنوان مثال، الگوی زن چریک ایسی). این الگوها و ادبیات و مقالی که همراه آنها ارائه می شد، نمی توانست با کارگر، کارمند و یا خانه دار شهری تماس و ارتباطی برقرار کند و یا برای شکمشها و مشکلات خاص روزانه او پاسخی فراهم سازد. از طرف نیروهای چپ مقابل بحران هویت زن شهری، گنجی و سردرگمی او در مقابل فروپاشی ریشه ها و اعتقادات و رسوم قدیم از یک سو و مبارزان ایده ها و سبکها و الگوهای جدید رادیویی و تلویزیونی و سینمایی و مجله «زن روزی» از دیگر سوی، هیچ بدیل عملی ارائه نمی شد. در مقابل مسائل و کشمکشهایی که زن شهری روزمره متلاطمه شان شده بود [زندگی دوان دوان او بین خانه و محل کار، نبود امکانات اسب برای نگاهداری از کودکان، فشارهای عصبی و عاطفی ناشی از بار مضاعف (کار در بیرون و کار در خانه)، احساس گناه و نگرانی دائم از کوتاهی اش در برای کامل «وظایف» مادری و همسری و کدبانویی، اضطراب دائمی برای لکه شدن حیثیتش در مقابله با چشمداشتها و سوء استفاده های صاحبکار و رئیس، احساس دائمی عدم امنیت مالی و اقتصادی، اضطراب دائمی از ناتوانی اش در پیاپی پیش رفتن با مد و آرایش و پیرایش زن «مدرن»...] هیچ پاسخ، راه حل یا برنامه شخصی ارائه نمی شد. نه نیروهای اپوزیسیون چپ و نه حتی سازمانها و انجمنهای آن که در طی انقلاب شکل گرفتند موفق به ارائه پاسخ عملی برای «مسئله زن»

نشدند. برای توضیح چرایی این امر باید به دلایل متعددی پرداخت. اما در اینجا فقط روی دو عامل بینشی بحث می شود بدون اینکه سهم عوامل کلی تر دیگر را نادیده بگیریم. دو عامل مورد نظر عبارتند از ۱ - دترمینیسم یا جبرگرایی اقتصادی و ۲ - فقدان درک دمکراتیک و عدم تشخیص نیروهای بالفعل و بالقوه جنبش زنان.

۱ - در مورد اکونومیسم، اقتصاد گرایی و «کارگرزدگی» کمونیستهای سنتی بحثهای زیادی شده است که محدود به چپ ایران نبوده است. نقد نظری کمونیسم

روشنفکران چپ اگر چه پیش از سایر روشنفکران و مبارزین، به ایده برابری زن و مرد پای فشردند و از لحاظ ایدئولوژیک حضور زن در تمامی عرصه های فعالیت بشری را ضروری دانسته اند، اما در عمل (و بخشاً در تئوری نیز) دچار نوعی «کورجنسی» بوده انسانها را تنها به صورت رعیت و ارباب، دهقان و مالک، کارگر و سرمایه دار، خرده بورژوا و... می دیدند. آنها متوجه نبودند و هنوز هم عده ای از آنها متوجه نیستند که افراد جامعه امروز، علیرغم میل ما و متأسفانه قبل از هر چیز به مرد و زن تقسیم شده اند. تأسف از این تقسیم بندی از این روست که تنها یک تقسیم بندی طبیعی یعنی زیست شناختی و آناتومیک نیست، بلکه این تقسیم بندی سیاسی واجتماعی است. یعنی ماوراء سلسله مراتب طبقاتی، یک سلسله مراتب بر مبنای جنسیت به وجود آمده است. در بعضی جوامع سلسله مراتب نژادی و ملی نیز ماوراء

~~سلسله مراتب طبقاتی قرار می گیرد. اگر چه به بلوغ جنبش و هر دو سلسله مراتب~~

دیالکتیکی قرار دارند، اما در عین حال آنها دو واقعیت مشخص و قابل یکدیگر را تشکیل داده اند. «مسئله زن» برخلاف نظر کمونیستهای آنها «استثمار مضاعف» یا «ستم دولایه» (به مفهوم اقتصادی آن) که مسئله زن تنها خاص زنان کارگر و زحمتکش نیست. مردان کارگر و بورژوا جنسیت گرا نبوده اند. آنها نیز همان فرهنگ و مناسبات بورژواها را با خود حمل می کنند و چه بسا به دلیل بی قدرتی سیاسی و زش درست و کمبودهای اقتصادی شان نسبت به زنان و فرزندان خود حشن تر نیز عمل کنند. خاصه اگر زنان شان از لحاظ اقتصادی بدانها بند. برای حل مسئله زن کافی نیست که زنان در تولید اجتماعی شرکت استقلال اقتصادی یابند و یا حتی کافی نیست که انقلاب سوسیالیستی و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید لغو شود. حتی اگر این هر دو از روی در جهت حل مسئله زن به اجرا درآید، هنوز مشکل تقسیم کار بر

هم در ارتباطی  
تفکیک از  
ارتدکس، ت  
نیست، چرا  
کمتر از مرد  
مردمدارانه  
فقدان، آمو  
زورگوتر و  
وابسته باش  
جویند و اس  
صورت گیر  
قدمهای ضد

مبنای جنسیت، خاصه در قلمرو بازتولید (نسل) و تفکیک جنسی در قدرت سیاسی باقی خواهد ماند.

تقلیل همه مسائل، از جمله «مسئله زن» به تضادهای طبقاتی و اقتصادی، ناشی از یکجانبه نگری اقتصادی در بین کمونیستها بوده است.<sup>۳۹</sup> بعضی افراد کمونیست در ایران، افزایش تعداد زنان شاغل، افزایش نرخ شرکت زنان در نیروی کار را نه یک جنبه لازم و مثبت و اجتناب ناپذیر زندگی شهری و رشد مناسبات سرمایه داری، بلکه صرفاً عارضه ای ناشی از نیاز بازار سرمایه به استثمار کار ارزان زنان تلقی می کردند. آنها زنان کارگر را قربانیان سیستم سرمایه داری تلقی کرده، جنبش زنان را نیز در چارچوب مبارزات طبقاتی زنان کارگر خلاصه می کردند. آنها هر نوع مبارزه دمکراتیک را که در آن تضادهای طبقاتی لزوماً نقش عمده را ندارد، نفی و طرد می کردند. به نمونه زیر توجه کنید:

«هر تشکلی که بخواهد زنان زحمتکش را حول عناوینی چون «مسئله عام زن»، «درد و رنج مشترک زنان» متشکل نموده و بر تضادهای موجود بین طبقات متخاصم پرده بپفکند و... یا با بدست آوردن حقوق پایمال شده زنان را که فقط تحت رهبری پرولتاریا و در جامعه ای سوسیالیستی امکان پذیر است، تحت جامعه سرمایه داری امکان پذیر بداند، تشکلی انحرافی بوده و جز به بیراهه کشاندن نیروی زنان زحمتکش، خیانت به آنان و خدمت به بورژوازی، کاری انجام نخواهد داد.»<sup>۴۰</sup>

و یا در جای دیگری نویسد تا زمانی که پایه های اصلی تشکیلات دمکراتیک زنان، یعنی زحمتکشان فراهم نشده باشد «ایجاد چنین تشکیلاتی فقط یک کوشش بی محتواست و مشخصاً جنبه روشنفکرانه خواهد داشت.»<sup>۴۱</sup> چنین دیدگاهی، قاعدتاً بر تمامی انجمنها و اتحادیه های زنان که طی تاریخ مبارزات دمکراتیک و ضد امپریالیستی ایران از زمان مشروطه تا کنون به وجود آمده اند، خط بطلان می کشد و مبارزات و فعالیتهای روشنگرانه و اصلاح طلبانه انجمنهایی نظیر «سعادت نسوان»، «نسوان وطن خواه»، «مجمع انقلاب زنان»، «بیداری زنان» و... که از جنبش مشروطه به بعد شکل گرفته بودند و اکثراً نیز در چارچوبی بورژوا - فرمیستی حرکت می کردند را بیپوده و عبث می داند. ولابد تشکلهای مربوط به سالهای انقلاب ۵۷، نظیر «اتحاد ملی زنان»، «انجمن رهایی زن»، «جمعیت زنان مبارز» و... را نیز به دلیل ترکیب عمدتاً روشنفکری آنها، جریاناتی انحرافی و بیپوده تلقی می کند. چنین دیدگاهی طبعاً از تظاهرات چند روزه زنان (در اسفند ۵۷) که علیه

حجاب اجباری و قوانین زن ستیزانه خانواده برگزار شد حمایت نمی کند، خاصه که اکثریت تظاهر کنندگان را زنان اقشار متوسط شهری (خرده بورژوازی) مدرن و بالنسبه مرفه تشکیل می دادند و علت تظاهرات هم نه در مسائل طبقاتی، که در خواستهای دمکراتیک زنان نهفته بود.<sup>۴۲</sup>

۲ - فقدان درک دمکراتیک، انحراف دومی بود که در ارتباطی تنگاتنگ با نقیصه اول قرار داشت و تبلور خود را به وضوح در سازمانهای زنان نشان داد. این سازمانها توسط زنان فعالی که اکثراً از اعضاء یا هواداران سازمانهای کمونیستی و چپ بودند پایه گذاری شدند و این به خودی خود هیچ اشکالی نداشت. اما اشکال از یک سو در دیدگاههای غالب بر خود این زنان نهفته بود و از سوی دیگر در عدم استقلال تشکلهای زنان از سازمانهای سیاسی. به عبارت دیگر اشکال در فقدان ماهیت و خصائل دمکراتیک در تشکلهای زنان خلاصه می شد. البته باید توجه داشت که پراتیک مبارزاتی، اندوختن تجربه و تأثیرات زنانی که بر اساس خواستهای دمکراتیک خود به صفوف آنها می پیوستند، به تدریج رشد و تحول لازم را در دیدگاهها و عملکردهای فعالین و رهبری این تشکلهای به وجود می آورد، به طوری که اگر سرکوبهای جمهوری اسلامی مجال می داد و عمر این تشکلهای طولانی تر می گشت، حداقل تعدادی از این سازمانهای زنان می رفتند که تحول اساسی در ساختار، سیاستها و عملکرد خود به وجود آورند و از برنامه، اهداف و استراتژی مشخص و آگاهانه در جهت خواستهای زنان برخوردار گردند.

از جمله درسهایی که می توان از بررسی حرکت نیروهای چپ و خاصه سازمانهای زنان در طی ده سال گذشته، برگرفت و برای حرکات آینده مد نظر قرار داد این است که از نیروهای بالفعل و بالقوه جنبش زنان، یک ارزیابی واقع بینانه بدست آوریم. تاریخ مبارزات زنان چه در اروپا و امریکا و چه در کشورهای «جهان سوم» نشان می دهد که معمولاً زنان طبقه متوسط شهری پیشروترین و اولین صفوف جنبشهای زنان را تشکیل داده اند. بنابراین عجیب نبود که در ایران نیز افراد شرکت کننده در تشکلهای زنان و یا حرکتهای مبارزاتی (مثل تظاهرات ضد حجاب اجباری) را زنان شهری طبقه متوسط و بالنسبه مرفه تشکیل می داد. زنان پیشرو و تشکلهای زنان و آن دسته از نیروهای چپ که خواهان تصحیح و ارتقاء دیدگاههای تنگ نظرانه و یکجانبه گریهای اکونومیستی خود هستند، باید این واقعیت را پذیرفته، اهمیت و نقش بالفعل زنان اقشار متوسط، آگاهی نسبی و حساسیت بیشتر آنها را به «مسئله زن» تشخیص داده، در وهله اول نیروی خود را در

تشکل و سازماندهی و حمایت از این اقشار قرار دهند. مسلماً جنبش زنان در طی گسترش و رشد خود زنان، دیگر طبقات، از جمله زنان کارگر و زحمتکش را نیز به میدان مبارزه خواهد کشید. اما این فرایند به تناسب اولویتهای مسائل و موضوعهای مورد نظر هر قشر و طبقه زنان تعیین خواهد شد و نه بر مبنای تئوریهها و برنامهها و شعارهای از پیش ساخته روشنفکران.

چنانکه در فرایند انقلاب شاهد بودیم، زنان اقشار متوسط شهری که نسبت به زنان کارگر هم کمیت بیشتری را تشکیل می دادند و هم از سواد و آگاهی بالنسبه بیشتری برخوردار بودند، خیلی وسیعتر و سریعتر از زنان کارگر و عمدتاً به دلایل سیاسی و فرهنگی و نه اقتصادی، به مبارزات سیاسی پیوستند. مسئله بحران هویت برای این دسته از زنان حدت و جدیت بیشتری داشت و تعداد زیادی از همین زنان بودند که مجذوب نهضت منزه طلبی اسلامی و الگوی زن مسلمان گشتند. در حالی که نیروهای انقلابی چپ با زبان و مقالی غیر قابل فهم برای تودهها، آنهم تنها در مورد زنان کارگر، در چارچوبی کلیشه ای و مجرد و البته به ندرت به «مسئله زن» می پرداختند، ایدئولوگهای نهضت اسلامی درست آن بخشی از زنان را مخاطب خود قرار داده بودند که بعدها نیروی فعال و صفوف اول تظاهرات و نمایشهای اعتراضی را تشکیل می دادند. روحانیت و ایدئولوگهای نهضت اسلامی با زنان طبقه متوسط شهری، خاصه بخش سنتی آن و نسل جوان این بخش (دانش آموزان و دانشجویان) از طریق مساجد، حسینیهها، جلسات خانگی، نوشتهها و حتی مجلات رسمی قابل دسترس زنان، تماس برقرار کرده بودند. به عنوان مثال در حالی که چپ و زنان روشنفکر نشریاتی چون «زن روز» و «اطلاعات بانوان» را عملاً تحریم کرده بودند، مرتضی مطهری طی سلسله نوشتارهای خود در «زن روز» نهضتهای برابرخواهی زنان در غرب را رد می کرد و ایدههای اسلام نسبت به زن و مناسبات جنسی و خانوادگی را تبلیغ و ترویج می نمود. همزمان با او، علی شریعتی در کنار نفی زن غربزده «فاطمه فاطمه است» را می نوشت و الگوی زینب را بازآفرینی می کرد. یعنی بر خلاف نهضت اسلامی، جنبش چپ، مردان و زنان روشنفکر از تشخیص نیروی بالفعل جنبش زنان و درک اولویتهای آنان عاجز ماندند و به دلیل انعطاف ناپذیری در تاکتیک و استراتژی خود از مکانیسمهای موجود و ممکن در جامعه برای ارتباط گیری با زنان سود نداشتند. درست است که سانسور و سرکوب در مورد اپوزیسیون چپ شدیدتر و همه جانبه تر از اپوزیسیون مذهبی اعمال می شد، اما غفلت روشنفکران و مبارزین چپ در این زمینه فراتر از واقعیت محدودیت و امکانات آنها



## «مسئله زن» پس از انقلاب

پس از گذشت ده سال از حکومت اسلامی و غلبه «الگوی زن مسلمان»، واقعیات متحول جامعه ایران نشان می دهد که برای توضیح و تحلیل موقعیت و مسائل کنونی زنان ایران، نمی توان همچنان به تشریح و تنقید بنیادهای عقیدتی اسلام، آیه های مختلف قرآن و احادیث و روایات پیغمبر اسلام و امامان و حتی ایدئولوژیهای معاصر نهضت اسلامی پرداخت و تمامی علل جنسیت گرایی موجود در ایران را در دکترین اسلام جستجو کرد. مادرعین در نظر داشتن سهم و نقش دین اسلام به مثابه یکی از عوامل نهادی کردن جنسیت گرایی و مردسالاری، ناگزیر هستیم واقعیات مشخص تاریخی، مادی و سیاسی و فرهنگی جامعه را در یک کلیت همه جانبه تری در نظر بگیریم. اسلام نیز مثل هر دین و فلسفه و ایدئولوژی دیگر خاصه اگر بخواهد ماشین دولتی را در قرن بیستم در دست بگیرد، ناگزیرست بنا به مقتضای زمان و شرایط سیاسی و اقتصادی رنگ عوض کرده، به تفسیرها و تعبیرهای متناسب با ضروریات حفظ قدرت روی آورد. تجربه ده سال گذشته و خاصه روندی که پس از مرگ خمینی آغاز شده است، نمایشگر آن است که رفته رفته پراگماتیسم سیاسی بر

حکومت ایران حاکم شده است. این تغییر در رویکرد، در واقع بازتابی از تغییر در شرایط داخلی و خارجی کشور است. باید.

مثلاً اگر خمینی در اپوزیسیون حتی علیه حق رای زنان (در سال ۱۳۴۲) صادر می کند، خمینی در قدرت، زنان را به رای دادن و شرکت در امور مبارزات به نفع حکومت تشویق می نماید و حتی دختر خویش را مسئول «جمعیت زنان مسلمان» می کند و به تقلید از سازمان ملل و زنان «غرب»، در تهران کنفرانسهای جهانی زنان برگزار می شود، شوراها و کمیسیونهای

و تحصیلات، استخدام و مشاغل و... توسط همین کشیده شده، مورد بعضی اصلاحات و تعدیلات اضنی، افشاگریها و تبلیغات زنان و سایر نیروهای فشار افکار عمومی جهانی سهم و تاثیر خود را در داشت. اما مقاومت خود زنان در داخل ایران و به موجود در جهت حفظ موقعیتها و ادامه حضور زن

خانواده (نکاح و طلاق و...) آموزش نهادها و زنان فعال مسلمان، به نق واقع می شوند. مسلماً مبارزات اعتراضی اپوزیسیون در مراجع بین المللی و این زمینه داشته است و خواهد خدمت گرفتن کوچکترین امکانات

در جامعه، نقش مهمی را بازی کرده است. ضمناً نباید منکر شد که واقعیات مادی جامعه، و پراتیک و تجربه عملی خود زنان حامی و فعال جمهوری اسلامی، خواه ناخواه منجر به تغییر در دیدگاهها و انتظارات این دسته از زنان نیز گشته است. به طوری که از جدالها و مباحث نشریات رسمی زنان اسلامی برمی آید، از «الگوی زن مسلمان» تعاریف و برداشتهای متناقضی شده است و سردرگمی و اختلاف نظر درون زنان حامی حکومت اسلامی نسبت به «زن مسلمان راستین» به وجود آمده است.<sup>۴۳</sup> به عنوان مثال در مورد برنامه و بژه «الگوی زن» که از رادیوپخش شد و جنجال دیگری را آفرید، مجله «زن روز» در دیباچه خود نوشت

«نتیجه آن که امروز در گذشته سال از انقلاب اسلامی با تأسف و تأثر عمیق شاهدیم که نه تنها «الگوی زن مسلمان» برای زنان این جامعه معرفی و تبیین نشده، بلکه اصولاً هنوز زنان جامعه ما، معنا و مفهوم «الگوی زن مسلمان» را در نیافته اند. تا آنجا که در پاسخ سوال نظرخواهی رادیو «الگوی زن مسلمان» را «اوشین»! ... می دانند و حضرت فاطمه را الگوی قدیمی! می انگارند.»<sup>۴۴</sup>

و یا خانم رجایی در نطق پیش از دستور مجلس بمناسبت «روز زن» (تولد فاطمه، هفتم بهمن ۱۳۶۷) مشکلات کنونی زنان جامعه را چنین برمی شمرد:

«۱ - کم رنگ شدن حضور زنان در فعالیتهای مختلف، ۲ - بازگشت تدریجی و حضور نمایی و عرضه خود به عنوان یک کالا، ۳ - طرح مجدد دیدگاههای تنگ نظرانه و در نهایت تجویز خانه نشینی زن، ۴ - عدم برخورد همه جانبه با مسائل زنان و پرداختن مجدد به امر حجاب، ۵ - عدم توجه کافی به روحیات زن و ساخت فیزیکی وی در برنامه ریزیها و تهیه فیلمها، ۶ - عدم تحول اساسی در برنامه های آموزشی در سطوح مختلف آموزش و پرورش عالی و عدم برنامه ریزی منطقی... نقاط ضعف مذکور عمدتاً ناشی از بی برنامه گی و تنگ نظری برخی از افراد بوده است.»<sup>۴۵</sup>

اما برای این که در زمینه اثرات سیاستهای جمهوری اسلامی بر موقعیت زنان و به اصطلاح «مسئله زن» بعد از انقلاب، به کلی گویی اکتفا نکنیم، می باید به تحقیقات عینی و سیستماتیکی در زمینه مسائل مشخصی چون خانواده، آموزش و تحصیلات،<sup>۴۶</sup> کار و مشاغل، بهداشت و امکانات، کنترل مولید، فعالیتهای اجتماعی و سیاسی و فعالیتهای فرهنگی و علمی و هنری، اتکاء نماییم. چنین تحقیقاتی می باید تفاوتهای طبقاتی و سیاسی موجود در بین زنان ایران و خاصه

تفاوت واقعیات و مسائل زنان شهری و روستایی را مد نظر داشته باشد. اما متأسفانه در حال حاضر تعداد چنین تحقیقات جدی و سیستماتیک حتی به شمار انگشت‌های دست نیز نمی‌رسد. در نتیجه قضاوت فعلی در مورد نتایج حاصله از ده سال حکومت جمهوری اسلامی را به برداشتهای کلی و حدس و گمانهای غیر مستقیم محدود می‌سازد.

بر اساس این نوع برداشت کلی که مبتنی است بر مشاهدات و تماسهای غیر سیستماتیک و گزارشات مطبوعاتی، می‌توان گفت که سیاستهای حکومت اسلامی و تغییرات دهه اخیر بر زنان اقشار مختلف، تأثیرات متفاوتی برجای گذاشته است. برای بخش قابل توجهی از زنان شهری طبقه متوسط وابسته به اقشار سنتی و مذهبی که معمولاً جزء حامیان رژیم کنونی و یا بهره‌مندان مستقیم و غیر مستقیم قدرت فعلی هستند، شرایط زندگی مادی و فرهنگی مناسبتر، متجانس‌تر و کم تضادتر گشته است. برای بسیاری از این زنان، مشکل هویت ملی و فرهنگی (حداقل در کوتاه مدت) حل شده به نظر می‌رسد. آنها علیرغم داشتن حجاب و پوشش و تفکر اسلامی، از نسل قبل از خود فعالتر بوده، به طور بیسابقه‌ای وارد عرصه اجتماع و سیاست شده‌اند و درست برخلاف دوره رژیم پیشین، نه تنها احساس طردشدگی، ضعف و حقارت نمی‌کنند، بلکه خود را در تحولات اجتماعی و سیاسی سهیم و مسئول می‌دانند. این گروه از زنان خود شدیداً جنسیت‌گرا، و مستبد بوده، تفکیک جنسی قلمروها و مشاغل و فعالیت‌های انسان را مبتنی بر حکمت و جبر الهی دانسته و سیستم مردسالارانه، قیم مآبانه و استبدادی را پذیرفته‌اند.

زنان وابسته به اقشار متوسط غیر سنتی اما بیش از پیش تحت فشار اقتصادی و فرهنگی و سیاسی قرار گرفته، بیش از همیشه تبعیض و ستم جنسی را دریافت و احساس می‌کنند. زنان کارگر و طبقات پایین نه تنها بیش از سایر اقشار زنان، عوارض منفی اقتصادی را بردوش می‌کشند، بلکه بیش از زنان طبقه متوسط به دلیل زن بودن از اشتغال و کسب درآمد رسمی محروم گشته‌اند.<sup>۴۷</sup> چرا که علاوه بر سیاستهای جنسیت‌گرایانه حکومت اسلامی، تعطیل یا کاهش فعالیت بسیاری از کارخانه‌ها و بیکاری زائیده از رکود اقتصادی، بسیاری از زنان کارگر را از بخش رسمی اقتصاد بیرون رانده است، مضاف بر این که مصائب جنگ پیش از همه گریبانگیر طبقات پایین بوده است. بنظر می‌رسد قشر جدیدی از زنان خرده فروش و دستفروش در شهرهای بزرگ در حال شکل‌گیری است، پدیده‌ای که در کشورهای امریکای لاتین رایج بوده است اما در ایران سابقه چندانی نداشته است. روی آوردن

زنان به بازار آزاد، اقتصاد غیررسمی و مشاغل آزاد و کسب و کار خانگی روند جالبی است که نیاز به تحقیق و بررسی عینی دارد. گویی علیرغم تاکید و سواس آمیز حکومت اسلامی نسبت به جنسیت گرایی و کنار نهادن زنان از عرصه اجتماع و علیرغم تمام موانع موجود، زنان ایران تسلیم نشده، آگاهانه، خواسته یا ناخواسته یعنی به اجبار نیاز اقتصادی، به حرکتی فعال در هر زمینه ممکن ادامه می دهند.

گروه قابل توجهی از زنان وابسته به اقشار بالا و متوسط غیر سنتی نیز بدنبال فشارهای سیاسی، فرهنگی و بعضاً اقتصادی از ایران خارج شده اند. اینان بصورت مهاجر، تبعیدی، آواره و پناهنده در نقاط مختلف دنیا، اکثراً، زندگی پرتضاد و کشمکش و اضطراب انگیزی را می گذرانند. بررسی مسائل این گروه از زنان خود پروژه جداگانه ای می طلبد.

در صف اپوزیسیون و روشنفکران مخالف حکومت نیز، تحولات ده ساله اخیر تأثیرات دوگانه ای در برخورد به «مسئله زن» بجا گذاشته است. اگرچه از یک طرف جنبش سیاسی زنان سرکوب و تشکلهایی که پا گرفته بودند از هم پاشیده شده اند، اما از لحاظ نظری و تئوریک جنبش زنان ایران فعالتر از پیش بوده و رو به رشد است. تجربه انقلاب ایران نه تنها برای زنان ایرانی که برای جنبش زنان در سایر کشورها نیز، درسهای گرانبهایی را به دنبال داشته است. مباحثی که در زمینه مسائل زنان، چه در داخل و چه در خارج از کشور، تهیه و طرح می گردد، حاکی از شکل گیری درکهای جدید و برداشتهای عمیقتر، پخته تر و همه جانبه تر از «مسئله زن» است. و سواس حکومت اسلامی نسبت به زن و حضور او در جامعه و حجاب و سایر قوانین زن ستیز، برای اولین بار در تاریخ سیاسی ایران، «مسئله زن» را علناً به روی صحنه سیاست کشانده است. کمتر نیرو و تشکیلات سیاسی اپوزیسیون است که بتواند (بر اساس درک خود) «مسئله زن» را به رسمیت نشناسد و برای رفع تبعیضات جنسی وعده و برنامه ارائه ندهد. نمونه **مجاهدین خلق** و **تأکیدات و تغییراتی** که در برنامه ها و سیاستهای خود نسبت به زنان قائل شده اند، نشانگر اینست که حتی اپوزیسیون مذهبی نیز به قیمت برد در میدان سیاست، از بنیادهای عقیدتی خود چشم می پوشد و به اصلاح طلبی هایی نسبت به زنان، حداقل در حد **حقوقی** آن، تن در می دهد.

در مباحث و نشریات روشنفکران و گروههای چپ (خارج از کشور) نیز بر درک ازدمکراسی و از جمله درک «مسئله زن» و حمایت از جنبش زنان تأکید ورزیده می شود. در بسیاری از نشستها و سخنرانیهای روشنفکران، فرصتی نیز به

بحث در زمینه مسائل زنان و حتی ایده‌های فمینیستی اختصاص داده می‌شود. در حالی که ده سال پیش فمینیسم یک فحش سیاسی و یک انحراف و «غربزدگی» تلقی می‌شد، امروز نویسنده بزرگ و معتبری چون سیمین دانشور، خود را فمینیست می‌نامد.<sup>۴۸</sup>

اگرچه راه دشوار و پرفراز و نشیبی در پیش داریم، اما روشن است که تلاش در راه درک «مسئله زن» و ضرورت مبارزه در راه حل آن، به تدریج می‌رود که جزئی از ادبیات سیاسی و اشتغالات تئوریک و پراتیک روشنفکران ایران را تشکیل دهد. زنان ایران به تدریج الگوهای شایسته و بومی خود را کشف و خلق می‌کنند، الگوهایی که نه چون «الگوی زن مسلمان» رو به گذشته داشته و انقیاد و تبعیض را تقویت بکند و نه بیگانه و فرهنگ باخته و «غربزده» باشد. الگوهایی که در عین طرد سنن پوسیده و ستمگرانه، پای در تاریخ و سنن بالنده فرهنگ ایرانی دارد و رو به آینده داشته، چشم و گوشش به سوی تمامی جهات اعم از «شرق» و «غرب» باز است و بدون تعصبات ملی و قومی دستاوردهای خوب و مترقی بشری را فرامی‌گیرد. الگوهایی که در راستای آرمانهای جهانی بشر گام برمی‌دارد. جهانی که دارای محیطی امن و سالم برای زیست، عاری از ستم جنسی و نژادی و بهره‌کشی طبقاتی و فقر و محرومیت باشد. جهانی که از جنگ طلبی و خشونت «مردانه» بی‌نیاز است.

لوس آنجلس، اکتبر ۱۹۸۹

## منابع و پاورقی‌ها

۱ - اصطلاح «غرب» و «شرق» به آن معنی که توسط بعضی روشنفکران ایران نظیر آل احمد به کار گرفته شد و یا به مفهومی که امروز در ادبیات سیاسی جنبش اسلامی و حکومت ایران به کار می‌رود، مبهم و گمراه کننده است. این مفاهیم از یک طرف نوعی تقسیم بندی مصنوعی ساده انگارانه و نامناسب را در سیستم سیاسی جهان خلق کرده‌اند و از طرف دیگر بسیار اوقات تمامی ناپسامانیها و عقب افتادگیها و مسائل پیچیده ملتها را به گردن هیولایی به نام غرب و غربزدگی می‌اندازند. یک کاسه کردن ملت‌های ساکن غرب و شرق بدون در نظر گرفتن اختلافات گوناگون ملی و طبقاتی و مرامی در درون آنها، به بینشی ساده انگارانه و تعصب آمیز

۲ - برای توضیح بیشتر در این زمینه رجوع کنید به مقاله «جامعه شناسی سه دوره تاریخ روشنفکری ایران معاصر» از علی آشتیانی، کنکاش، دفتر ۲ و ۳، بهار ۱۳۶۷، صفحات ۸۷-۱۳۷.

۳ - در مورد چگونگی و چرایی فرآیند توسعه، مدرنیزاسیون و عقب ماندگی نظریات و مباحث متفاوتی وجود دارد که مورد توجه فمینیستها نیز قرار گرفته است. برای بررسی نظریاتی که شیوه‌های رایج توسعه در کشورهای عقب مانده را نو استعماری و وابستگی آور دانسته‌اند به نوشته‌های Paul و Gunder Frank و Baran مراجعه شود. اما برای نقدهای فمینیستی توسعه، توسعه نیافتگی و مدرنیزاسیون می‌توان به نوشته‌های Ester و Lourdes Beneria و Gita Sen و Boserup مراجعه کرد. یکی از منابع مفید در مورد نقد شیوه توسعه در ایران که اخیراً نیز توسط افسانه نجم آبادی مرور و معرفی شده است (کنکاش، دفتر ۲ و ۳، بهار ۱۳۶۷، صفحات ۳۲۱-۳۳۲) کتابی است از Grace Goodell تحت عنوان

*The Elementary Structures of Political Life: Rural Development in Pahlavi Iran, 1986, Oxford University press.*

۴ - دنیز کندیوتی، «بردگان، وسوسه گران، و هم‌زمان؛ تصویر زن در رمان ترکی»، نیمه دیگر، شماره ۹، صفحات ۲۴ تا ۴۰.

۵ - لازمه تحقق خود برای هر فرد انسانی و اعتلاء فرد از یک شماره و عنصری منفعل و از خودبیگانه به یک عضو فعال و تأثیر گذار در جامعه بشری، مسلماً وجود امکانات و حقوق مساوی است. فلسفه اولیه لیبرالیسم در نوشته‌های متفکرانی چون جان استوارت میل نیز با این پیش فرضها آغاز می‌شود. اما لازم است تاکید شود که نابرابری‌های طبقاتی، نژادی، ملی و جنسی در جوامع بورژوازی امروز نشانگر عجز فلسفه لیبرالیسم در پاسخگویی و مخالفت با طبیعت هیرارشی طلب و بهره کشانه سرمایه داری است. نتیجه آنکه دموکراسی همه جانبه و واقعی بدون نفی بهره کشی طبقاتی و ایجاد عدالت اجتماعی میسر نیست.

Mitchell, J. *Psychoanalysis and Feminism*, 1975 - ۶

Lerner, H. G. *Women in Therapy*, 1988

Chodorow, N. "Family Structure and Feminine Personality," 1974.

Keddie, N. and Beck, L. "Introduction" in - ۷

L. Beck & N. Keddie (eds.) *Women in the Muslim World*

Cambridge: Harvard University press, 1982.

برای بحث بیشتر در این زمینه می‌توان به نوشته دیگری از من تحت عنوان «زن و قشربون اسلامی»، چاپ لوس آنجلس (انتشارات کتاب)، ۱۹۸۸، مراجعه کرد.

- ۸ - در این زمینه می توان به کتاب زیر و معیارهایی که نویسنده اش برای تعریف از جنبش زنان در ایران قائل می شود، مراجعه کرد.
- Sanasarian, E., *The Women's Rights Movement in Iran*, Praeger: New York, 1982
- ۹ - در بعضی نوشته ها، از جمله نوشته های گروه های چپ، شرکت زنان در جنبش تنباکو، جنبش مشروطه و جنبش ملی کردن نفت، به غلط نمونه های تاریخی جنبش زنان دیده شده است.
- ۱۰ - با اشاره به اینکه «مسئله» شدن زن و جنبش زنان طی گسترش شهرها و از جانب زنان شهری آغاز شده است، منظور نویسنده این نیست که زنان روستایی تحت ستم جنسی قرار نداشته اند. در اینجا اصطلاح «مسئله زن» در مفهوم محدود آن به کار رفته و به معنای ستمکشی زن نیست.
- ۱۱ - «زنان را همین بس بود یک هنر، نشینند و زاینند شیران نر» (فردوسی)
- ۱۲ - علیرغم تلاشها و اصلاحاتی که در جوامع سرمایه داری و سوسیالیستی در این زمینه صورت پذیرفته و علیرغم بهبودی که در بعضی جنبه های مناسبات جنسی پدید آمده است، هنوز «مسئله زن» و خاصه ستمکشی زنان حل نگردیده است. جنبش زنان و رشد تئوری های فمینیستی اخیراً مبارزات زنان را از محدوده برابری طلبی های حقوقی فراتر برده و به عرصه های وسیع تر فلسفی، شناخت شناسی، اقتصاد، فرهنگ و سیاسی کشانده است. برای بحث در این زمینه به نوشته های جداگانه ای به زبان فارسی نیاز مبرم وجود دارد.
- ۱۳ - برای توضیح این فرایند در سایر کشورهای خاورمیانه به نوشته های محققینی چون فاطمه مرتیسی و جولیت مینس مراجعه کنید.
- ۱۴ - اصطلاح مرد-مدارانه (یا مرد محورانه) را در مقابل androcentric و پدرسالارانه را در مقابل patriarchal بکار برده ام.
- ۱۵ - نهج البلاغه، نامه ۳۱ فیض/۹۳۸/لح/۴۰۵. به نقل از سلسله مباحث و درسهای آیت الله منتظری پیرامون نقد و تحلیل روایات مربوط به دخالت زنان در امور اجتماعی، چاپ کیهان، ۱۳۶۷.
- ۱۶ - در این زمینه مطالعه گزارش تاریخی نصرالله سیف پور فاطمی تحت عنوان «نهضت آزادی زن در ایران: رضاشاه برای براندازی حجاب زن چه کرد و چگونه تلاش پنجاه ساله خاندان پهلوی از میان رفت» مندرج در *ره آورد*، شماره ۲۱/۲۰ تابستان و پائیز ۱۳۶۷، چاپ لوس آنجلس، صفحات ۷۶-۹۲ توصیه می شود.
- ۱۷ - منظور من از چادر و حجاب نه هر پوشش و حجابی است که زن و مرد در

طی تاریخ و متناسب با شرایط اقلیمی و فرهنگی و زیبایی شناسی مورد استفاده قرار داده‌اند. بعضی مدافعین مسلمان سعی می‌کنند چادر را به مثابه نوعی پوشش که دلایل اقلیمی و سنتی و سلیقه‌ای دارد قلمداد و توجیه نمایند. مراد من مخالفت با هر پوشش و قیدی است که هدفش محدود کردن فضای حرکت و قلمرو حضور و فعالیت زن به خاطر جنسیتش باشد.

Kabeer, N. "Subordination and Struggle: Women in Bangladesh"

*New Left Review*, 168, April 1988, pp. 95-121.

۱۹ - سیف پور فاطمی، منبع شماره ۱۶، ص ۹۰.

۲۰ - ایضاً، ص ۹۱

۲۱ - کوثر: گاهنامه ادبی و هنری خواهران، به کوشش فاطمه راکعی، از

انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۲۱

۲۲ - نقل از شعر بلند «زن» سروده سیمیندخت وحیدی، مندرج در منبع فوق

الذکر، ص ۹۱

۲۳ - «مادران و خواهران ما»، پیمان، جلد ۴، شماره ۲، فوریه ۱۹۳۵، ۱

صفحات ۳۱۸-۳۳۳

۲۴ - «خدا مرد را برای کار کردن آفرید»، پرچم، ۱۹ آوریل ۱۹۴۲. به هر

دو نوشته کسروی در مقاله «احمد کسروی: ناسیونالیست مدافع یکپارچگی ایران» نوشته ارواند ابراهامیان و ترجمه عسگر آذری، مندرج در کنکاش، دفتر ۲ و ۳، بهار ۱۳۶۷ اشاره گردیده است.

۲۵ - در این زمینه به کتاب معروف امیل اثرژان ژاک روسو مراجعه کنید. در

نقد نظریات روسو در مورد زنان که اولین بار توسط یک زن صورت گرفت به کتاب احیاء حقوق زن که در سال ۱۷۹۲ توسط مری ولستون کرافت نوشته شد. مراجعه کنید به:

Wallstonecraft, M. *Vindication of the Rights of Women*, New York: W. W. Norton, 1967.

۲۶ - ظفردخت اردلان «نقش زن ایرانی در وحدت ملی و استقلال ایران» در

کتاب نقش زن در فرهنگ و تمدن ایران، چاپ تهران، سال ۱۳۵۹، ص ۵۷-۵۸.

۲۷ - ایضاً، ص ۵۵.

۲۸ - جلال آل احمد، غربزدگی، چاپ تهران، ص ۵۱.

۲۹ - رضا براهنی، تاریخ مذکر: فرهنگ حاکم و فرهنگ محکوم، تهران:

نشر اول، ۱۳۶۳، ص ۲۹.

۳۰ - ایضاً، ص ۱۷.



۳۱ - ایضاً، صفحات ۲۹-۳۲.

۳۲ - برای مثالهای مشخص در این زمینه و بحث مستند در مورد تصویر زن در داستانهای دوره های مختلف سده اخیر ایران، خواننده را به نوشته ای که در دست تهیه و تدوین دارم و در شماره های آینده درج خواهد شد رجوع می دهم.

۳۳ - ابوالحسن بنی صدر اخیراً در مجموعه ای تحت عنوان *زن و زناشویی* (انتشارات انقلاب اسلامی، پاریس، ۱۳۶۷) منکر این گفته معروف خود شده آن را جعل «عمال توتالیترا» دانسته است. اما بجا بود آقای بنی صدر به جای حاشا کردن، گفته آن روز خود را شجاعانه و صادقانه نقد می کرد و بر نظریات بالنسبه بهتر و پیشرفته تری که امروز رسیده است، پای می فشرد.

۳۴ - به عنوان مثال می تواند به چند نوشته کلاسیک در این زمینه از ویلهلم رایش، چون روانشناسی توده ای فاشیسم، و تحمیل اخلاق جنسی، مراجعه کرد.

۳۵ - این ثنویت بمانند ثنویتهای نادرست دیگر از قبیل عینی و ذهنی، عمومی و خصوصی، به مثابه ارکان بینشی و شناخت شناسی «مردانه» مورد نقد فمینیستی قرار گرفته است. در این زمینه می توان به نوشته های Alison Jaggar و Sandra Harding، دود مراجعه کرد.

- ۳۶

Sabbah, Fatna A. *Women in the Muslim Unconscious*, pergamon Press: New York, 1984, p. 110

۳۷ - جلال آل احمد، غربزدگی، ص ۷۶-۷۵.

۳۸ - بد نیست یادآوری شود که در «غرب» نیز در اوائل تاریخ نهضت زنان با این نوع چهره های منزّه طلبانه (puritanic) و غیرجنسی در میان زنان مبارز روبرو بوده ایم، زنائی که برای ایجاد تحول در نقش سنتی زن و درهم شکستن تصویر ضعیفه، مظلوم و قربانی از زن، رفتار و سلوک و حتی آرایش مردانه در پیش می گرفتند و برای اثبات تعقل و خردگرایی خود، به نفی امیال و احساسات و بی ارزش شمردن کارکردهای بدنی پرداختند. برای نمونه خواهران Grimke را می توان نام برد.

۳۹ - شاید همین اقتصادگرایی افراطی بود که باعث شد روشنفکران چپ در جریان انقلاب اخیر، اهمیت عوامل فرهنگی و دمکراتیک را نادیده بگیرند.

۴۰ - به نقل از «پیرامون جنبش انقلابی زنان زحمتکش»، نشریه پیکار، شماره

۴۱ - همانجا.

۴۲ - به نقل از نقدی مشابه به قلم ن.ل. تحت عنوان «جنبش زنان و مواضع نیروهای سیاسی»، نشریه جهان، سال چهارم، اسفند ۱۳۶۳، صفحات ۳۷-۳۴.

۴۳ - در این زمینه به مباحث روزنامه‌ها و خاصه سرمقاله‌های «زن روز» که به دنبال ماجرای برنامه رادیویی «روز زن» (تولد فاطمه دختر پیغمبر) هفتم بهمن ۱۳۶۷) درگرفت مراجعه شود. برای توضیح ماجرا به نوشته افسانه نجم آبادی «الگوی زن مسلمان و فتوای امام»، نیمه دیگر، شماره ۹، بهار ۱۳۶۸، صفحات ۹۷-۹۴. مراجعه نمایید.

۴۴ - دیباچه، «گناه از کیست؟»، زن روز، ۱۵ بهمن ۶۷.

۴۵ - اطلاعات، ۱۵ بهمن ۱۳۶۷.

۴۶ - به عنوان یک نمونه تحقیقی خوب که آغازی است در زمینه چنین تحقیقات به نوشته سحر قهرمان، «سیاست حکومت اسلامی پیرامون دسترسی زنان به آموزش عالی و اثرات آن بر موقعیت اجتماعی - اقتصادی زنان» مندرج در نیمه دیگر شماره ۷، زمستان ۱۳۶۷، صفحات ۱۶۳۱ مراجعه شود.

۴۷ - در این زمینه به نتایج بررسی آماری ول مقدم مراجعه شود: «زن، کار و ایدئولوژی در جمهوری اسلامی»، در همین شماره نیمه دیگر.

۴۸ - هنر و ادبیات امروز (گفت و شنودی با دکتر پرویز ناتل خانلری و دکتر سیمین دانشور)، به کوشش ناصر حریری، کتابسرای بابل، ۱۳۶۶، صفحه ۶۶.

# دکتر مهدی

تهیه و تنظیم از: فتحیه زرکش یزدی

یاد‌های انقلاب  
است. علاقه ما این  
متأسفانه امکان آن  
ششم - ۴۲ ساله  
بودم. چند بار از  
محروم شدم ولی  
۵۴ در رابطه با کار  
ایران در سال ۶۴،  
شهرناز - ۲۷ ساله  
خارج از کشور فرار  
زهره - ۴۲ ساله،  
قبل از انقلاب نیز  
هرجان - ۳۶ ساله،  
خارج آمدم.  
زوی - صاحب دو  
زندگی کردم. بعد از  
بتول - ۴۵ ساله،  
آلمان آمدم.

ب خاطرانی از زنان اقشار مختلف در دوران انقلاب و بعد از آن  
ن بود تا تعداد بیشتری از زنان بتوانند در میزگرد شرکت کنند ولی  
پیش نیامد. شرکت کنندگان عبارتند از:  
صاحب یک فرزند. در سال ۱۳۴۵ از فعالین جنبش دانشجویی  
طرف ساواک احضار شده، اخطار گرفتم. یک سال نیز از تحصیل  
معداً به علت ادامه اعتصاب دانشجویان این حکم لغو شد. در سال  
مخفی ام دستگیر شدم و در زمان انقلاب آزاد شدم. قبل از خروج از  
سه سال مخفی بودم.  
دانشجوی اخراجی. بعد از ۹ ماه زندگی مخفی در سال ۶۳ به  
کردم.  
صاحب دو فرزند. در ایران فعالیتهای سیاسی و اجتماعی داشتم.  
تی در خارج از کشور در تبعید بودم.  
رستار در شهرستان و تهران، صاحب سه فرزند. در سال ۱۳۶۴ به  
فرزند. قبل از انقلاب مدتی معلم بودم و بعد چند سالی در خارج  
انقلاب مدت کوتاهی در ایران بودم.  
صاحب سه فرزند. در ایران خیاطی می کردم. در سال ۱۳۶۷ به

شہلا - ۲۶ ساله، صاحب یک فرزند. خانہ دار.

زیبا - ۲۸ ساله، مجرد، پزشک روستا. در سال ۱۳۶۵ به خارج آمد.

سوال - از خاطرات خود در دوران انقلاب و یا بعد از آن تعریف کنید.

شنبهم - ما زندانیان زن زندان قصر، در سال ۱۳۵۷ به نشانه اعتراض به حکومت نظامی و کشتار مردم، که به دنبال تظاهرات ضد سلطنتی اعلام شده بود، اعتصاب غذا کردیم. برای تدوین بیانیه ای در رابطه با خواستهای اعتصاب غذا بین مذهبها و غیر مذهبها اختلاف افتاد. مذهبها می خواستند که بازگشت خمینی از تبعید جزء یکی از خواستها باشد و بقیه با آن مخالف بودند. مذهبها می گفتند پس بدون ذکر نام، بازگشت تمام تبعیدیان را مطرح کنیم. ولی چون غیر از خمینی کسی در تبعید نبود (به معنی اخراج شده از ایران) این پیشنهاد نیز رد شد و در نتیجه دو بیانیه از زندان بیرون رفت. یکی از طرف اقلیت مذهبها با امضای «(از طرف ۲۰-۳۰ نفر)» (دقیقاً نمی دانم چه تعداد بود)، و یکی از طرف اکثریت غیر مذهبها حدود ۸۰ نفر. بیانیه ها مشترک بودند، فقط یک بند مربوط به بازگشت خمینی از تبعید را مذهبها در بیانیه خود گنجانده بودند. غیر مذهبها شامل اعضای چریکهای فدایی، سازمان رها بیخش، مجاهدین که غیر مذهبها شده بودند، دو نفر از حزب توده، چند نفر از کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور، چند نفر از سازمان انقلابی و بقیه از گروههای متفرقی بودند که نام و نشانی نداشتند.

در آبان ۱۳۵۷ که از زندان خارج شدم هر روز در خیابانها بودم و مسائل را می دیدم. روش مسلط شدن مذهبها را به وضوح می دیدم. در حقیقت برای من در روزهای تاسوعا و عاشورا روشن شد که مذهبها قضیه را به دست گرفته اند. هیچ سازمانی هنوز نتوانسته بود خود را جمع و جور کند و تشکیلاتش را راه بیندازد. بچه های سیاسی و چپ هر کدام که همدیگر را می شناختند با هم تماس می گرفتند و برای شرکت در تظاهرات و حتی برنامه ریزی آن سرساعت در گوشه ای از خیابان قرار می گذاشتند.

زمزمه ای بود که رهبری مذهبها تهران با ارتش مذاکره کرده است و نتیجه این شده است که در صورتی که ارتش مداخله نکند مردم هم شعار مرگ بر شاه ندهند. بر این اساس چپها تصمیم گرفتند صفهای خود را جدا تشکیل دهند. روز تاسوعا جلو یکی از خیابانهای جلودانشگاه جمع شدیم و از آنجا حرکت کردیم. بعضی ها با پلاکارد و شعار «حکومت کارگری» آمده بودند که به نظر بقیه در آن زمان اصلاً مطرح نبود و با آن مخالفت شد و پلاکاردی حمل نشد. شعارهای مصوبه «مرگ بر

شاه»، «زنده باد دمکراسی، آزادی» بود. تا آن زمان در تظاهرات بدون روسری می رفتیم ولی در این روز روسری گذاشتیم (روسری گذاشتن در روزهای مذهبی همیشه معمول بود). تا چهارراه پهلوی رفتیم. در آنجا از همه طرف صفهای عظیم تظاهرات می آمدند و در صف جلو آنها آخوندها بودند. یک صف از پهلوی شمالی می آمد. در جلو صف یک عده از او باش حرکت می کردند که مراسم سینه زنی به راه انداخته بودند. اینها شروع به دادن شعار «مرگ بر کمونیست» کردند. بقیه مردم هم این شعار را تکرار کردند و ما برای جلوگیری از درگیری تصمیم گرفتیم پراکنده شویم و در میدان فوزیه دوباره جمع شویم. در آنجا تصمیم گرفتیم هیچ نوع پلاکارد نداشته باشیم. صف دیگری تشکیل دادیم. یک صف تظاهر کننده از فوزیه به پهلوی رسید و ما دو صف به موازات هم حرکت می کردیم. ما شعارهای خودمان، مرگ بر شاه و زنده باد آزادی، دمکراسی را می دادیم و آن صف شعار اسلامی می داد. عده ای از آن صف به ما پیوسته و صف ما هم خیلی بزرگ شد. سرپیچ شمیران سردسته های آن صف که نیروی پشت سرشان را تحلیل رفته یافتند با پلاکارد «مرگ بر صهیونیست، مرگ بر کمونیست» جلو ما روی زمین نشستند. این مسأله باعث شد

کنار خیابانها کسانی بودند که نمی خواستند شعار  
م از این که شعار مرگ بر شاه داده نمی شد عصبانی  
شعار را تکرار می کردند و کنترل از دست مذهبی ها  
ما چپها و پیروزی مذهبی ها در این دور روز برای ما  
که تظاهرات همراه با تیراندازی و کشتار بود هیچ زن  
اوج گرفت که ارتش قول داد تیراندازی نکند.

صف کنار خیابانها پیوندیم  
مذهبی بدهند. در ضمن مردم  
بودند. در روز عاشورا مردم این  
خارج شد. در واقع شکست  
محرز شد. تا قبل از این دور روز  
جاری در خیابانها نبود. قیام و

آنها انتخاب می کردند.

سوال - خاطره دیگری دارید که در

شنبه - در همان جریان انقلاب

شده بود. مردم می خواستند

وست داشته باشید تعریف کنید؟

یکی از خانه های ساواک در خیابان رامسر کشف

این خانه حمله کنند. من و بچه هشت ساله ام هم

رفتیم. یک ساواکی با مسلسل جلو خانه نشسته بود و از آن مواظبت می کرد. ارتش نیز از خیابان ثریا می آمد که با مردم مقابله کند. تیراندازی شروع شد و جنگ و گریز در گرفت. ما پریدیم توی خانه دوستم که در آن نزدیکی بود و از آنجا شاهد زخمی و کشته شدن مردم بودیم. در این تیراندازیها دوزن و سه مرد کشته شدند. یک جوان که به نظر می رسید پایین شهری باشد، با چاقو آمده بود که گوش ساواکی ببرد. تیراندازی خیلی شدید بود. مردم شعار می دادند: «تخمه می شکنند تق تق» و «پول نفتمونه یکی دیگه درکن». بالاخره خانه به دست مردم افتاد و ساواکی مزبور نیز توسط ارتش نجات یافت.

سؤال - شرکت زنها در تظاهرات را چطور می دیدید؟

شبشم - در تظاهرات خیابانی تعداد زنها خیلی کم بود، مثلاً در جریان گرفتن کمیته مشترک (ضد خرابکاری شاه). زنها یا اجازه نداشتند از خانه خارج شوند و یا به علت وجود بچه ها نمی توانستند. ولی در کمک به تظاهرات به صورت آوردن آب و ملافه و وسایل باند پیچی و غیره اختیارات کامل به دست زنها بود و اگر زنی در خانه مایل به همکاری نبود مردها نمی توانستند نقشی داشته باشند.

شهبلا - من در آن موقع دبیرستان می رفتم. در دبیرستانها دختران بی حجاب از طرف دختران باحجاب تحت فشار بودند تا بدون روسری در تظاهرات شرکت نکنند.

شبشم - اما در خود تظاهرات ما تعداد کمی بودیم که شرکت می کردیم. اکثراً زنان شرکت کننده از تیپ دختران دانشجوی جوان و مبارز بودند. زنان مشخصاً در مبارزه برای اشغال خانه های خالی در تمام نقاط شهر شرکت داشتند. بعد از مدتی پاسدارها به این خانه ها ریختند و آنها را پس می گرفتند و در اینجا نیز زنها بودند که با چوب و جارو با آنها مقابله می کردند. یک سری بلوکهای آپارتمانی را در جنوب شهر، دقیقاً به خاطر من نیست کجا بود، مردم گرفته بودند. چند بار پاسدارها ریختند تا آنها را بگیرند ولی با مقاومت مردم روبرو شدند و تا سال ۶۴ که من خبر دارم نتوانسته بودند پس بگیرند. در تمام این موارد زنان نقش اصلی را داشتند.

سؤال - کدام یک از شما در جریان فعالیت کمیته ها و شوراهای محلی بوده است؟

شهبلا - کمیته های محلی برای توزیع نفت و گاز و... به وجود آمدند و محل توزیع آنها را مساجد قرار دادند. این کمیته ها در حقیقت محلی بود که تمام افراد محل از چپ و مذهبی در آن شرکت داشتند و مدت زمان زیادی طول کشید تا توانستند کمیته ها را تصفیه کنند چون با مردم طرف بودند و تصفیه کنندگان را از آدمهای به نام محلات انتخاب می کردند.

## نیمه دیگر

من در کمیته محل فعالیت داشتم و با روسری شرکت می کردم. بعد از شروع جنگ گفتند که در کمیته باید با چادر بپوشید. ما در آنجا دوزن دانشجو بودیم یکی من و یکی هم دانشجوی پزشکی بود که کلاسهای امداد را اداره می کرد.

در فعالیتهای سیاسی شرکت می کردیم که مذهبیها و آخوند محل آنها را رهبری می کردند و ما که غیر مذهبی بودیم برای پیشبرد خط ضد امپریالیستی خودمان همکاری می کردیم. کتابخانه ای در شورای محل در مسجد داشتیم، کتابهایش شامل کتابهای دکتر شریعتی بود ولی ما اجازه نداشتیم کتاب بخریم و آنجا بگذاریم. ما کتابهای سیمین دانشور و جلال آل احمد را می بردیم. در زمان جنگ شورا تبدیل شد به تعاونی محل که آذوقه و کوپن تقسیم می کرد.

در انتخابات مجلس شورا من در شناسنامه زنان رای دهنده مهر می زدم و به بیسوادان کمک می کردم. خیلی ها سعی می کردند که رای سفید بدهند و یا رای ندهند و فقط مهر در شناسنامه داشته باشند. شب قبل از آن به من گفتند بیا در نماز شرکت کن. بعد از نماز اعضای شورا جمع شدند که برای انتخابات برنامه ریزی کنند. گفتند یک زن را برای بازرسی بدنی در انتخابات می آورند چون عده ای ضد انقلاب می خواهند خرابکاری کنند. یک جوان مسلکی که امام نماز جماعت مسجد بود یک لیست از کاندیداهای حجتیه را جلوم گذاشت و گفت برای کسانی که سواد ندارند از این لیست نویس. وعده داد که برای آن روز یا ۵۰ تومان و یا یک چلوکباب می دهند که به چلوکباب ختم شد. بعد از مدتی به من گفتند خواهر دیگر تو نیا. معلم ما رئیس شورا بود و زیاد خوش نداشت با من در یک جمع بنشیند و بحث کند. آخر مرا قبلاً از دانشگاه بیرون کرده بودند. آن دانشجوی پزشکی را نیز بیرون کردند و به جای ما از زنان بسیجی گرفتند.

بعد از این همه اتفاقات و تحولات در جامعه، من و همکارانم تصمیم گرفتیم که...

زنامه آیندگان، بخشی از سازمان طوفان برای تظاهرات کردند. همزمان با فراخوان دوم، جبهه دمکراتیک ملی مزار نذر رفتند. انتظار داشتم زنان این را درک کنند که با ما مربوط است. هیچکدام از سازمانهای زنان اعلامیه های سیاسی، نه خودشان و نه سازمانشان، این مسأله را بلند هويت سازمانی خاصی نداشتند. در این تظاهرات گفتم و جنگ و گریز شد. شعارهای حزب الله ضد کمونیسم بود. زنها هم شرکت کرده بودند ولی وزنه خاصی

شب نیم - بعد از بستن رو اعلامیه داد. عده ای شرکت هم اعلامیه داد که چند آزادی زنان به آزادی مطبوعه ندادند. زنان وابسته به سازمان جدی نگرفتند. افرادی که آه حزب الله حمله کرد و در کمونیسم، امپریالیسم و صهیونیسم

نداشتند.

زهرآ - محله ما یک محله طبقه متوسط و اداری بود و می توان گفت بعد از انقلاب نسبتاً ساکت بود و در آن جنب و جوشی به چشم نمی خورد. آنچه به چشم می خورد رفت و آمدهای مردم به مسجد نسبتاً عظیم و زیبای محل بود. آخوند امام مسجد فردی بود که در ابتدای تظاهرات دوران انقلاب از خانه بیرون نمی آمد، بعدها با همگانی شدن تظاهرات به راهپیمایی پیوسته و در روزهای پیروزی خود را به صفوف جلو تظاهرات رسانده بود. ولی اکنون برای خود دم و دستگاهی راه انداخته بود و خدم و حشم داشت و پاسدارا! برخی از ساواکیهای شناخته شده محل نیز از نزدیکان آقا! بودند.

با درس گرفتن از محلات دیگر تصمیم گرفتم برای ایجاد شورای معلمان پیش قدم شوم. آن را با همسایه ها در میان گذاشتم. مردها اکثراً می شنیدند و عکس العمل نشان نمی دادند. نه این که موافق نبودند بلکه موضوع را جدی نمی گرفتند. اما زنها از همان دیدارهای اولیه حول چگونگی پیاده کردن این برنامه صحبت می کردند. من به دلیل تازه وارد بودن به محل و کم تجربگی در امر سازماندهی و بسیج، از سازمان مجاهدین درخواست کردم که تجربه ای اگر دارند در اختیار ما بگذارند و راهنمایمان باشند. متأسفانه هیچ نوع همکاری در این مورد نکردند.

سه چهار نفر از همسایه ها جمع شدیم. متن اعلامیه تجمع برای تشکیل شورای محلی را تهیه و تکثیر نمودیم و همگی درپخش آنها به خانه های محل همکاری کردیم. بعضیها همراه بچه هایشان به پخش می رفتند. برای جلوگیری از تکفیر، محل این تجمع را مسجد تعیین کردیم. برای این کار از آقا! و از طریق همان اطرافیان کذایی اجازه گرفته بودیم که از سالن مسجد استفاده کنیم. اولین دفعه با آقا! برای گرفتن سالن در خیابان جلو مسجد صحبت کردم. موافقت ضمنی خود را اعلام کرد و گفت با حاج... در این مورد صحبت کنم و قرار استفاده از سالن را بگذارم. تلفن زدم تا با مسئول مربوطه یا خود آقا صحبت کنم. گفتند بهتر است با خود آقا صحبت کنید و ایشان نیستند. دفعه بعد که زنگ زدم آقا بود و گفت یک بار بیاید با هم صحبت کنیم. راستش مشکوک شده بودم و از این کار سر یازدم و اجازه استفاده از سالن را بالاخره از طریق تلفن گرفتم و یک بار هم برای دیدن سالن رفتم که حاج... آن را به من نشان داد و توضیحات لازم رانیز همانجا داد.

چند روزی به جلسه مانده بود که گوشه و کنار شنیدیم می گویند اینها کمونیست هستند و کمونیست را به مسجد چه؟ بجز این گونه مارک زدنها نمی



توانستند مانع از شرکت مردم در این جلسه شوند. تصمیم گرفتیم از یک روحانی روشنفکر که دنیا دیده و نماینده مجلس بود دعوت کنیم تا در اول برنامه صحبت کند. روز جلسه و انتخابات شورای محلی فرا رسید. در آن زمان هنوز چادر و حجاب اسلامی به معنی امروزی اش مرسوم نشده بود و ما گردانندگان جلسه هر کدام بنا به سلیقه خود لباس پوشیده بودیم و باروسری یا چادر بودیم. یکی از این زنها که در این کار با ما همکاری می کرد و بعدها حزب اللهی شد گوشه ای زد که بهتر است با حجاب اسلامی در برنامه شرکت کنم که موافقت نکردم. به سالن مسجد وارد شدیم. در باز بود ولی از حاجی و یا خود آقا خبری نبود. صندلیها را چیدیم و همه چیز را مرتب کردیم. مردم به تدریج وارد می شدند و با نگاههای سوال برانگیزشان ما را تحت نظر داشتند. نصف سالن پر شده بود ولی هنوز از آقا و اطرافیان خبری نبود. سخنران هم در ضمن آمدن ناآرامیهایی را در سالن جلسه دیده بود. به من پیشنهاد کردند که زیاد ظاهر نشوم و صحبت نکنم (چون چادری نبودم). من اعلام برنامه کردم و سخنران مشغول صحبت شد که صداهای عجیب و غریب و همهمه مردم از خیابان شنیده شد. مرا صدا زدند که عده ای از او باش آمده اند مجلس را به هم بریزند. وا همه زیادی نداشتم. می گفتم مسجد است و اجازه داریم، هیچ غلطی نمی توانند بکنند. این دسته چند نفر چند نفر وارد سالن شده و در اطراف پراکنده نشسته و یا ایستادند. حاج... دستیار آقا هم همراه آنها بود. با ورود این دار و دسته، جو سالن به هم ریخت و همهمه و سرو صدا آغاز شد. علیرغم احترامی که به سخنران می گذاشتند مانع از رسیدن صدایش به مردم می شدند. از هر گوشه و کنار می پرسیدند این جلسه برای چه و از طرف چه گروهی است؟ خودتان را معرفی کنید و بگویید جزو کدام گروه سیاسی و کمونیستی هستید و... ضمناً حاضر به شنیدن پاسخ نبودند. نیم ساعتی از تلاش دو طرف، یکی برای برقراری آرامش و دیگری بر هم زدن آن، نگذشته بود که مردم محل بتدریج سالن را ترک کردند و به ما نیز گوشزد کردند که این افراد او باشی هستند که حاجی از محلات دیگر جمع کرده و آورده و ماندن بی فایده است. کم کم اعتراضات لحن توهین و فحش و ناسزا به خود گرفت و آنچه را بعدها روش معمول حزب الله شد پیاده کردند. کار بجایی رسید که بعضی از رفقای ما هم که از ابتدا با هم بودیم در درست بودن کار دچار شک شده و رها کرده و رفتند. بقیه ما هم بعد از خلاص کردن سخنران از دست او باشان آنجا را ترک کردیم. تنها دست آورد ما صحیح و سالم در رفتنمان بود و بس.

از آن پس حاج... جا پای محکمتری برای خود و آقایش باز کرد و کمیته مسجد

را راه انداخت و روزانه از گوشتی که به قصابی می رسید یک ران درسته را از مقابل چشمان مردمی که صف کشیده بودند تا سهمیه ناپیز خود را دریافت کنند می گرفت و می برد. در صفها حاضر می شد و زورگویی و فحاشی می کرد و او باشان دیگر را برای اداره نظم صفها استخدام می کرد. چندی بعد ناگهان جای مهر روی پیشانی او پیدا شد و تسبیح به دست گرفت. بارها از مردم کوچه و بازار کتک خورد و یکی دو بار در اثر خوردن سنگ سرش شکست. آخرین خبری که سالها بعد شنیدم این بود که این حاجی با خدا و ایمان ترور شده است.

سؤال - مرجان شما از خاطرات خود بگو.

مرجان - ما یک امید بزرگ به انقلاب داشتیم. در حکومت ستم شاهی به ما زنان ظلم می شد و از زن مثل عروسک و به عنوان یک ماده استفاده می شد. ولی زنان به این امید به انقلاب پیوستند که فکر می کردند بتوانند در سایه آن به عنوان یک فرد و یک انسان در جامعه شناخته شوند. اولین فشاری که برزنها وارد شد جدا شدن صفوف زنان و مردان در تظاهرات بود. خواست ما آزادی بود و نه جمهوری اسلامی.

قبل از مخفی شدن، من به دختران و پسران دانشجوی بهیاری درس می دادم. در تمام طول روز زن و مرد با هم کار می کردند و با هم غذا می خوردند و برنامه های مشترک داشتند. فقط موقع خواب در محلهای مجزا می خوابیدیم. بعد از انقلاب به تدریج جداسازی زن و مرد شروع شد. نماز اجباری در ابتدا در یک نمازخانه انجام می شد ولی بعداً زن و مرد را جدا کردند. حجاب اجباری برای زنان پرستار خیلی سخت بود با این لباسها بازده کار پایین می آمد و به علاوه باعث سرایت عفونت می شد. در سال ۵۹ من موقع ورود به اداره روسری می پوشیدم و موقع خروج برمی داشتم. بعداً دستور داده شد که بیرون از اداره هم باید روسری پوشید والا گزارش داده می شود. مشکل اقتصادی و ترس از بیکاری دلیلی بود برای اطاعت از این دستور. در بخشنامه دولتی اول دستور داده شد که روسری از پشت بسته شود. فردای آن روز گفتند یقه و گردن زن دینه می شود و باید پوشیده باشد. من سعی می کردم از زیر حجاب در بروم. روزی به دلیل این که یکی از زنان کارمند آرایش کرده بود، پاسدارها به اداره آمدند و رئیس اداره را به کمیته بردند. بعد او از زنها خواهش کرد که آرایش نکنند.

در دوران حاملگی نمی توانستم شلوار پوشم در حالی که تونیک و شلوار اجباری بود. من پاچه شلوارم را از بالای زانو بریدم و کش کشیدم و به عنوان شلوار می پوشیدم. یک روز باد زد و آنها دیدند که من شلوار ندارم. رئیس اداره مرا صدا زد و از

من خواست تا هرطور شده شلوار پوشم ولو اینکه شلوار همسرم باشد.  
در مورد حجاب می توان گفت که سازمانهای سیاسی مقصر بودند. مثلاً مریم فیروز (از حزب توده) در سخنرانیهایش می گفت در جمهوری اسلامی باید زن حجاب داشته باشد. ما وقتی به جمهوری اسلامی اعتقاد داریم باید از آن پیروی کنیم. من این ایراد را به مریم فیروز دارم که وقتی زیربنای فکری اش با مذهب مخالف بود چرا این حرف را می زد. حزب توده برای رسمیت خودش دست به هر کاری می زد. من با سیاست احزاب در مورد دفاع از حجاب مخالف بودم.

سؤال - آیا با زنان دیگر همفکر خود در مورد مبارزه با سیاست غلط سازمانی که به آن وابسته بودید صحبت کردید و راه حلی را جستید؟  
مرجان - با زنان حزبی درباره جنگ، چون به عنوان یک مسأله وجود داشت، صحبت می کردم ولی مسأله حجاب مسأله اصلی نبود. برای من مسأله این بود که اشتباهات سازمان را بینم. فشارها بر من از سال ۱۳۵۹ زیاد شد. تا این که برخی از دوستان ما را گرفتند و آنها را برای اعتراف گرفتن زیر فشار گذاشتند. بسیاری از آنها اسامی دیگران را دادند و این اشتباه بزرگی بود. در اثر این فشارها مجبور شدم فرار کنم و به خارج بیایم.

بتول - دختر من سوم نظری بود که از مدرسه مرا خواستند. وقتی رفتم ناظم گفت: شما مادر میترا هستید؟ گفتم: بله. گفت: خجالت نمی کشید؟ گفتم: مگر چه شده؟ دخترم دوست پسر دارد؟ گفت: کاش دوست پسر می گرفت. این سیاسی است. گفتم: من هم سیاسی هستم. امام خمینی گفته سیاسی بودن آزاد است. گفت: هفته گذشته این در آهنی را شکسته اند و با دخترهای دیگر برای تظاهرات بی حجابی رفته اند. و می گفت این کار زیر سر دختر تو بوده است. ولی دختر من آن روز در مدرسه نبود چون خودم دو دخترم را به تظاهرات برده بودم. قبلاً با چند نفر از گروهی که با آن نزدیکی داشتم در مورد شرکت در این تظاهرات صحبت کردم. گفتند ما شرکت نمی کنیم چون جمهوری اسلامی می گوید اینها کمونیست هستند و زندگی اشتراکی دارند.

ما عده ای از زنان خانواده های زندانیان سیاسی و شهدای زمان شاه وابسته به چریکهای فدایی بودیم که در رابطه با اعتراض به حجاب اجباری تصمیم گرفتیم خانواده های زندانیان سیاسی وابسته به مجاهدین خلق را ملاقات کنیم. این ملاقات در منزل رضاییها صورت گرفت و جواب داده شده این بود که ما به حجاب اعتقاد داریم و از زمان شاه هم با حجاب بودیم. بنابراین هیچ همکاری مشترکی نمی توانیم

داشته باشیم. من با دو دخترم در تظاهرات شرکت کردم و به ناظم مدرسه هم گفتم که دخترم در دبیرستان نبوده است و حرف او بی مورد است.

سؤال - خاطره دیگری هم دارید؟

بتول - در سال ۶۰ پس از جستجوی خانه ام مرا به زندان بردند. آن روز از حمام آمده بودم و با بلوز آستین کوتاه و شلوار بودم. پاسدارها که آمدند گفتند: «خواهر حجاب اسلامی بگذار و با ما بیا». از جلودر که مرا با چشمهای بسته به طرف ماشین می بردند گوشه چادر را گرفته بودند و مرا هدایت می کردند. مبادا دستشان از روی چادر دست مرا لمس کند. این کار را در مقابل دیگران که در کوچه جمع شده بودند می کردند. اما وقتی به زندان رسیدیم وضع عوض شد. این موضوع را حتماً می خواهم بنویسید. موقع شلاق زدن مرا در روی تخت می خوابانند و پاسداری بنام «برادر رضایی» روی کمر و باسن من می نشست و شلاق می زد و با حرکتهای من از ضربه شلاق به او لذت جنسی دست می داد. این یادگار من از انقلاب است و من مثلاً زن شوهردار نیز بودم که نسبتاً بیشتر رعایت می کردند.

یک خاطره کوتاه هم دارم. یک روز نزدیک فروشگاه کوروش، ماشین گشت پاسدار زد کنار خیابان و نگه داشت و به من که همیشه موهایم از روسری پیدا بود گفت: «زنیکه کثافت اون روسری تو بکش جلو.»

گفتم: مرد حسابی حرف دهننتو بفهم من لخت بغل شوهرم می خوابم تحریک نمی شود چطور دولاخ موی من از آنطرف خیابان تو را تحریک کرد؟ این قدر مردم مسخره کردند و خندیدند که آنها مرا دستگیر نکردند.

شهبلا - پانزده ساله بودم که انقلاب شد. من هم با شور و هیجان برای آینده بهتر از اینها پیروی می کردم. ما هم جوان بودیم و شور و حال دیگری داشتیم. اوائل انقلاب بیرون حجاب نداشتیم و فقط در مدرسه روسری می گذاشتیم. شایع شد که اگر در خیابان حجاب نداشته باشیم اسید می پاشند و چاقومی زنند. از ترس من هم چادر به سر کردم.

خواهرم در وزارت صنایع با حجاب اسلامی کار می کرد. بعد از یک سال برای تحقیق آمدند منزل تا ببینند او چطور دختری است. وقتی پاسدار در زد من در را باز کردم و گفتم: مامان چادر مرا بده نامحرم است. پاسدار از من در مورد خودم و خواهرم سؤالهای اعتقادی کرد. حدس زدم که اینها از همسایه ها هم سؤال می کنند. پس از این که پاسدار از همسایه ای که با ما مخالف بود سؤال کرد رفتم پرسیدم شما چه جواب دادید؟ گفت: همه را خوب گفتم. بعداً از خواهرم هم در

اداره سؤال کرده بودند و فهمیدیم که همسایه گزارش داده بود اینها حجاب درست و حسابی ندارند و در خانه به موزیک هم گوش می دهند. خواهرم را از کار برکنار کردند. بعداً او در کنکور شرکت کرد. با نمره دو هزار باید قبول می شد. بعد از تحقیقات محلی او را رد کردند و از آن بیعد خواهرم خانه نشین شد.

بتول - دختر من به کلاس موسیقی می رفت ولی مجبور بود با نام برادرش ثبت نام کند (در کلاس خصوصی). در ضمن راه فرار را هم در صورت حمله پاسداران به او نشان داده بودند.

زری - من به عنوان یک تحصیلکرده در خارج، چون کمیته محل مرا نمی شناخت، نمی توانستم تدریس کنم. ولی چون قبل از رفتن به خارج در ایران درس می دادم بعضی از روحانیون مرا می شناختند. آقای موسوی روحانی بود که از طرف حزب جمهوری اسلامی در آموزش و پرورش مسئول پاکسازی شده بود. او گفت: من کاری برای شما پیدا کرده ام. یک مدرسه ایرانی - آلمانی هست شما مدیریتش را به عهده بگیرید و آن را برای ما تصفیه کنید. این پیشنهاد به دلیل شناخت آنان از خانواده ما بود و بسیار ناپخته بود. من زیر بار نرفتم.

زیبا - من با عمه ام که مذهبی است بزرگ شدم. مذهب برایم اجباری بود. در سال ۵۸ به استخدام بهداری درآمدم و مرا به استان کهگیلویه و بویر احمد فرستادند. در روستاهای مختلف این استان به عنوان پزشک روستا کار کردم. در درمانگاهها نمی شد با حجاب اسلامی کار کرد ولی چاره ای نبود. اولین حجاب تونیک شلوار و روسری بود. گرمای این استان به ۵۰ درجه می رسد. من با این لباس، بی حجاب شهر بودم. یک روز با روسری سفید به اداره رفتم، روز بعد انجمن اسلامی این پوستر را به دیوار زد که نوشته بود:

ای زن به تو از فاطمه این گونه خطاب است

ارزنده ترین زینت زن حفظ حجاب است

من آن را پاره کردم و بعد مورد سؤال قرار گرفتم.

بعد از فرار پدرم از زندان شیراز و کشته شدن او که در کوهستان فراری بود و قطع شدن پای برادر ۹ ساله ام در این ماجرا و دستگیری برادر دیگرم که ۱۳ ساله بود و محکومیت او به ده سال زندان، من فعالیتهای سیاسی ام را علیه رژیم شروع کردم. پاسدارها مرا در عین خدمت در یک روستا که ۹۹ کیلومتر از مرکز استان کهگیلویه و بویر احمد داشت دستگیر کردند. از من جدا شدند. پدرم را هم تبعیتند چون حمله ده

گچساران بازداشت بودم و تحت شکنجه قرار گرفتم که هنوز آثار آن بعد از سه عمل جراحی روی پاهایم هست و بعد از کشته شدن پدرم مرا آزاد کردند و من دوباره به سر کار برگشتم.

یک آموزشکده بهداشت و درمان در زمان شاه در چهل کیلومتری شیراز وجود داشت. خوابگاهها در خود دانشکده بود و بجز جای خواب همه جا دختر و پسر مختلط بودند، از ورزش گرفته تا کلاس درس. بعد از انقلاب تا دو سال این آموزشکده کماکان به کار خود ادامه داد ولی همکاری با مردها ممنوع شده بود. بعدها به علت کمبود استاد این آموزشکده بسته شد و در حال حاضر تبدیل به مدرسه علوم دینی شده است.

من چون زن بودم نمی توانستم سر پرستم، یک درمانگاه را، حتی در روستا، به

سده داشته باشم. زنها را بجا پاه زروستاهایی می فرستادند که رئیس میزد داشتند و یا

رئیس مرد برای آن درمانگاه می گذاشتند و لو این که آن مرد از نظر سطح آموزش

بسی پایینتر و حتی در سطح بهورز باشد. (بهورز فقط برای تزریقات و پخش شیر

شک و قرص ضد حاملگی آموزش دیده بود و باید تحت نظر پزشک روستا کار می

# عکس کے ازمنہ

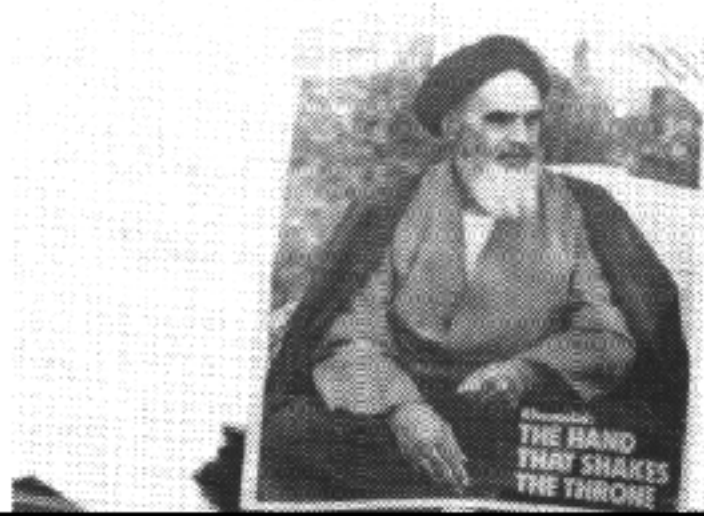
عکاس: آرلین دلال فر











# بهار آزادی

بکری

آن روزها همه چیز دگرگون شده بود. مردم شور و هیجان دیگری پیدا کرده بودند. از کوچک و بزرگ، زن و مرد، چاردیواری خانه را رها کرده، به خیابانها آمده بودند. در گروه‌های کوچک و بزرگ به بحث و گفتگویی پرداختند. توجه و حساسیت شدیدی نسبت به مسایلی که در جامعه می گذشت از خود نشان می دادند می گفتند «بهار آزادی است.»

هر کس به زبانی سخن از آن به میان می آورد. از کلیشه‌های متداول در کتابها گرفته تا زبان عامیانه. مردم می خواستند خلاء این کلمات را در فرهنگ چند هزار ساله بیکباره پر کنند. برای من همه این صحنه‌ها به یک خواب بیشتر شباهت داشت تا واقعیت.

در کتابها خوانده بودم که دوران انقلابی طولانی است. در این مدت مردم در اثر شرکت در مبارزه، آموزش دیده، آمادگی لازم را پیدا می کنند که در جامعه دگرگونی بوجود آورند. یکباره در مدت بسیار کوتاه همه چیز تغییر کرده بود. مردمی که آموزش ندیده بودند، در دوره انقلابی آبدیده نشده بودند، خواهان دگرگونی بودند و خواسته‌هایشان تنها آب و نان نبود، «آزادی» بخش عمده آن را تشکیل می داد. باورم نمی شد که اینها همان مردمی هستند که در گذشته بی تفاوت از کنار همه مسایل اجتماعی می گذشتند و با سکوت معنی دار خود فقط زندگی روزمره را می گذرانند. اگر حرکتی در جامعه بود در بین روشنفکران، در همانجا مطرح می شد و همانجا نیز به پایان می رسید.

آن روزها مثل بقیه مردم سعی می کردم به تمام نقاط شهر بروم. در گذشته به عنوان یک زن برای عبور از بسیاری خیابانها باید پیه متلک، آزار بدنی و هزار و یک نوع مزاحمت را به تن می مالیدم. اما در شرایط به وجود آمده بدون ترس از متلک و بدون اندیشه آماده کردن خود برای دفاع از هر حمله پیش بینی نشده می توانستم با خیال راحت به هر نقطه شهر که دلم می خواست بروم، حتی در دیرترین موقع شب احساس راحتی می کردم.

همیشه تهران بدترین رانندگی دنیا را داشت، اما حالا راننده ها بدون ترس از پلیس و جریمه خود به خود قوانین را رعایت می کردند، به هم احترام می گذاشتند و حتی به هم تعارف می کردند.

دلم نمی خواست یک لحظه را هم در خانه بگذرانم. می ترسیدم این خواب پایان برسد و من از دیدن و شنیدن آنچه که تخیلش تقریباً غیر ممکن می نمود محروم بمانم.

هر روز سری به دانشگاه می زدم. آن روزها مرکز رد و بدل اخبار بود. دیگر تنها دانشجو نبود که به دانشگاه می آمد، مردم از هر تپیی با هر نوع تفکری در آنجا دیده می شدند. هر روز نشریه جدیدی منتشر می شد، با افکار و نظریات متفاوت. آنچه که مهم بود مردم سکوت را شکسته بودند و حرف می زدند. حرف دلشان را به زبان می آوردند و از آن دفاع می کردند.

در آن زمان من تدریس می کردم و عصرها بعد از ساعت کار به دانشگاه می رفتم. اغلب تعدادی از شاگردانم را می دیدم که راجع به مسایل مختلف با سایرین مشغول بحث و گفتگو بودند. روزها بحث را به کلاس می آوردند. پاسخ همه چیز را از من می خواستند. علاقه به آنها و ادارم کرد که بیشتر بخوانم و سعی کنم که در جریان آنچه که منتشر می شد، از هر نوع نظر و اندیشه ای باشم. کلاسهایم رنگ دیگری پیدا کرد. ~~دیگر کسی به من نگفتند که~~ ~~خسته و عصبانی و دروغ بگویم.~~ ~~شاگردان~~

با شور و شوق به بررسی آنچه که در جامعه می گذشت می پرداختند و با چهره های میدوار و با نشاط کلاس را ترک می کردند، از آرزوهای خود سخن می گفتند و معتقد بودند که نسل آنها آن آرزوها را به تحقق خواهد رساند. راجع به سازمانهای مختلف، بخصوص سازمانهای چپ، سؤال می کردند و بیشتر تشکلهای سیاسی را می شناختند. در آن مرحله مردم چپها را قهرمان می دانستند و علیرغم سمپاشی شدید جریانات دیگر موجود نسبت به آنها در مرحله «بهار آزادی» نظر مساعدی وجود داشت. هر روز صنف جدیدی موجودیتش را اعلام می کرد و اعلامیه ای می داد. میل به

تشکل روز بروز شدید ترمی شد. شاگردان من دختران ۱۸ - ۱۷ ساله بودند و همیشه مسایلشان را با من مطرح می کردند. شرایط بوجود آمده در جامعه به آنها اجازه داد که بدون خجالت از سایرین از مشکلات اصلی خود سخن بگویند. مشکل اصلی برای آنها دختر متولد شدن در یک جامعه جهان سوم بود. می گفتند اگر همه برابری می خواهند ما چرا نباید با پسرها برابر باشیم؟ چرا باید برای رفتن تا سر کوچه برادر چهار ساله همراهمان باشد تا بتوانیم از خانه خارج بشویم؟ چرا برادران کوچکتر نقش پاسبان را برای ما بازی می کنند، چرا برادران در خانه ها آقایی می کنند و ما باید کار کنیم، غذای آنها را حاضر کنیم، بعد اگر اجازه دادند برویم سر کارهای خودمان. چرا مادرها در مهمانیها به ما لباسهای نومی پوشانند که ما را به شوهر پولدار بفروشند؟ چرا مادرهایمان که از زندگی خود شکایت دارند همان را برای ما تدارک می بینند؟ در بحثها به این نتیجه رسیدند که عامل مهم بیسوادی مادرها و ناآگاهی آنهاست. خود داوطلب شدند که در محل زندگی شان کلاسهای سواد آموزی بوجود آورند. در شرق تهران چند کلاس ترتیب دادند. کتابخانه ای هم تدارک دیدند. من فکر می کردم که بچه ها را نمی توانند به این یا آن گروه متهم کنند. بچه های خودشان بودند و برای آنها کار می کردند. با بچه ها تصمیم گرفته بودیم که هیچ نظر سیاسی خاصی مطرح نشود. با مادرهای بچه ها جداگانه صحبت می کردم. گاهی به خانه هایشان می رفتم. در آن موقع حرفشان این بود که ما بدبخت به دنیا آمده ایم و بدبخت هم از دنیا خواهیم رفت. دلمان نمی خواهد که بچه های مان به سرنوشت ما دچار بشوند. اما نمی دانیم چه کار باید بکنیم. شماها چرا کاری نمی کنید؟ معلوم است شما که مشکلات ما را ندارید. کسی به شما زور نمی گوید! با خودم فکر می کردم والله ما هم مشکل داریم، اما فقط نوعش فرق می کند. ما با مردهایی که خود را روشنفکران جامعه می دانند و همیشه یک کارنامه عریض و طویل از سوابق مبارزاتی و علمی خود ارائه می دهند و در حرف هم طرفدار برابری انسانها هستند، مشکل داریم. ما باید در اندیشه اندیشمندانمان برابری انسانی بین زن و مرد را به وجود بیاوریم. آنها را با خود همگام کنیم که کار ساده ای نیست. فعالیت های اجتماعی آن زمان این را به ما نشان داده بود. با همفکرانم راجع به متشکل شدن خودمان به عنوان زن صحبت می کردیم. هسته های پراکنده ای هم به وجود آمده بود و بالاخره به این نتیجه رسیدیم در مرحله ای که جامعه داودتمرین دموکراسی می کند و بخش عمده این دموکراسی مسائل خصوصی سیاسی و اجتماعی زنان است، باید اعلام موجودیت کنیم. در آن مرحله سازمانهای

متعدد زنان یکی پس از دیگری بوجود آمدند.

همزمان با ۸ مارس روز جهانی زن از رادیو تلویزیون اعلام کردند که خانمها باید حجاب اسلامی را رعایت کنند. شنیدن این خبر همه را متحیر کرد. به شدت خشمگین شده بودم. آن روز به دانشگاه رفتم. تعداد بسیار زیادی از زنها بدون تصمیم گیری قبلی به آنجا آمدند، من تعدادی از شاگردانم را به همراه مادرانشان در آنجا دیدم. بیشتر جمعیت را دانش آموزان و معلمانشان تشکیل می دادند. کلا مراکز فرهنگی در این زمینه حساسیت بیشتری از خود نشان دادند. زنان کارمند دیگر ادارات هم به سایرین پیوستند. این حرکت کاملا خود بخودی بود. اگر در آن زمان درک درستی از کار دموکراتیک بطور عام و مسایل زنان بطور خاص وجود داشت می شد از حضور آن همه زن و علاقه مندی آنها استفاده کرد و بزرگترین مانع را در مقابل استبداد اسلامی بوجود آورد. به خاطر دارم که مردان یکی از گروههای سیاسی در دانشگاه حاضر شده و تلاش می کردند به ما بقبولانند که خواستهایمان را با خواستهای زنان طاغوتی یکی نکنیم. آنها را عامل امپریالیسم می دانستند و می گفتند هزار و یک مسئله اساسی وجود دارد. برای من تاسف آور بود که خواست

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

~~مرا در مقابل زور امری تفتنی به حساب می آورد. روشنفکری است که~~

که می رفت پایه های حکومت بنیاد گرایان را به لرزه درآورد.

چند روزی از این مسئله نگذشته بود که لغو حق قضاوت برای زنان اعلام شد. من با بسیاری از دوستانم به جمع زنان در وزارت دادگستری پیوستیم و نسبت به تصمیم جدید اعتراض کردیم، اعلامیه ای هم تحت عنوان « کمیته دفاع از حقوق اولیه زنان » منتشر شد که در آن لغو کلیه قوانینی که مانع از شرکت زنان در امور اجتماعی و اقتصادی و سیاسی می شود خواسته شده بود.

سازمانهای زنان در اکثر مسایل اعتراضی شرکت می کردند، ولی در واقع بیشتر شرکت کنندگان را زنان بدون تشکیلات به وجود می آوردند. علت اساسی وابستگی این سازمانهای زنان به سازمانهای سیاسی چپ بود که زنان عضوچندان برخوردار دوستانه ای با سایر زنان و به قولی زنان طاغوتی نداشتند و همین مسئله باعث شد که نتوانند زنان علاقه مند به مسئله خود را به جمع خود بکشانند و با درک غلط نیروی عظیمی را از دست دادند. در آن موقع من با اتحاد ملی زنان کار می کردم. در این جریان هم اکثریت زنان شرکت کننده وابسته به یک سازمان سیاسی خاص بود، ولی اقلیتی هم وجود داشتند که مسئله زنان و فعالیت برای آن برایشان اهمیت خاصی داشت. وجود همین اقلیت هم باعث شد که من در این سازمان باقی بمانم و به مرور به مسایل اصلی که مسئله زنان می شد اهمیت بیشتری داده شد و فعالیتهایی هم صورت گرفت.

از سوی دیگر بنیاد گرایان اسلامی با حسابگری دقیق زنان طرفدار خود را متشکل کردند. این شکل گیری آنها را من در محیط کارم به روشنی می دیدم. در بسیج، سپاه، کمیته ها، مساجد شاگردانم عضو شدند. می گفتند با اجازه امام می توانیم از خانه خارج شویم. برای بسیاری از آنها که محدودیت شدید داشتند شرکت در این گروهها حکم پیک نیک را پیدا کرده بود. کلاسهایم دیگر مثل سابق نبود. دیگر نمی توانستم به راحتی صحبت کنم، چندین بار صدایم در کلاس ضبط شد. همیشه در پشت پنجره کلاس سایه هایی را می دیدم که گوش ایستاده اند، این مسئله به شدت خشمگینم می کرد. خود سانسوری آغاز شد. در خارج از محیطهای آموزشی می دیدم که چگونه جمهوری اسلامی با یک بررسی ساده روانشناسی زنهایی را که هرگز آفتاب و مهتاب روی آنها را ندیده بود به طرف خود جذب می کرد. با بیان «حرف امام است» از خانه بیرون می آمدند. مردان متعصب آنها دیگر روی حرف امام حرفی نداشتند که بزنند. زنهایشان آموزش اسلامی می دیدند. هدف اساسی این آموزش عمیق تر کردن کینه آنها نسبت به زنانی بود که تنها پوشش ظاهری شان با

آنها متفاوت بود. این زنها عاملین فساد در روی کره زمین شناخته شدند، چرا که اینان با پوشش عادی شان، به قول آنها غیر اسلامی، آدم بی اراده را اغوا کرده، از بهشت بیرون می رانند. مجازاتشان جهنمی بود که جمهوری اسلامی به وجود آورد، با دادن شخصیت کاذب به این زنان و پروراندن کینه کور آنها بهترین سلاح را برای سرکوب آزادی در جامعه به کار گرفت. می دانستم که وضع به شدت خطرناک شده. در محیط کارم، در کلاسها و بین همکاران درگیری به وجود آمده بود، همه آن دوستی و صمیمیت و صلح و صفا از بین رفته بود. کسی با من حرف نمی زد یا آهسته می گفتند در خارج از کار همدیگر را می بینیم. یکبارہ تنها شده بودم. دیگر برای همه روشن شده بود که بهاری در کار نیست. آزادی می رود که به کلمه فراموش شده ای در فرهنگ ما تبدیل گردد. با انقلاب اداری به جرم جین پوشیدن، بدحجابی، کمونیست بودن، عامل امپریالیست بودن، کارم را از دست دادم و رابطه ام با محیط کار قطع شد. اما آن «بهار» که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود، رویاییست که آرزوی یکبار دیگر دیدنش را دارم.

تابستان ۱۹۸۹

## تقاضای «نیمه دیگر» از کلیه نویسندگان و مترجمین

لطفاً در تهیه و ترجمه مقالات نکات زیر رعایت شود:

- ۱ - مقالات فقط یک روی کاغذ نوشته شود.
- ۲ - از هر چهار طرف (بالا، پایین، چپ و راست) لا اقل ۴ سانتیمتر حاشیه گذاشته شود.
- ۳ - مقالات دست خط دو خط در میان (۳ سانتیمتر فاصله) تایپ شود. و
- ۴ - اطلاعات کامل در مورد منابع نقل شده (عنوان، چاپ، ناشر، تاریخ چاپ، صفحه نقل قول) گنجینه یادداشتها و منابع
- ۵ - لطفاً در نسخه های دست خط از خط شکسته استفاده نشود.



# جاده

مهرنوش مزارعی

سربالایی جاده که تمام شد بعد از یک پیچ کوچک «ولی» با چراغهای نورانش جلوچشم نمایان شد. زن مطابق معمول بی اختیار زیر لب زمزمه کرد:  
— چقدر شبیه وقتی که به شیراز می رسی. درست همون طوره، وقتی که بعد از ساعتها رانندگی می رسی بالای شیراز درست قبل از «دروازه قرآن» به هویی منظره شهر جلوچشمت سبز می شه...

زن مسن که پهلوی دستش نشسته بود با لحنی خسته مثل این که توی خواب حرف می زند گفت:

— آره راست میگی، مثل شیرازه من چند بار رفتم شیراز. سنندج هم این طوره وقتی می رسی بالاش به هوشهر جلوچشمت پیدا می شه.

زن فکر کرد که دلش می خواست الان رسیده بود به شیراز. دلش برای رفتن به ایران تنگ شده بود. کاش اقلأً می تونست یک سفر کوتاه می رفت به شیراز یا تهران، سنندج یا هر جای دیگه.

توی ماشین ساکت بود. بیرون فقط نور چراغ ماشینهایی که از کنار ماشین رد می شدند دیده می شد. جاده به سرعت از زیر ماشین رد می شد.  
زن فکرش را بلند تکرار کرد.

زن مسن باز مثل اینکه توی خواب حرف می زند گفت:  
— آره چقدر خوب می شه.

و بعد با حسرت ادامه داد:

— ولی فکر نکن که ایرون دیگه اون ایرونه. می گن خیلی فرق کرده.

زن فکر کرد:

— ایرون دیگه اون ایرون نیست...

بهش یک احساس نامشخص دست داد. چرا دوست داره بره ایران؟ دلش برای فامیلاش زیاد تنگ نشده بود. از این که مجبور بشه روسری سرش کنه و روش را هم محکم بگیره خیلی بدش می اومد. خوب شاید می خواد بره ببینه چقدر فرق کرده، چی فرق کرده؟

دوباره یک فکر نامشخص، یک احساس گنگ توی مغزش آمد، واقعاً کدام بیشتر فرق کرده؟ خودش یا ایران؟ برای رفتن به آنجا کدام بیشتر نگرانش می کرد؟ دوستش همیشه بهش می گفت که از این فکرهای بیخودی نکن. ماها دیگه نمی تونیم توی ایران زندگی کنیم. دوروزه بر می گردیم.

از سر تقاطع اتوبانها رد شد و وارد اتوبان «ولی» شد. این جاها چقدر براش آشنا بودند. چند سال هر روز یکی دوبار این راه رو طی کرده بود. همه خروجی هاش رو می شناخت.

زن مسن زیر لب زمزمه کرد:

— آره چند بار رفتیم شیراز. خیلی قشنگه. من همه جای ایران رو گشتم. تابستونها که منوچ دانشگاهش تعطیل می شد می رفتیم مسافرت. چند بار رفتیم تبریز... نگاه زن مسن توی فضای جلوی ماشین ولو بود. به چیزی نگاه نمی کرد. اصلاً دیگه آنجا نبود. توی تبریز بود.

— چقدر تبریز قشنگه. چه هوای خوبی داره. ما همیشه تابستونها می رفتیم مسافرت...

زن فکر کرد هیچوقت تبریز را ندیده. ولی تهران را خیلی خوب می شناخت. چقدر توی همه خیابوناش رانندگی کرده بود. خیابان تخت جمشید، پهلوی، روزولت، امیریه...

سعی کرد که اسم چند تا خیابون دیگه، خیابونی که از راه آهن به پهلوی می خورد یادش بیاد. فکر کرد که چطوری به خیابون تخت جمشید می رفته... یادش نمی آمد.

توی ماشین ساکت بود. دستش را برد به طرف ضبط تا آن را روشن کند. اما از آینه نگاهی به صندلی عقب انداخت و پشیمان شد.

پسرش از بی حوصلگی روی صندلی عقب دراز کشیده بود.

زن مسن هنوز از تبریز حرف می زد. توی ماشین تاریک بود. ماشینها با سرعت

از کنار ماشین زن رد می شدند.

زن چند سال بود که فکر کرده بود که دلش می خواهد برود ایران. گاهی حتی وقتی که توی اداره اش توی جلسه بود، وسط جلسه به رویای ایران بودن فرو می رفت.

دلش کمی فروریخت. تازگیها وقتی که به آنجا فکی می کرد کمی احساس غریبی می کرد. دیگر مثل آنوقتها باهاش احساس نزدیکی نمی کرد. میگویند ایران خیلی فرق کرده. دیگه اون ایرون نیست. خودش هم که دیگه اون آدم قبلی نیست. این بدترش می کرد. از دو جهت داره ازش دور می شه.

اصلاً برای چی می خواست بره ایران؟ چیه ایران رو می خواد بره ببینه؟...

یاد سرور خانم افتاد. چرا سرور خانم؟ یک تصویر دور از زمان بچگیش. وقتی که بی بی جان که توی مشهد تنها زندگی می کرد (گفته بود که می خواد بره نزدیک امام رضا بمیره، احساس کرده بود که هیچکس رو بجز امام رضا نداره، و از سرش خواسته بود که ببرش اونجا پهلوی صحن امام رضا به جا براش بگیره و بزارتش که آخر عمری پهلوی اون باشه) مرده بود، سرور خانم اولین نفری بود که خبرش رو بهشون داده بود. زن اونوقتها یک دختر ۸، ۹ ساله بود. یک شب وقتی که با مادر و خواهرش از خرید برگشته بودند دیده بودند که سرور خانم تنهایی دم در خانه شان ایستاده. مادرش پرسیده بود که این موقع شب سرور خانم تنهایی اونجا چکار می کنه؟ سرور خانم زده بود زیر گریه و گفته بود که خانم باجی مرده.

مادرش دو دستی زده بود توی سرش که ای وای بیچاره از تنهایی دق مرگ شد. احمد آقا را ندیده مرد، و شروع کرده بود به اشک ریختن. دختر یادش افتاد که دو سه تلگراف از مشهد رسیده بود که نوشته بود بی بی جان جالش بده زودتر بیاید اما پدرش کار داشت نمی تونستند برن مشهد. حالا بی بی جان مرده بود.

مادرش و سرور خانم دوتایی اشک می ریختند و غصه تنها مردن بی بی جان را می خوردند. دخترهاج و واج مانده بود که اینها چرا گریه می کنند، اینها که باید هر دو خوشحال باشند، هر دوتائیشون چشم دیدن بی بی جان را نداشتند. برای اولین بار فکر کرده بود که سرور خانم آنقدرها هم که میگویند زن بدی نیست.

حالا چرا یاد سرور خانم افتاده بود؟

دلش می خواست وقتی که رفت ایران برود سرور خانم را ببیند. شاید بتواند بهتری خانم و مریم را هم که حالا سر هورفته بود ببیند.

یاد خانه بهتری خانم افتاد، چقدر کوچه شون باریک بود. دیوار گلی و در چوبی. حیاطش اندازه یک کف دست بود. یک اتاق طبقه بالا داشت یکی طبقه پایین. اتاق طبقه بالا را به یک مرد مجرد اجاره داده بود.

بهتری خانم هووی سرور خانم بود، خان دایی سرور خانم را آورده بود سرش. ماهی یکی دو بار می آمد توی شستن رختها و کارهای خانه به مادرش کمک می کرد. بهتری خانم که سن و سال زیادی نداشت اما خیلی مچاله شده به نظر می رسید، مرتب از سرور خانم بد می گفت. گاهگداری که روزهای جمعه می آمد مریم را هم همراهش می آورد.

مریم که فقط یک سال از دختر بزرگتر بود اولین کسی بود که باهاش در مورد روابط جنسی صحبت کرده بود.

سرور خانم همیشه می گفت این بهتری خانم رو اینطوری نبینید. خودش رو می زنه به موش مردگی. کلی پول داره. تازه اجاره هم می گیره.

زن هر وقت یاد بی بی جان می افتاد دلش می گرفت. بغض گلویش را فشار می داد. بی بی جان کور بود. مادرش می گفت از بس زجر کشیده و گربه کرده چشمش کور شده. پدر بزرگ دوتا هوو آورده بود سرش و بهش خرجی نمی داد. وقتی که پسرش کوچیک بود خان دایی خرجش را می داد و سرور خانم و بهتری خانم برای همین چشم دیدنش را نداشتند.

دوباره از آینه نگاهی به عقب ماشین انداخت. پسرش هنوز روی صندلی دراز کشیده بود و فکر می کرد. زن فکر کرد که تازگیها چقدر قد کشیده. دیگه اون پسر کوچولویی که دستش را می گرفت با خودش می برد تظاهرات نبود.

نگاهی به تابلو اتوبان انداخت. هنوز سه چهار خروجی دیگر مانده بود. این جاها چقدر برایش آشنا بود. آن وقتها که در «ولی» زندگی می کرد بارها و بارها این راه را آمده بود و رفته بود. همه خیابانهای این طرفها را مثل کف دست می شناخت.

توی ماشین ساکت ساکت بود. از گوشه چشم نگاهی به زن مسن انداخت. نگاهش هنوز جلو ماشین ولو بود. قیافه اش گرفته بود. هنوز داشت به تابستونها که با منوچ می رفتند مسافرت فکر می کرد.

ماشینها تند و تند از دو طرف ماشین زن رد می شدند و صدای رد شدن آنها تنها صدایی بود که به گوش می رسید.

دلش می خواست برود ایران اما نمی دانست چرا. این خواستن حالا برایش

بیشتر به صورت یک عادت درآمدی بود. مقاومتی بود در برابر فراموش کردن چیزهایی که داشت ریزه ریزه از آنها دور می شد. ضبط ماشین را روشن کرد. شجریان می خواند. پسر زیر لب شروع کرد به غرغر کردن.

نوامبر ۱۹۸۸ - لس آنجلس

## دست نیاز ما به سوی سخاوتمندی شما دراز است

برای آن که بتوانیم سه شماره در سال منتشر کنیم نیاز داریم هر سال ۱۵ هزار دلار اضافه بر آنچه از طریق فروش و آبونه مجله حاصل می شود جمع آوری کنیم. اگر قادر و مایل به کمک مالی به نیمه دیگر هستید، لطفاً فرم زیر را پر کرده، همراه با اولین پرداخت خود، برای ما بفرستید.

تعهد می کنم در سه سال آینده مالی:

۵۰۰  ۱۰۰۰  ۵۰۰۰

۱۰۰۰۰  ۵۰۰۰۰  ... دلار

به نیمه دیگر کمک کنم.

نام:

نشانی:

این تعهد هیچگونه اعتبار و الزام قانونی ندارد، تعهدی است عاطفی بین ما و شما.

نیمه دیگر در آمریکا بعنوان موسسه غیر انتفاعی به ثبت رسیده است. کمکهای مالی شما مشمول معافیت مالیاتی است.

این فرم را به نشانی زیر پس بفرستید:

Nimeye Digar

P.O.Box 1468

Cambridge, MA. 02238



## جمیلہ ندایی

### دوشنبہ

باز صبح زود از خواب بیدار شده‌ام. باز میل شدید و گنگی وجودم را اشباع کرده است؛ در را قفل می‌کنم. و بعد خوردن ۵۰ عدد اسپرین ۵۰۰، بیش از ۵ دقیقه وقتم را نخواهد گرفت، به اضافه شیر گاز— خوشبختانه آشپزخانه به اندازه کافی کوچک است. و خدا حافظ و حال مطبوع و رخوت آور. و من رها خواهم شد— با یاد تابش آفتاب از پشت برگها در پاییز و زمزمه باد. لرزش نامحسوس نور و نبودن؛ پیوستن. کسی در می‌زند و فقط اشتیاقم باقی می‌ماند و مرگ معشوق حقیقی ام می‌گریزد. قهوه‌ام را مزه می‌کنم و تصمیم به نوشتن می‌گیرم؛ برای کشتن یک رابطه. اتمام یک رابطه. و به خودم می‌گویم فریب رفتار پسندیده‌ای است که به اتمام می‌گویند. با ذهنیت انباشته شده از غیر واقعیتها، از قیدها و از تنهایی. نیافتن و هر بار قدم را سنگینتر و سخت‌تر برداشتن.

### سه شنبه

صبح خود را به بی‌خبری می‌زنم و این فریده را می‌اندازم به دهان بر خوردها، تا نشخواری برای فکر کردن داشته باشم و بگویم این صحنه را برای فیلم چگونه باید نوشت و چگونه تقطعش باید کرد، و پس از فیلمبرداری روی پرده چه خواهد کرد. و

## نیمة دیگر

روی میز تلویزین چگونه بریده خواهد شد و موقع نمایش چه تاثیری خواهد داشت؟  
موسیقی هم لازمست؛ سکوت، یا صدای زمینه.

پشت این میز سبز تیره در این روز تاریک نشسته ام، با انباری از روزنامه ها؛  
مطالبی از آدمهایی که می شناسم و نمی شناسم. این مطلب از بیژن است. صدایی  
می گوید و می گذرد و من به دنبال یافتن حقیقت، سه روز دیگر را دور می ریزم.  
(... بیژن نام تمام آدمهایی است که دوست داشته ام؛ پدرم که مرده بود، تمام  
کودکیم، مامان که به اندازه کافی نمی دیدمش، و بیژن که عاشقش بودم. و همه  
همکارها در گروه، و نام همه تماشاچیها وقتی بر صحنه بودم، و نام برادرم که همیشه  
از من دور بود، و پسرهای محل که مرا دوست داشتند، و همه همشاگردیها، و تو که  
معنای همه رایحه ها هستی و می گریزم از تکرار نامت، و در این شهر نام همه  
ایستگاههای مترو، و نام یک یک کوچه ها، و نام یک یک درختها.)

گوشی را بر می دارم و شماره را می گیرم. اشغال است. بار سوم؛

سلام، کجایی... جای به من زنگ نزدی. تو همیشه گم می شی، و از یاد میبری.

کی می بینمت؟

— کار می کنم. فقط

زدم.

— شباً؟ پس امشب موندی؟

— نه جایی که ایرونی

— پس اون کافه تو سن

— آره. من اسمش را

نشانی دقیق جایی را

— من با این آشفتگی.

— هر طور هستی خوبه.

شبها. راجع به اون مقاله یورش فرهنگی اتفاقاً چند دفعه زنگ

پارناس.

نباشه.

ژرمن. اسمش یادم نیست.

می دونم. نمی گم اما. اینجا همه دارن صدامو می شنون.

می دهد که خیلی خوب می شناسم. بعد می گویم:

بذار یه شب دیگه... بذار خودمو خوشگل کنم.

تا امشب شب

سه شبه شب

می برم تو مترو. به

توی کافه، رفقا

صدایم می کند. بوسه

— دورتر بنشینیم. اونا

(هر قدر دیرتر می نو

فریده می گویم فکر نکند. فکر نکن، برو.

ی زن آن ته نشسته اند. زنهای دست اندر کار فرهنگ. از پشت

ی دوستانه.

ایرونی ین. می شناسمشون.

بسم قضایا گم تر می شود. و درد و گرفتگی اش نمی دانم چرا

نمی رود. نفسم تنگ است و دلم تنگ. دست چپم سرد و بی حس، و درد از سینه ام می پیچد به شانه چپ و تمام راستای دستم و انگشتهایم، حسی مرده دارد؛ همچون خاک سرد.

~~در کافه... در خیابان... در دست... در دلباره... در آینه... در کور...~~

توانی خودت و بقیه را خوب ببینی. و پنجره‌های خیابان را هم می بینی. و میدان جلوی رو کلیسای زیبای سن ژرمن، و ساعت کلیسا، رخت می کشد. صندلیها چوبی و قهوه‌ای تیره، می نشینیم. چای با لیمو و قهوه و صحبت از

یادم نبود مقاله‌ای که راجع به یورش داشت. باید دوباره می خواندم تا ازش پیرس پیش توی صورتت نبود. و من دوباره همان فریده ریزم که چه می شود؟ چه فکر می کنی؟

دستم را زیر چانه ام گذاشته بودم و او از هم از این که من بفهمم، یا چیزی را بگویم که پرسیدم.

وقت رفتن بود و او نامطمئن از این که بماند خورده‌ای؟ و منتظر جواب نمی شد. پریشان و نا صحبت سیاست را رها کرد و گفت مرا به منفک بمانم. و منتظر نگاه من نمی شد و دیگران نگاه می کرد.

در حین صحبت، زیر سیگاری را انداخت و بماند، خودش با دست خورده‌های شیشه را جمع ببری و او گفت نه.

رفت به کسی تلفن کند. وقتی آمد، افتادیم به طرف پله‌های مترو. و او دایم نامطمئن بود؟ مگه راهمون یکی نیست؟

شروع کردیم به قدم زدن. سرد بود و من سالها یا روزها و یا فقط چند روز، نمی دانم، که

با پشت دری کتان توری سفید، که بیت خالی است، و طرف چپ کافه که مردن و رفتن وقت را هر لحظه به با نشستگاهی از مخمل سرخ. اوضاع.

فرهنگی خوانده بودم، چه اشکالاتی هم چرا. می گوید: این غم، دو سال پرسان، که سوالهایم را بر سرش می

فرضیه‌ها می گفت، و گاهی مردد من از قبل می دانسته‌ام. و من باز می

انم، سوال می کرد عجله داری؟ شام امید بود مثل من.

صحبتهای دیگری می کشی که از تو به حرف ادامه می داد و از توی آینه به

و شکست. بی آنکه منتظر پیشخدمت کرد و من ده بار گفتم دستت را می

گفت چرا چای نمی خوری؟ بعد راه من بود و می پرسید: مگه با من نمی

سرما زده و گیج و خسته. ماهها بود یا من توی خیابان قدم نزده بودم.



## سه شنبه شب دیر

توی سرما راه رفتیم. در یک ساندویچ فروشی آب پرتقال خوردم، و اوقه‌وه و ساندویچ خورد. نمی دانم چرا آنقدر عصبی بود. توی کوچه پس کوچه های سن ژرمن، دوباره به دنبال آن میدان می گشتم. که هر که با من از آنجا بگذرد، می کشانمش به آن میدان، و در این میدان، با این تیر چراغ، چه صحنه ای می شود داشت برای فیلمبرداری، یا یک نمایش سه نفره با داستانی عاشقانه، استریندبرگ یا ایبسن، و تعداد کمی تماشاچی از پنجره ها، یا نه، رهگذران. وزن نمایشنامه لباس بلند ارغوانی پوشیده باشد با گردنی کشیده، و مردها لباس خاکستری، و نمایش نیمه شب اجرا شود یا دم صبح.

(این فکرها همیشه در من از سرم به رگهایم می رود و برمی گردد، و من به صدای بلند فقط از زیبایی میدان حرف می زنم. آن کس که بار اول در نیمه شبی در تابستان این میدان را به من نشان داد و رفت ایران که کشته شود، حالا مرده.)

دایم عجله داشت. نمی ایستاد. می چرخید و می گفت دلت می خواست توی یکی از این ساختمانهای سفید خونه داشتی؟ من گفتم اینم فکری به. پیچیدیم به کوچه های دیگر و یک کافه. دعوتم کرد به کنیاک. کافه ای مثلاً پاتوق روشنفکرها. با نقاشیهایی به دیوار و میز و صندلی چوبی، آن طور که من دوست دارم.

پشت میز کوچکی وسط کافه می نشینیم. کافه شلوغ است. کنیاک می آید و او نگاهش به دنبال دختری می رود. می گوید: از لباس پوشیدن زنهای پاریس خوشم می آید. می گویم: می خوام ببینم سلیقه ات چه جوریه؟ می گوید: سلیقه م جلوم نشسته. و دستهایم را می گیرد. مؤدبانه دستهایم را می کشم. یادم می افتد کلید خانه را ندارم.

حالا حرفهای سیاسی کنار می رفت و از زنهای قاجار حرف می زدیم که او می پسندید و دو نکته را از همان سال پیش که در مهمانی همدیگر را دیده بودیم، یا شاید در همین تابستان، باید توضیح می دادم و هیچ یک از دو نکته یادم نبود، و یا حوصله دامتانسرایبی نداشتم.

دیر بود. سردم بود و فردا صبح زود باید بیدار می شدم و باید می رفتم سر کار فریده عزیز و بیچاره و سرگردان من.

دوباره توی کوچه های سرد، از بیکاری و غربت حرف می زدیم و دستم را که می گرفت می کشیدم و همه یادها را دور می ریختم. توی مترو که از روی نقشه راه

را پیدا می کردم، نقشه را با بدنش می پوشاند و فریده لبخند می زد و آشوب درون و چرا که نه؟ یا چرا که آره؟ آدم به هر خوش آمدی نمی گوید آره و به هر خوش آمدی نمی گوید نه. و اصلاً حوصله ام از این پاریس لعنتی سر رفته. در واقع از این زندگی توی لحظه ها.

از فلورانس حرف زدیم. گفت، اگه بیای با هم می ریم. تنها حوصله ندارم. و اگر آمده بودی برلین، می رفتیم فستیوال فیلم. تنها حوصله ندارم. گفتم شاید برم کان برای چند روز فیلم دیدن. تعریف کرد که چه راههایی برای ارزان تمام شدن وجود دارد.

(در دلم گفتم چطور یک مرد حوصله می کند با من به سفری برود که در روز پنج فیلم خواهم دید و بقیه اوقات هم راجع به آنها حرف خواهم زد. و اصلاً چه کسی حوصله مرا دارد؟)

مسیر مترو همان بود که همیشه می آمدم و همان صندلی که همیشه می نشستم. حالا دستم را می گرفت و گونه ام را می بوسید. فریده خودش را نمی دزدید و در دل آهسته می گفت چرا که نه؟ قرار فردا را می گذاشتم، قرار جلسه درباره ادبیات شرق. و شوخی و قصه های هزار و یکشب. و در ذهنش می دانم مرا با همه مردهایی که می شناختم به رختخواب می برد. (مگر رفتن یا نرفتن به رختخواب چه چیزی را عوض می کند؟ اصلاً مرز هرزگی کجاست؟ چرا یک مرد انتخابهای متعدد دارد، و یک زن، به سومی که برسد می شود هرزه؟ و چرا این چراها دست از سرم نمی کشد؟)

سه شبه شب دیرتر

در ایستگاهی که باید پیاده می شدیم، به سادگی فقط دستهایم را فشرد و گفت خواهش می کنم نرو. و من لرزان و متزلزل، مثل بار اول دیدار ماندم، و تردید و تنهایی و دانستن این که لحظه پیوستن به کوتاهی به هم زدن پلک است و توهن بار می دانی و رنج حمل این غم را می پذیری.

صورتتم را در میان دستهایم گرفت. از خورشید و گرما حرف می زد و من نگاهم را می دزدیدم، و راه خانه را نشانم می داد. انگار به راهی همیشگی می روم و برای همیشه. در هر قدمی هزار بار می خواستم برگردم و با خود عهد کرده بودم که از عاشقی نگویم. و خانه مثل گورستان سرد بود. همه چراغها را روشن کرد و من یک یک همه چیز و همه جا را نگاه می کردم. و کتابها، خیلی از کتابهایی که می

خواستم، آنجا بود. و آن کتاب لیلیان هلمن، که گشته بودم و پیدا نکرده بودم. گفت هرچه گم کرده‌ای، امشب اینجامست.

تلفن زنگ می زند. من به حمام می روم زیر آب گرم، و بعد کیمونوی مردانه اش را می پوشم. عینکم را می زنم به خواندن مقاله هایی که تمام شب صحبتش بود. تلفن دایم زنگ می زند.

شانه هایم را می گیرد و همه سرما و یادهای فراموش شده. و آوای سرد پری زنگنه از دوبیتی های محلی شیرازی. برای این صحنه ترجیح می دهم از رنگ سفید استفاده کنم و دختری با موهای بلند و چشمان درشت سیاه. و مرد با دندانهای سفید زیبا. و موسیقی دوتار، صدای همه کودکیم، صدای همه گمشده‌ها، صدای چشمه‌ها و باغ، صدای دوست داشتن.

از سرما نمی توانم بخوابم. فقط به فکریک تا کسی هستم که مرا به خانه برساند. انتظار صبح و تماشای رفتار شوهرمهربان هم حکایتی است.

صبح آهسته می رسد و من آهسته می گریزم. به صدای در صدایم می کند. بوسه خداحافظی و قرار تلفن ساعت یازده.

### چهارشنبه صبح

ساعت یازده زنگ می زنم. سنجاقهایم جا مانده... و مقداری حرفهای عاشقانه. چرا فریب را نمی پذیری فریده عزیز. فریده سی و سه ساله ام. تماشای باغ به اندازه همان زمان بودن در باغ باید لذت بدهد. قرصهای اعصاب را دو برابر کن و فراموش کن که باغ رو یاست و خواستن رو یاست. و گل سرخ به محض لمس شدن، پر پر می شود. و تو تنهایی عزیز دل من، تنها. و هیچکس یارای چند قدم همراهی با تو را ندارد، مگر آنکه به راه او رفته باشی.

### چهارشنبه عصر

سر قرار دیر می رسم. تنها هم نیستم. نسرین با من است. تمام راه و در جلسه حرف نمی زنیم و بعد از جلسه گرفتار است. فریده پریشان.

با نسرین به رستوران می رویم. من پریشان و متحیرم. فریب را هنوز نمی پذیرم و در خودم، فقط در خودم، به جستجوی خطا هستم. نسرین رهایم نمی کند. می رویم سوپرمارکت عرق سیب می خریم. بعد با نسرین به اتاق کوچکش می رویم و موسیقی گوش می کنیم. از پریشانی ام می گویم. به این رابطه تشویق می

کند. و مزه سیب و حرفهای نسرین و یاد عاشقی دیرین. حرفی از اشتیاقم به مرگ نمی زنم.

فردا صبح باز قرار تلفن دارم. این رفتار و این رابطه چقدر با من بیگانه است. چرا مثل بچه ها این همه گیج شده ام. آخر شب نسرین مرا به مترو می رساند. فقط دوست با آدم می ماند.

## پنجشنبه

صبح قبل از خروج از خانه به او تلفن می زنم. می گوید بهش زنگ بزنم. می گویم توبه من زنگ بزن و شب یک ساعتی با تلفن حرف می زنیم. حرفهای دوستانه و گله از حماقتها و بیسوادیها و سودجوییها و قرار میهمانی شنبه.

## جمعه

صبح از اداره زنگ می زنم و ساعت قرار شنبه را دیرتر می اندازم.

## شنبه

باز هم دیرتر از ساعت مقرر به خانه می رسم. نمی دانم زنگ زده یا نه. و من منتظر و پریشان و عصبی هستم. و همه مسایل دیگر را برای این پریشانی بهانه کرده ام.

ساعت چهار و نیم زنگ می زند و قرار برای ساعت هشت و نیم می گذارد. ساعت هشت و نیم منتظرم ایستاده، و من حرفی از پریشانی نمی زنم. به انگلیسی می پرسد مناسبت اینهمه شیکی چیست؟ گونه اش را می بوسم و در کوچه های اطراف تئاتر، به دنبال خانه لوئیس گیج می خوریم.

## شنبه شب: خانه لوئیس

در یک اتاق کوچک، فارغ التحصیلان فرانسوی زبان جمع آمده اند. از آن شبهایی است که من کلید را زده ام. یعنی اصلاً قرار نیست هیچ چیز را بفهمم و شروع به شرابخواری می کنم. استادی سر می رسد و صحبت از داستان کودتای اسپانیا و داستانهای فرانسوی. در ذهنم به دنبال معانی می گردم و گرم می شوم. و شروع به چرا چرا کردن از خودم می کنم. می خندم. سعی می کنم مودب باشم. حوصله هیچ کس را ندارم. کریستین دیر می آید. نمی دانم چطوری نگاهش کرده ام

که فقط به من می گوید شب به خیر.

از آن سوی میز می پرسد او را می شناسی. سرم را زیر می اندازم. اتاق کوچکی است با میزی کوچک و صندلیهای چوبی، و برای نشستن جا تنگ است.

سوالها را با بله و نه جواب می گویم. چرا نمی رویم؟

پایان شام و پنیر... عده ای می روند و ما به یک میهمانی دیگر می رویم. سر میز کلادیو آدرس خانه ام را پرسیده و گفته مرا می رساند. برایم مهم نیست با چه کسی بروم. تاکسی و خانه و یک شب احمقانه دیگر برای دور ریختن. گیج و مستم. به یک پارتی می رویم. در اتاقی کوچک. پر از آدم و موسیقی بلند و گند. در راه از زن شرقی و مرد شرقی حرف زده ایم. می گوید من حسود نیستم. می گویم من آدم آویزانی نیستم. خواستن و نخواستنم جزو مصائب خود من است. یاد آهنگ آخر بار بار استرایسند هستم و اینکه آیا به ایران رسیده؟ آیا توشنیده ای که چقدر قشنگ است؟

همه حرفهایم را به خواستن می گیرد و من هم رهایش می کنم به تصورات خودش. فریده را هم به تصورات خودش رها می کنم.

همه با هم می رقصند. من با همه و با خودم. مهم نیست کی با کی. ترجیح می دهم هیچکس نباشد. رقص مثل یک حرکت است بر صحنه. خط ارتباطی را از همه می گذرانم. بیژن نفسش تنگ است و رقص دوست ندارد و نمی داند از چه می گریزد. شاید از پیوستگی با من.

رقص بعدی با کلادیو. کنار گوشم زمزمه می کند و تمایل به دیدار دوباره و به فرانسه می پرسد می فهمی. با لبخند می گویم بله. می روم سراغ بیژن که برویم.

(الکس، جوان و خوش فیافه، در قسمت یونانی زبان رادیویی. بی. سی کار می کند. فریده روی زمین نشسته. دستهایش را بر زانوان بیژن حلقه کرده. اتاق بسیار شلوغ است و رفت و آمد زیاد. بیژن و الکس از اوضاع سیاسی روز حرف می زنند. الکس شماره تلفن و آدرس به بیژن می دهد که در لندن همدیگر را ببینند.)

فریده گیج و ناامید در فکر فرو رفته است...

کلادیو مرا به رقص دعوت می کند. گوشم را می بوسد و می گوید کریستین مواظب من است. به زنم گزارش می دهد. میشه بعداً بهت زنگ بزنم.

بسیار بلند قد است و برای حرف زدن با من باید خم شود. خنده شدیدی مرا گرفته. چرا نمی توانم قهقهه بزنم؟ با لبخند می گویم حتماً. می پرسد فرانسه مرا می فهمی؟ می گویم بله. به ذهنم آن مثال رایج می آید که یک مرد فرانسوی برای

تمرین زبان خیلی خوبست.

و من چقدر بی حوصله‌ام.

(آهنگ تمام نشده که ال‌کس سر می‌رسد. رقص را ادامه می‌دهم. هر کس می‌رسید فرقی نمی‌کرد. در واقع من با خودم در حال رقص هستم. ال‌کس مرا به لندن دعوت می‌کند. نمی‌توانم نخندم. می‌گویم حتماً خواهم آمد. می‌خواهد نشانی و شماره تلفن بدهد. می‌گویم از بیژن خواهم گرفت.)

تمام این رقص، تمام رقص قبلی و تمام رقص قبلتر که یک آهنگ آهسته را با کلا دیو رقصیده بودم، بیژن از کنار پنجره مرا پاییده بود. و تا نگاهش کرده بودم، نگاهش را دزدیده بود. انگار که هیچ فرقی نمی‌کند. در واقع فرقی نمی‌کند. با هیاهو پایین می‌رویم. باید با ماشین کلا دیو برویم. برای شام نمی‌دانم به چه زبانی از لوئیس تشکر کنم؛ به انگلیسی یا به فرانسه؟ شاید هم به یونانی؟

### شنبه شب: در ماشین

بیژن و من و کریستین عقب ماشین نشسته‌ایم. دختری که احتمالاً نامش کاترین است جلونشسته و کلا دیو ماشین می‌راند.

انگشتم را به بند ساعتش حلقه می‌کنم، می‌گوید پاره می‌شود، از این که بگویم خوشم، خوشم می‌آید. بیژن همه را به حساب خودش می‌گذارد. من نمی‌توانستم بخندم. به خودم می‌گفتم چرا که نه؟ بیچاره کلا دیو، پشت رل، تمام حواسش از آینه به من است که سرم را به شانه بیژن تکیه داده‌ام و به فارسی حرف می‌زنم. بحث بر سردرگیری و عدم درگیری است. آن شب سه شنبه گویا گفته بودم چهار سال است تصمیم گرفته‌ام درگیر نشوم. و او امشب هر اشاره‌ای مرا به هر چیزی، نشانه درگیری می‌داند. می‌گوید تو چقدر شرقی هستی. و یک لغت فرنگی. که می‌پرسم یعنی چه؟ می‌گوید خجول. جواب می‌دهم رفتاری و قیحانه‌تر از این سراغ ندارم؛ اینقدر صریح و رها.

اول کریستین را می‌رسانیم. کلا دیو بیچاره فکر می‌کند من آخرین نفر خواهم بود و قرار را خواهد گرفت. به خانه بیژن که می‌رسیم، پیاده می‌شود. خدا حافظی گرمی با همه می‌کند. من در صندلی فرو رفته‌ام و سرم را به پشتی تکیه داده‌ام. به فرانسه از من می‌پرسد تو پیاده نمی‌شوی؟

کلا دیو زود جواب می‌دهد زحمتی ندارد. نزدیک خانه من است می‌رسانمش. قبل از تمام شدن جمله‌اش، در را باز می‌کنم و می‌گویم خدا حافظ.



آشپزخانه با یک پیمانۀ مسی چای خشک داخل قوری می ریزم. سماور حال و حس ایران را دارد. بعد جدی به خواندن مقاله ادامه می دهم.

باز زنگ تلفن، تکسان نمسی خورم. در آشپزخانه را می بندم. از راهرو صدای نامفهومی می آید. گوش نمی دهم. چند لحظه بعد می آید، برایم فنجان می گذارد و راجع به مقاله سؤال می کند.

می گویم: به اعتقاد من، این نوشته یک زن نیست.

— آره، زنها، میدونی... حرفش را می خورد.

— چای نمی خوری؟

— نه همیشه قهوه.

— دوست داری توی رختخواب چای بخوری؟

— این یک رسم بورژوازی است.

— بهر حال.

سکوت. بعد:

— ساعت یازده یک نفر برای دیدن خانه می آید.

— ناراحت نمسی شی من برم. ظهر قرار دارم. عصر هم همینطور. شب هم می رم  
تئاتر.

— هر طور راحتی... بهت خیلی بد گذشت. با من بهت بد می گذره. من گرفتار  
مسائل ایرونی. می فهمی که.

— آره، خیلی هم خوش گذشت. منونمی شناسی. من رودرواسی ندارم. هر چه  
"بمنه می گم، بختی. با خوبتم خوش می گذره."

— انگشترت یادت نره. روی میزه

— گرامشی رو می شه ببرم؟

— آره حتماً.

توی راهرو خدا حافظی باید کرد. و فریده نمی داند که دخترهای یکشنبه چطوری  
می گویند خدا حافظ.

در آستانه در می ایستد تا بروم. میان راهرو سعی می کند بفلم کند. خودم را می  
دزدم. گونه ام را می بوسد.

می گویم: اشکال از مننه. دیگه یادم نیست با یک مرد چه جور می باید رفتار  
کرد.

می گوید زنگ خواهد زد.



می ایستد تا آسانسور بیاید. چقدر به رفتن عجله دارد. چقدر به فریب دادن خودم اصرار دارم.

از خیابان که رد می شوم، یادم می افتد انگشترم مانده. بدو بر می گردم. زنگ می زنم. انگشتر را بر می دارم. می گوید گرامشی هم جا مانده بود. کتاب را می قاپم. می گوید سنجاقهایت را برداشتی؟ می گویم پیدا نکردم. دیرم شده، مهم نیست.

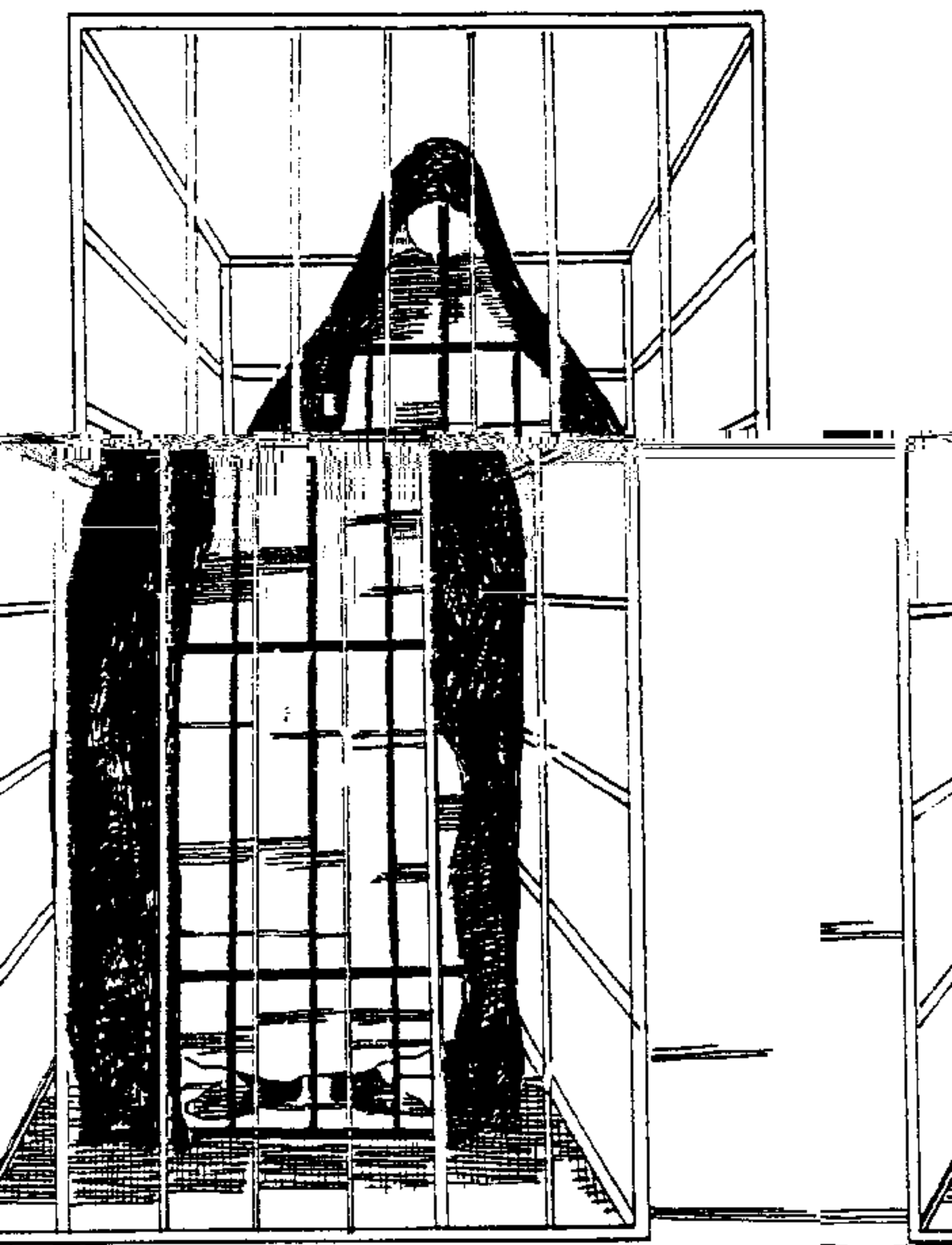
چنان سریع که به من نمی رسد. قبل از آن که نزدیکم برسد، با یک بوسه در هوا، در را به هم می کوبم و خداحافظ. فریده با این فریب شیرین خداحافظی می کند، و گنجی خانه و بی حوصلگی و بهم زدن تمام قرارهای بعد از ظهر، و شب، و پایان شب و یکشنبه صبح.

تمام یکشنبه سرد و گرفته و سرگشته است.

### دوشنبه صبح

میل شدید به مردن. فریده ضعیف و بیچاره. مرگ هم از تومی گریزد. و دوباره روزهای تاریک و نفهمیدن این که من نسویم یا فریده؟ و یکشنبه بعد از آلمان زنگ می زند که من نیستم و فقط نامش را می گوید. چرا؟ پایان. وقتی می نویسم پایان، کسی در کتابخانه عطسه می کند.





۴  
Haid

۵  
Aug 8

# پائیز

روح رنگین پائیز را  
بیرحمی کاجهای دلمرده  
درو کرده است

و سر پنجه های حناش را،  
که گاه و بیگاه  
جدول خموده پیاده روسیمانی را چنگ می زند،  
هجوم ناپیدای باد  
می روبند.

تنهایی من  
کتاب علوم کلاس سوم را،  
که پر از کبودی برگهای چنار  
و نارنجی غریب برگهای خرمالو بود،  
از یاد برده است

در هیاهوی رنگها، اما  
شیار انگشتان مادرم هنوز  
از انارهای دانه کرده

سیاه است  
و عطر گلپر  
با بوی آشنای عطر نفسه‌هاش  
آمیخته.

و سالهاست که  
محبتش بر گستره شفاف  
دانه های انار  
گل کرده است.

تنهایی من از یاد برده است  
گنجشکان پرگورا  
که حوصله خورشید  
به بیگانه سر می بردند  
و شب می آمد  
که ما را  
مثل بقچه های پُر گره خورده  
دور و بر علاء الدینی  
که با تلاش نفس های مادر  
آبی می سوخت  
بنگرد.

شب می آمد  
بلند و کشیده  
و من  
در تردید میان چهار و پنج گلبرگهای بنفشه  
مانده بودم

و دلشوره اینکه  
کدام آوند شیرۀ خام می برد؟

شب می آمد به تماشای  
حبابه‌های شلوغ روی حوض  
که بر سطح صبور آب  
ورم کرده بودند  
و خواهرم

که همیشه «اهورمزدا» و «بین المللی» را غلط می نوشت،  
و الهه خواب مخمل های صورتی بود  
در حضار حجره های تاریک بازار،  
و گلبرگ صورتش  
بندی هجوم عطر افیونی ذره هائی  
که در ستون های نور  
شناور بودند!

و برادرم که  
همه عشقش  
لشکر کشی با «کلاس سومی ها» بود

و شبهای پائیز  
بی آنکه مشقهای درشتش را  
روی چراغ گردسوز بسوزاند  
به مرور رؤیای عظیم رزمش می نشست.

و همیشه خدا

در آغاز رزم  
یقه پیراهنش را دشمنان می دریدند.

انگار  
سهمگینی و صلابت عزمش را  
وقتی خوب می دیدی  
که صلاة ظهر  
به جرم نابخشودنی تاخت زدن علم با حماسه  
از پدرم کتک می خورد.

تنهائی من  
از یاد برده است  
که در داغترین شب تابستان  
بی آنکه آفتاب بداند  
به خوشه های سرب  
میهمانش کردند.

تنهائی من  
وزش خنک پائیز را  
در توده عظیم برگهای رنگین  
که فرش سنگفرشهای دلگیر مدرسه ام بود  
از یاد برده است  
و هیچ به یادم نمانده است  
که

آن چه درختی بود  
که برگهایش یکدست زرد می شد!  
و بی هیچ دلواپسی

پشت پنجره کوچک اتاق من  
می ایستاد!  
به تماشای

باد خنکی که از جانب خوارزم وزان بود.

زهره طاهری

برکلی — پائیز ۱۳۶۶

## آماس

می آورندش!

به تخت خاک، روان

و شبلیان، همه گل در کف

— به تکفیرش ایستاده —

گذرگاه غسلخانه را بسته اند

\*\*\*

نگاهش کنید!

مجدوب عشق را

که رهرو خاک است.

\*\*\*

خشم و غرور کینه و نفرت،

بی آنکه در هجا بنشینند،

در کفشهای من

در زیر چادرم

— این پیله سیاه بی روزن —

و در شیار خونین گلوگاهم

خود را به آستانه غسلخانه

برده است

\*\*\*

می آورندش!

با زخم زمین بر نوک انگشتان،



خونابه های مرده  
 بر گونه ها،  
 و باریکه راه عبور سرب  
 بر حفرة عظیم قلبش  
 خالی کنون ز عشق و غم «خلق»!!

\*\*\*

در حلق من  
 خانه بغض و یران است.

\*\*\*

تطهیر کرده اند تنش را  
 به بوی خون  
 و موهایش را به بوی خاک  
 و ساقهایش را که هنوز زنده اند،  
 پدرم با سدر می شوید.  
 و منی خواتند!  
 به وزن عشق که می رسد  
 سنگین می سراید.

\*\*\*

بسان صدای ریزش آب  
 مرگ بر تنش عبور می کند،  
 و همانند روسپیان کار کشته  
 «زندگی» از روشنای دریچه غسلخانه  
 سرک می کشد.  
 تنش را به بوی کافور  
 می آلاینند

به مویه

گیسوهایشان را می خراشند.

هلله کنید!

می برندش!

و «زندگی» زیر خمیر سدر

ورم کرده است.

زهرا طاهری

(تقدیم به مادرم و همهٔ مادران وطنم که در جوانی پیر می شوند.)

بسیار مانده بود،

تا بر کرانهٔ این شب

— این شب شرقی —

برفی چنین ببارد.

بسیار مانده بود،

تا این ستاره‌ها را

— این توأمان زمینی —

اینسان، غبار بپوشاند.

بسیار مانده بود،

تا این خطوط مورب

بر گرد چشم و دهانت

آیات رنجهای نهانت را

در چشمهای آینه

فریاد سر کند.

\*\*\*

آه، ای ستارهٔ پرپر

من دشتهای سوخته را

دیدم

وقتی که آن سرود قدیمی  
بر شاخه لبان تو

پرپر شد

آه، آن سرود تلخ قدیمی  
آه، آن سرود کهنه غمگین  
«... از ما گذشته دیگر...»

نسرین - هامبورگ، پائیز ۱۳۶۷

## چون کوهساران

چه کسی می تواند اقیانوس را به عقب راند  
چرا که دوباره همراه با امواج باز خواهد گشت  
و یا باد را از وزیدن باز دارد  
و اندیشه را از رشد کردن

کسی شاید بتواند صدای مرا از خواندن باز دارد  
اما «خواندن» همچنان خواهد ماند

چگونه می توان «روح» را کشت  
چرا که چون کوهساران  
کهنسال است و پر قدرت  
و همچنان خواهد ماند

چه کسی می تواند یک «زن» را از حس کردن باز دارد

چرا که او باید چون خورشید طلوع کند

کسی شاید بتواند کلمات مرا تغییر دهد  
اما «حقیقت» همچنان خواهد ماند

چگونه می توان «روح» را کشت  
چرا که چون کوهساران  
کهنسال است و پر قدرت  
و همچنان خواهد ماند

شعر از: نائومی لیتل بر

ترجمه: محمد مبینوش، مزارعی

ای اشتراک در کلیه کشورها چک یا حواله بانکی به دلار آمریکایی به نشانی  
بر ارسال شود:

NIMEYE DIGAR

P.O.Box 1468

Cambridge, MA 02238 U.S.A.

بهای تک شماره: ۶ دلار آمریکا

اشتراک چهار شماره: فردی: ۲۴ دلار آمریکا

مؤسسات: ۴۸ دلار آمریکا

فرم اشتراک:

نام:

نشانی:

اشتراک مرا از شماره ..... شروع کنید.

مبلغ ..... علاوه بر بهای اشتراک جهت کمک به نشریه ضمیمه است.

# « در حضر » مشکلات « به سینه اول شخص مفرد »

فرشته داوران

در حضر، مهشید امیرشاهی،  
چاپ کوشینگ، مالوی، ۱۹۸۷.

در بهمن ماه سال ۱۳۵۷، پس از ورود آیت الله خمینی و استقبال عظیم مردم و قبل از سقوط کابینه دکتر بختیار، در همان ده روزی که در جمهوری اسلامی ایران به دهه فجر مشهور است، مهشید امیرشاهی مقاله‌ای در روزنامه آیندگان نوشت که گویای شہامت اخلاقی و استقلال رای نویسنده اش بود. بدون وارد شدن در محتوای مقاله و چند و چون آن، دفاع از شاپور بختیار در روزهایی که افول دولت او اظهر من الشمس می نمود، نشانه‌ای از شجاعت سیاسی، عدم دنباله روی امیرشاهی از جو موجود و در عین حال اعتقاد عمیق به اصول دموکراسی و آزادیخواهی بود که نویسنده را متقاعد می کرد که حتی برخلاف عظیمترین موجهای تاریخ هم می توان دست و پای زد. گذشته از این که این مقاله چه تاثیری بر روند ماجراها گذاشت یا نگذاشت، همین نفس برعکس جریان شنا کردن، جذابیت و اهمیتی یگانه در آن روزهایی داشت که آب دیگر نه جویباری، که سیلی بود. در عین حال برای کسانی که مهشید امیرشاهی را می شناختند و با آثار و ترجمه هایش آشنا بودند و او را نویسنده‌ای می دانستند که کنجکاوی و علاقه اش بیشتر متوجه دنیای خصوصی خود

است تا مثلاً تاثیر ترمودینامیک بر اصول ماتریالیسم دیالکتیک، و از عدم وابستگی او به بینشهای سیاسی مکتبی و گروههای زیرزمینی خبر داشتند، این انتخاب غیر مترقبه زمان و مکان، برای عرض اندام در میدان لیبرالیسم که بیشتر سرمداراناش خالی رها کرده بودند، شیرینی و گرمای خاصی داشت.

هفت هشت سال پس از آن روزها، این حادثه همراه با دهها حادثه بزرگ و کوچک دیگر موضوع رمان امیرشاهی است که چهارده ماه آخر اقامت وی در ایران را دربرمی گیرد. این ماهها که آغازشان مصادف با واقعه میدان ژاله و انجامشان همزمان با «تسخیر» سفارت امریکا در ایران است، از سرنوشت سازترین ماههای عمر هریک از ماونیز تاریخ شصت هفتادسال اخیر مملکت ماست. در این چهارده ماه ملت ما هزار جزر و مد سیاسی، هزار حزب و گروه و دسته و هزار ماجرای تلخ و شیرین به

خود می بیند. و تاریخ به اندازه بد سرخس که تلخی هم تاریخ آن -  
تحلیلی برای یکی بتراشد، داده های جدید تأملات قدیم را که  
اعتبار می انداخت. نه تنها مردم عادی که رجل سیاسی هر  
کنده شده و به این سو و آن سو کشیده می شدند.

اکنون، چندین سال پس از آن روزها، کم کم زمان به  
عبرت گرفتن فرارسیده است. بسیاری از ایرانیان و منجمله رو  
پرسند که چه بر ما گذشت و چرا و این همه چه معنایی داشت.  
کشور راجع به انقلاب ایران نوشته شده و نیز بررسی ها و مقالات  
کدام به نوبه خود زمینه هایی را مورد مطالعه قرار داده اند.  
تحلیل های سیاسی، مسأله انقلاب ایران را از زوایای صورتی  
تشریح کرده اند، اما جای کتبی که مشخصات قومی و تاریخی  
ما را بررسی کرده، علل رشد و نمو چنین پدیده ای را از درون  
میان خالی است.

این خلأ را نه تنها آثار متفکرین و اندیشمندان سیاسی  
هنری و به خصوص رمان می بایست و می تواند پر کند  
و ردزورث تعریفش می کند، «بازآفرینی هیجانانگیز در زمان آن  
پس از آن که بسیاری از هیجانانگیز فروکش کرده و بعضی از  
فراغت نسبی دست یافته اند، بنظر می رسد که رمان هم  
کوندرا به «آنچه تنها رمان می تواند کشف کند، یعنی هستی اند  
بر تاریکی ها بتاباند.

سینه جلوه می داد و از

م با این گردباد از جا

خود آمدن و فهمیدن و

شنفکران، از خود می

کتبی که در خارج از

ات، اینجا و آنجا، هر

خاطرات دولتمردان و

ن و ظاهری بررسی و

ن و فرهنگی و مذهبی

و عمق بیابند، در این

و اجتماعی، که آثار

اگر هنر، آن طور که

رامش»<sup>۱</sup> باشد، اکنون

هنرمندان به آرامش و

بتواند به ادعای براخ و

سان»<sup>۲</sup> پردازد و نوری

در سخنرانی اول آوریل ۱۹۸۹ خود در برکلی، مهشید امیرشاهی گفت که در واقع از نوشتن «در حضر» چنین معنا و مقصودی را در نظر داشته است: «هدفم این است که خاطرة حوادثی را که بر وطنم گذشت، برای نسلهای آینده در قالب قصه زنده نگهدارم.» و نیز «خواستهام حوادثی را که در ایران گذشت، با دید خودم و ابعادش بنویسم.» خانم امیرشاهی گفته‌ای را نقل کرد که متأسفانه مأخذش در یادم نمانده است ولی چون عبارت مشهوری است، دیگر به ضرب المثل می ماند: «قومی که حافظه تاریخی ندارد به تکرار اشتباهات گذشته محکوم است» و در این میان از تولستوی و نویسنده تاریخی دیگری نام برد.<sup>۲</sup>

دو نقل قول اول و آخر کتاب، یکی از شکسپیر که: «من اینجا بیگانه‌ام، این فرازهای بلند و سرکش و نشیبهای خشن ناهموار، سنگی را فرسنگی می نماید و پا را از رفتن باز می دارد.» و دیگری از ای. ای. هوسمن که: «در این دنیایی که من نساخته‌ام، بیگانه‌ای هستم و می ترسم.» به خواننده نوید در دست گرفتن رمانی را می دهد که می خواهد از عهده این غور در هستی انسان برآید. با این دو نقل قول به نظر می رسد که نویسنده با بزرگترین ناقدین و رمان نویسها، از لوکاکچ جوان تا گلدمن و کوندرا و فونتوس، در این عقیده متفق القول است که رمان شکل هنری خاص بیان همین جستجوی انسان گم گشته سرگردان معاصر در جهانی است که به لحاظ تعدد و تضاد باورها و آراء و افکار و مراجع، ستون و محور خود را از دست داده و «بیگانه» و غیر قابل اتکاء می نماید.

اما متأسفانه خوش بینی خواننده چنان دوامی نمی آورد. در پیشگفتار دو صفحه ای کتاب، بی هیچ مقدمه ای نویسنده قطعنامه سیاسی خود را صادر کرده و با نوشتن این که «انقلاب از هر جنگی کثیفر است، از هر حادثه ای خود کامه آفرین تر، از هر فاجعه ای خونبارتر. کلمه انقلاب می کشد، میلیونها بخاطرش مرده اند. انقلاب جز خفقان ره آوردی ندارد» آنچه را که توقع می رفت در طول کتاب بشکافد و بشناسد و بشناساند، بی همه اینها و از پیش، قضاوت و محکوم می کند و بعد در این محاکمه بی شاهد و بی هیأت منصفه، با چرخش قلمی سند برائت خود و گناهکاری دیگران را به امضاء می رساند: «من این مردم را نمی شناسم. مردمی که در چشمهایشان بجای حیای آشنا، بی شرمی بیگانه جا دارد.» و بر تنهایی و معصومیت خود در میان خیل حمقا و گناهکاران دل می سوزاند: «... فقط منم که شبم در بیداری می گذرد و روزم در کابوس؟ منم تنها که در دیارم غریبم؟ و در میان یاران غیر؟ تنها زندق منم در مجلس زاهدان؟ تنها اسیر در جمع آزادان، تنها ایرانی

در محفل مسلمانان، مخالف انقلاب بین انقلاب زدگان؟ تنها منم؟» بنابراین از همان ابتدا می فهمیم که نه با «انسان سرگردان» که با انسان کاملی سر و کار داریم که نه به «جستجو» نیازمند است چرا که از قبل یافته است و نه مشکل تفاهم دارد چرا که می داند و کلافگی اش فقط از این است که از تفهیم به چنین گروه کور و کوری عاجز است.

رمان که از اپیزودهای کوتاه متعدد تشکیل شده است، با بیدار شدن راوی به صدای جارچیهای که حکومت نظامی را اعلام می کنند شروع می شود. سپس راوی دوش می گیرد و بعد دوستی خبر می دهد که اعلام حکومت نظامی به علت کشت و کشتار در میدان ژاله است و به راوی توصیه می کند که از خانه تکان نخورد. اما راوی بلافاصله از خانه بیرون پریده و می خواهد خود را به میدان ژاله برساند. در این میان اقوام راوی و صاحب خانه هایی که راوی در منزل آنها مهمان است، سر می رسند و چون نمی توانند راوی را از رفتن به میدان ژاله منصرف کنند، همراه او می روند. نزدیکیهای میدان ژاله، راوی و اقوام، مرد رنگپریده ای را می بینند و راوی به سرعت مصاحبه کوتاهی با جوان می کند و بعد در نزدیک میدان، صدمتر دورتر از یک صف سرباز سردر می آورند و کسی ایست محکمی می دهد و ماشین می ایستد و راوی می خواهد بیرون برود که اقوام او را گرفته و مانعش می شوند و از معرکه در می برند. راوی که از دست اقوام محافظه کار و ترسوی خود دلخور است تمام راه غرمی زند و با لحن بسیار توهین آمیزی اقوام را شماتت می کند. وقتی اپیزود تمام می شود، نه تصویری از میدان ژاله داریم، نه از سربازها، نه از شرکت کنندگان، نه از تهران هفده شهریور، فقط می دانیم که راوی شجاع است و از مهدی و مهین بدش می آید و با آنها مثل سکه یک پول رفتار می کند و آنها به دلایلی که برای خواننده معلوم نیست، این اقتدار و برتری راوی را پذیرفته و به آن گردن نهاده اند.

خواننده ای که تصور می کرد با راوی به کشف دنیای پیچیده و پرابهامی خواهد پرداخت، از همین اپیزود می تواند بفهمد که راوی، جز خودش، چیز زیادی را نشان نخواهد داد و از خودش نیز تنها آن نکته ها و روایتی را در اختیار خواهد گذاشت که برای ترسیم این «انسان کامل» مناسب بنماید و انگیزه ها و نقاط ضعف خود را مسکوت خواهد گذاشت. در همین اپیزود اول، خواننده در می یابد که راوی نه ناظری بیطرف که شخصیت محوری روایتی است که هیچ صدا و حرف مغایر و مخالفی را تحمل نخواهد کرد.



همان طور که سالهاست هنرمندان و منتقدین اصرار ورزیده و تاکید کرده اند که در هنر «شکل» از «محتوا» جدا نیست، در رمان هم تکنیک از تلقی قابل تفکیک نیست و نکته ای را که لوسین گلدمن از لوکاچ جوان نقل می کند که در رمان «اخلاقیات نویسنده تبدیل به مسأله زیباشناختی اثر می شود»<sup>۴</sup>، به سادگی در رمان «درحضر» می توان دریافت. بزرگترین مشکل نویسنده در کتاب، مشکل نویسنده با راوی است که نه می تواند و نه دل آن را دارد که به شخصیت درجه دوم و فرعی و دور بین و ارتزاش بدهد و نه آنقدر از او فاصله دارد که بتواند مثل یک انسان خاطی عادی با او رفتار کند. به این ترتیب نویسنده دائم راوی را جلوی دور بین نگه می دارد، بدون اینکه ساخت و نوع رمان چنین توجه و تمرکزی را توجیه کند.

در سراسر تاریخ رمان، مسأله راوی یا «نقطه نظر» برای نویسندگان جدی ادبیات مسأله ای کلیدی و مرکزی بوده است. هنری جیمز از نخستین کسانی بود که در این زمینه نوشته های نظری ارائه داد و خود در آثارش با جدا کردن نقطه نظر راوی و نقطه نظر نویسنده، خوانندگان را به درست خواندن رمان راهنمایی کرد. خواننده معمولی که به همدلی و همدردی متعارف بین نویسنده و راوی خو کرده است و نقطه نظرهای راوی را نقطه نظرهای نویسنده می داند که به طور غیر مستقیم بیان می شوند، در موقع خواندن رمان با اطمینان به راوی و دست در دست او، در کوچه پسکوچه های رمان به گردش و تفرج می پردازد؛ اما جیمز، در بسیاری از آثار خود، ناگهان با چرخش قلمی پرده از صورتک راوی بر می دارد و به خواننده می فهماند که بی دلیل و بی هیچ توجیه معقولی، تنها از روی عادت و تنبلی ذهن، روایت راوی از واقعیت و حقیقت را پذیرفته و با او پیش آمده است. بهترین نمونه این آثار رمان کوتاه «پیچش پیچ» "Turn of Screw" است، که خواننده تازه در آخر داستان می فهمد که راوی که خانم معلم بسیار علاقمند و سخت کوشی است، بیمار روانی هم هست و بر خواننده است که تصمیم بگیرد تا چه اندازه از روایت او را باور دارد و یا همینطور در رمان کوتاه دیزی میلر، و پنتربورن، راوی دامتان، مثل سایر شخصیتها ساخته و پرداخته محیط و امکانات و بنابراین محدودیتهاست و اعتراضی که در آخر کتاب بر بی بصیرتی خود می کند، هشدار نویسنده به خواننده است که صدای راوی را صدای حقیقت و حتی نویسنده نپندارد و هیچ روایتی را بی چون و چرا نپذیرد.

هنری جیمز ضربه بزرگی به نویسنده «همیشه حاضر» و «دانای کل» زد و بعد

از او رمان جدی (یا به قول لوکاج *great epic*، در مقابل رمان بازاری سرگرم کننده که لوکاج آن را همزاد کاریکاتوری رمان می داند که تمام مشخصات این کاملترین فرم هنری را داراست، اما عاری از هر هدف و معنایی است)<sup>۵</sup> از چنین روایان و نویسندگانی تهی گشت و بیشتر نویسندگان خود را متعهد دیدند که به توصیه جیمز به یک «راوی» و یک نقطه نظر کفایت کنند و بر احساسات و افکار تمام شخصیتها واقف نباشد؛ مگر این که نویسنده به عمد، مثل فالکنر در «خشم و هیاهو» راوی و نقطه نظرها را تغییر بدهد و یک داستان را با چند روایت نقل کند تا به پیچیدگی و چند بعدی بودن حقیقت و واقعیت اشاره کرده باشد. اما در این نوع روایت هم، باز نویسنده فاصله خود را با روایت حفظ می کند و همین فاصله است که اکثر محل هنرنمایی و مانور نویسنده و محملی برای تحرک و ابهام بخشیدن به داستان است.

در اکثر رمانها، نویسندگان ترجیح می دهند که بار روایت را بر دوش شخصیت مرکزی که به شیوه سوم شخص مفرد عرضه می شود، بگذارند. این شخصیت مرکزی که «او» و دارای هویت مستقلی است، عمدتاً از بیرون به نمایش گذاشته می شود و نویسنده که در اینجا کارش شبیه نوشتن زندگینامه (بیوگرافی) شخص ثالثی است، اگر هم انگیزه ها و درون شخصیتش را بکاود از بیرون به درون حرکت می کند. اما در بسیاری از رمانها هم بار روایت بر دوش صیغه اول شخص مفرد و «من» است. این داستانها که شخصیت مرکزی را از «درون» نشان می دهند، بیشتر به اتوبیوگرافی و یانوشن زندگینامه خود شبیه اند و برای توضیح انگیزه ها و شناخت تاریک و روشن زوایای روح راوی به هیچ واسطه ای نیاز ندارند. صیغه اول شخص مفرد که بسیاری از رمانهای بزرگ ایران و جهان به آن نوشته شده است (از ناطور دشت سالینجرتا عاشق مارگریت دوراس، از بوف کور هدایت تا سگ و زمستان بلند پارسی پور)، اغلب شگردی برای اعترافی ساختن رمان و شنیدن حدیث نفس راوی است. اما گاهی هم این «من» راوی ابزاری است در دست نویسنده برای فاصله بیشتر انداختن بین نویسنده و شخصیت مرکزی کتاب. مثل نیک کاراوی در رمان گتسی بزرگ و بسیاری از آثار سامرست موام و تا اندازه ای شخصیت جلال آریان در بعضی از کارهای فصیح. در این موارد که از راوی به عنوان دور بین استفاده می شود، راوی به گزارشگری طرف ماجراها و شخصیتی درجه دوم تنزل پیدا می کند.

میشید امیرشاهی در اکثر قریب به اتفاق داستانهای کوتاه خود، صیغه اول شخص مفرد را بکار گرفته و خودش در این باره می گوید: «قصه هایی که خودم در

زمینه اش نباشم، معدود است.»<sup>۶</sup> در حضر هم طبق همین روال به صیغه اول شخص مفرد است، البته با این تفاوت که در این کتاب، راوی خود نویسنده هم هست. اما انگار امیرشاهی از این انتخاب نویسنده برای راوی احساس راحتی چندانی نمی کرده است و در این داستانی که دهها شخصیت حقیقی و تخیلی با اسمهای واقعی و یا مستعار و یا ساختگی بر صحنه حاضر می شوند، راوی هیچ وقت به اسم نامیده نمی شود. هیچکس او را هرگز «مهندس» خطاب نمی کند. گاهی «جانم» یا «عزیزم» و اگر از زبردستان باشند «خانم» صدایش می زنند. با این وصف خواننده در سراسر کتاب می داند که راوی مهندس امیرشاهی، مترجم کتاب گرامشی، نویسنده مقاله آیندگان و شخصیت مشهوری است که سالها با محافل روشنفکری ایران سرو کار

نویسنده: ...

طبقاتی نبوده است. اما همه اینها مطالبی است که از بیرون و مثلاً راجع به یک همکار اداری هم می توانیم بدانیم. آنچه که شخصی را از درون به ما می شناساند، علایق، خاطره ها، عقده ها، ترسها، غمها، خباثتها، کششها و ضعفها، آن نتهای کلیدی است که در این اثر گم شده و قطعه را از هارمونی و لطافت تهی ساخته است. در زیر بر خورد امیرشاهی با ۳ نکته مرکزی راجع به راوی را بررسی می کنیم:

۱- زنانگی راوی: جنسیت راوی از معماهای کتاب در حصر است. راوی نه دختر کسی است، نه مادر کسی. نه همسر مردی، نه عاشقی، نه معشوقی. نه گرفتار احساس عاطفی پیچیده ای و نه رهیده از رابطه دردناکی. از تمام لشکر مردانی که در کتاب می آیند و می روند، هیچکدام نه با قلب راوی سر و کار دارند، نه گذشته ای را تداعی می کنند و نه به نظر می رسد نقش تعیین کننده ای در آینده راوی داشته باشند. در واقع به نظر می رسد که راوی مصر است اینقدر خود را رها شده بداند که یکپا مرد حسابش کنند. در شروع ماجرا و اپیزود اول خطاب به مهین که می خواهد با او به میدان ژاله برود، انگار که مردی است به زنی، می گوید: «توجات اونجا نیست خانوم، کشت و کشتاره.» (ص ۲) و در مهمانی علی وقتی کسی شوخی نسبتاً رکیکی می کند با بقیه می خندد و می گوید: «بگو خجالت نکش، مجلس مردونه اس.» (ص ۲۴). چند نفر از شخصیت های زن کتاب را فقط به نام شوهرانشان می شناسد و می شناساند؛ مثل «زن مصطفی» و «عیال منصور». در مهمانی ها همیشه قاطی مردها است؛ نه به خانم خانه و آشپزخانه کاری دارد و نه این تقسیم کار بین مردها و زنهارا غیر منصفانه می یابد. در خانه مریم از اتاق نشیمن «با صدای بلند» فریاد می زند: «مریم جان مریم از گرسنگی» (ص ۱۵۳) و شیوا بلافاصله از جایش بلند می شود و می گوید: «من الان میرم کمکش می کنم شامو می کشیم.» در مهمانی نزی، از طعم و عطر و رنگ غذاها تعریف می کند اما باز هم پیشنهاد کمکی نمی دهد. در خانه رضوان با وجود این که رضوان دائماً در آشپزخانه است، جز این که تعارف کند «توبیا بشین که خیام مام راحت بشه. کجایی میری تو آشپزخونه؟» (ص ۳۶۵) دستی بالا نمی کند. هیچوقت نه برای کسی چای می ریزد، نه تنقلاتی به کسی تعارف می کند، نه غذا می پزد و نه شامی یا ناهاری برای کسی می کشد؛ همیشه این دیگران و مخصوصاً زنهارا هستند که برایش میوه و شیرینی در بشقاب می گذارند، چای به دستش می دهند، بالش زیر سرش جابجا می کنند و لیلی به لالایش می گذارند. انگار که راوی ثابت کرده است که با ترجمه و نوشتن کتاب و مقاله و خلاصه ورود به دنیای مردانه، صلاحیت مرد شدن

یافته است و یکبار و برای همیشه، رها از مصائب زنانگی، همراه مردان به برخورداری از مزایای مردانگی و بهره برداری از خدمات زنان کم اقبالتر، نایل آمده است.

نه تنها زنان رمان، که مردان هم راوی را هر جا که روایت صلاح بداند یکپا مرد حساب می کنند. اگر چه تمام این مردان به موقع در ماشین را برای راوی باز کرده، کتش را می گیرند و دستش را می بوسند، هیچ یک گوشه چشم و نظری به او ندارند. احسان، علی، حسین، ایرج، بیژن و فریدون، همه مفتون شوخی ها و حاضر جوابیهای راوی هستند، اما بین راوی و جنسیت او رابطه ای برقرار نمی کنند. شاید هم صلابت و ابهت راوی توان پاپیش گذاشتن را از آنها سلب کرده و هیچکدام خود را لایق چنین خانمی نمی یابند.

درست است که زنان و مردان می توانند و یا باید بتوانند رابطه رفیقانه برقرار کنند، اما زنان و مردان نمی توانند هرگز هیچ رابطه ای بجز روابط رفیقانه نداشته باشند. اگر راوی «در حضر» زن یکپا مرد شده ای است که جنسیت خود را یکبار و برای همیشه بوسیده و کنار گذاشته است، شکافتن این نکته و این جنبه از شخصیت او بر هزار ماجرای کوچک و بزرگ دیگری که از راوی نقل می شود، ارجحیت دارد. ۲ - گذشته و علقه های راوی: تمام رمان در حضر در زمان حال اتفاق می افتد. از اولین جمله «مست خواب می شوم» تا آخرین آنها «اشک بی خبر و بی زنهار می بارد»، با افعال مضارع استمراری صرف می شوند. خواننده، همراه راوی، وقایع را نه مرور که تجربه می کند. استفاده از این فعل، جمله های کوتاه و نثر بی تکلف امیرشاهی را به نثر دفتر خاطرات و یادداشتهای روزانه نزدیک می کند و سرعت و ضرب مخصوصی به داستان می بخشد که در خور حالات و هیجانات واضطراب روحی راوی و دیگران است. اما همین فعل مضارع، ضرب سریع و ذکر چادته، راوی را از غور و تأمل بر وقایع باز می دارد و به او فرصت مذاقه و پی گیری نمی دهد. زمان حال، بدون ارتباط با گذشته، بدون به عمق و به عقب رفتن، ساخته می شود. البته راوی جا بجا به مناسبتهایی حکایتهایی از گذشته را تعریف می کند؛ مثلاً

سابقه...  
خود در منزل هومان را به خاطر می آورد؛ اما از آنچه قسمت عمده مغز  
تشکیل می دهد؛ از اصلی ترین دل بستگی ها و دل تنگیها و نوستالژی  
پسرها زمان انقلاب با این انحصار افغان و چشم و کلاهگی در

تهران ماند و چرا به سرنوشت مملکتی که در آن کسی را از صمیم قلب دوست نمی داشت، اینقدر علاقه نشان می داد.

از لاک و هیوم تا هایدگر و برگسون، انسان را موجودی دانسته اند که از طریق تداوم گذشته و حالش هویت می یابد. هیوم می گوید: «اگر ما فاقد حافظه بودیم، هرگز هیچ مفهومی از علیت و در نتیجه آن زنجیره علت و معلول که خود یا شخص ما را می سازد نمی داشتیم، و لاک هویت را «خودآگاهی از طریق تداوم در زمان» تعریف می کند و تداوم در زمان را تنها از راه «خاطرات اعمال و افکار گذشته» ممکن می بیند. این خصیصه که یان وات به حق با رمان مرتبطش می سازد،<sup>۷</sup> هسته مرکزی شخصیت پردازی در به اصطلاح لوکاج «حماسه جدید» و یا رمان است. البته در رمان، به دلایل واضح، این خاطرات و وقایع که می بایست به پرداخت شخصیت کمک کنند، دست چین می شوند و آن دسته از اعمال و افکار گذشته که به شناخت عمیقتر شخصیت منجر شوند بازگویی می شوند.

میشید امیرشاهی، اما، به عمد، از این انبان خاطرات، غیر شخصی ترین و بی ارتباط ترینشان را انتخاب می کند و به هیچوجه نوری بر گذشته راوی، انگیزه ها و علائقش نمی تابد. تمام کودکی، بلوغ، تلاشها، پیروزیها، و شکستهای روای به شدت کتمان می شوند و در عوض بعضی خاطرات بی معنی مثل شعرخوانی در محفل دانشجویان و عوض کردن «شما» به جای «ملک» و وقضیه کارت تبریک برای بهروزی و خلاصه هر جا که راوی احساس کند شیرینکاری و ذکاوت خاصی به خرج داده است، انگار که برای سرگرمی همدوره ایهای پنجشنبه های راوی، بازگویی شوند.

۳- نقاط ضعف و تیرگیهای شخصیت: همان طور که دوست نداریم و نمی پذیریم که کسی خود را «مجمع خوبی و لطف» تصویر کند و این را نشانه از خودرضا بودن و یا حتی دروغگویی گوینده تلقی می کنیم، از راوی «به صیغه اول شخص مفرد» هم انتظار نداریم که به شرح فضایل و کرامات خود پرداخته، نیمه تاریک و پاشنه آشیل خود را انکار کند. اکثر راویان «به صیغه اول شخص مفرد» از آن جهت برای خواننده ملموس و داستانشان شیرین و قابل قبول است که با در میان گذاشتن اسرار خود با خواننده، به عقل و شعور و قضاوت او اطمینان کرده، خواننده را لایق چنین خصوصیتی می یابند، چرا که اگر راوی قرار است به خواننده اطمینان نداشته باشد چه کسی او را مجبور ساخته است که سر درد دل را باز کند؟ وقتی راوی بوف کور داستان جنایت خود را برای خواننده شرح می دهد، در واقع نشان می

دهد که هیچ پرده‌ای بین او و خواننده هایل نیست و وقتی مارگریت دوراس داستان هم‌خوابگی راوی با عاشق چینی اش را به شرح جزئیات می گوید، صمیمیت او پورنوگرافی داستان را به ماجرای لطیف و خصوصی و شاعرانه بدل می کند. تمام این راویان می دانند که برای اینکه داستانشان ارزش شنیدن داشته باشد، باید از خود مایه بگذارند و سر از «زخمهایی» که «مثل خوره روح را می خورد» بردارند. تنها از این طریق است که خواننده که مجموعه‌ای از تضادهای تناقضات است (چون انسان و زنده است) با شناخت نقاط تاریک روح راوی به روح خود و کژی‌ها و کاستیهایش می اندیشد و امکانات طرح شده در رمان را، برای مقابله با آن تیرگیها، به خود و دنیای خود مرتبط می کند.

امروزه، قرن‌ها پس از پیدایش رمان، و دهها سال پس از فروید و روان‌شناسی و دیگران، می دانیم که حتی بزرگترین نوابغ تاریخی، هنرمندان کم نظیر و دانشمندان برجسته هم تنها از نور و عظمت تنیده نشده‌اند و در پس چهره گاه مقدس و قهرمانانه‌شان، ترسها، ضعفها و عقده‌های خود را حمل می کرده‌اند. و یسیچ کارپینسکی در مقدمه‌ای بر خاطرات گم‌برو یج می گوید: «... هنر به آدم اجازه می دهد که ورای مقوله‌های سهل گیرنده و فلج کننده برود. این که تضاد دیگر نقص هستی و نتیجه کوری قلمداد نمی شود، مدیون هنر است. تضاد رنگ دیگری بر دایره رنگهای جهان افزوده است.»<sup>۸</sup>

راوی در حضر، طوری نکات ضعف و تاریک خود را پنهان می سازد که انگار

۸. برای اطلاعات بیشتر در این باره، به کتاب «تاریخ ادبیات روسیه» اثر آ. ای. کوزمیتسکی مراجعه کنید. در این کتاب، نویسنده به تفصیل به این موضوع پرداخته است.

و عمق خالی می سازد. مثلاً در روایت داستان عتیقه‌های میراث پدری و فروش و بی‌در واقع به ثمن بخش بخشیدنشان به مهین و آقا کمال، راوی که می داند این دو با کلاهبرداری و زرنگی اموالش را از دستش رفته‌اند، داستان را طوری با بزرگواری و سخاوت تعریف می کند که هیچ خدشه‌ای به تصویر راوی به عنوان انسان آزاده بی‌اعتنا به تعلقات دنیوی وارد نیاید؛ در صورتی که همین داستان اگر با کمی طنز و شوخی با خود نقل می شد، مثلاً اگر راوی از این مسأله دلخور بود و خون‌خونش را می خورد و دستش به جایی بند نبود، یا لااقل پخمگی خود را کم‌دی و به نوعی در تضاد با زرنگی آنها می دید، و یا یک چنین چیزی که خود نویسنده باید شگردش را بلد باشد، می توانست این ماجرای بی‌مزه و بی‌معنی کنونی را به بهانه‌ای برای شناساندن جنبه‌های پیچیده‌تر مهین، آقا کمال و راوی بدل سازد و یا مثلاً اگر در روایتهای متعددی که بین راوی و فردی انقلابی یا حزب‌اللهی جدال کلامی در می

گیرد، راوی یکبار رودست می خورد و یا با کسی گستاخ تر از خود طرف می شد و یا از ترس ناچار می شد که کوتاه بیاید، از پاسداری عذرخواهی کند و یا دست به دامن آخوندی شود، تجربه اش به انقلاب ایران نزدیکتر به تجربه خوانندگان می شد که با سرشکستگی مجبور به تن دادن به هزار باید و نباید نامعقول شده و در درون خود رابطه خود کامگی حکومت و احساس تحقیر و مذلت شهروندان را درک کرده اند.

اما راوی انگار تعهد کرده است که تنها از بزرگواریها، انسان دوستیها و شهامت خود تعریف کرده، در هر صفحه بارها و بارها، از زبان خود و دیگران، مستقیم و غیر مستقیم به تمجید خود بنشیند. بدترین این موارد از لحاظ بی سلیقگی ادبی، مواردی است که مصیبت دیگران، بهانه ای برای نمایش رقت قلب و حساسیت راوی می شوند.

در واقعه اعدام پرویز، راوی می گوید: «دوروز است اشک بند نمی آید، غذا در معده نمی ماند. دل چون سرب در سینه سنگین است. گاه بازو را چنگ می زیم و گاه رانم را و فقط می گویم چرا، چرا، چرا؟» (ص ۲۱۰) و جلوی احسان بی مهابا اشک می ریزد. احسان کلینکسها را به دستش میدهد و موقع دلداری گوشی دستش است که حرف خلافی نزند و از آنجا که هر جا راوی اندکی بی انصافی به خرج بدهد و کوچکترین انتقادی نسبت به خود روا دارد، همیشه کسی هست که حقیقت را برای خواننده روشن کند، در جواب «چرا کم دیدمش، چرا سراغش نرفتم؟» فوراً احسان می گوید «بابا تو که تنها کسی بودی که ازش جانبداری می کردی. اگه یکی نباید احساس گناه کنه تویی.» (ص ۲۱۳).

پس از دوسه صفحه شرح احساسات راوی، زن سیروس می آید، چند جمله ای رد و بدل می شود و دوباره راوی بهانه ای می یابد که از خود بگوید: «دلم از کینه انباشته است. کینه به آنهایی که پرویز را کشتند، کینه به آنهایی که جسدش را نشستند. کینه به آنهایی که خاکش نکردند و... کینه به خمینی که جوهر کینه توزی است و به من کینه داشتن را آموخته است.» (ص ۲۱۴). ماجرای مرگ پرویز، با وعده راوی به کمک در چاپ کردن نامه پرویز در روزنامه های فرانسوی خاتمه می یابد و این پدیده بسیار مهم و بغرنج و گویای تاریخ معاصر ایران، یعنی پرویز نیکخواه، نه شناخته و نه کاویده می شود. تنها فرصت ما برای نگاهی نزدیکتر به پرویز نیکخواه انداختن، یعنی حضور زن سیروس در صحنه، با یکی دو جمله آبکی و احساساتی در مورد شیر خشک بچه و فداکاری پرویز و عشق زن و شوهر برگزار می شود و زن سیروس بیش از آن مجال صحبت نمی یابد. در آخر ماجرا بجز این که می



فهمیم که راوی از واقعه مرگ پرویز بسیار غمگین شده بوده است، هیچ نکته و درک و اشارتی در دستمان را نمی‌گیرد.

نمونه محسن، شوهر و یکتوریا، از این هم بدتر است. در حالی که تمام ماجرای اعدام شوهر از دهان زن، در همان شب ماجرا نقل می‌شود، محسن و و یکتوریا، این زن و شوهر نگون بخت، چند خط بیشتر فرصت ابراز وجود نمی‌یابند و راوی هم بیش از دو سه خط به بسط مشاهدات خود از و یکتوریا نمی‌پردازد. اما سه صفحه کامل به شرح تألمات و کابوسهای راوی اختصاص می‌یابد. وقتی دست محمد از سوختگی بانلیپیچی شده است، ظاهراً راوی تاوولهای دست محمد را برای برانگیختن احساس خواننده کافی نمی‌یابد که با اضافه کردن «درد محمد را در دستهای خود حس می‌کنم.» باز توجه ما را به احساسات خود باز می‌گرداند. انگار که راوی باور ندارد خوانندگان به جز او هیچکس دیگر را شایسته همدلی و همدردی بیابند. در ماجرای مرگ خاله طلعت و خودکشی فرامرز هم باز راوی است که با سر و صدا و تشریح احساسات خود، بین خواننده و ماجرا می‌ایستد و راه مشاهده و تأمل اورا سد می‌کند.

شهامت راوی، حتی بیش از بشر دوستی او، مورد تأکید راوی و تحسین حضار قرار می‌گیرد. از همان اولین ماجرای میدان ژاله رفتن تا میله پرده برداشتن و به جنگ سه غربتی گردن کلفت شتافتن، از «پسر» خطاب کردن کمیته‌چی‌های مسلح تا راه ندادنشان به خانه و نیز اعتراف صریح به پاسدارانقلاب که «من از توده‌ای‌ها به اندازه آخوندها بدم می‌آید»، از گزارش سخنان خانواده واقعه سینما رکس آبادان تا در دوران حکومت نظامی سینه خیز دنبال منبع صدای الله اکبر گشتن، راوی هرگز جا نمی‌زند؛ کوتاه نمی‌آید؛ دماغش به خاک نمی‌مالد. زبان تند و تیز و جواب همیشه حاضر راوی هیچکس را معاف نمی‌کند و آسوده نمی‌گذارد. هیچکس استدلالی در مقابل استدلال راوی نمی‌تواند عرضه کند. همه جوابها آبکی و از قبل محکوم به ابتذال و تمسخرند. خواننده گاه حتی برای کمیته‌چی‌ها و حزب اللهی‌ها و پاسدارها که فرصت عرض اندام و طرح مطالب خود را نمی‌یابند، احساس دلسوزی کرده دلش می‌خواهد که اقلأ یک صدای دیگر جز صدای راوی هم بلند بشود و کسی بتواند حرفی بزند. از طرفی راوی هرگز توضیحی برای منبع این ابهت و جبروت نمی‌دهد. چرا نه تنها احسان و شریف و فیلسوف غشی و منوچهر، که کمیته‌چی‌ها و غربتی‌ها هم از راوی حساب می‌برند؟ چرا راوی اینقدر از بالا با خاله‌ها برخورد می‌کند و چرا اینقدر در نظر خاله‌ها محترم و عزیز است؟ چرا همه اینقدر هوای راوی را دارند و بادش را می‌زنند و به اصرار به او پول قرض می‌دهند و

دنبال کارهایش می دوند و نیش زبانهایش را با روی خوش تحمل می کنند و با تسلیم و کرنش به متلکهایش می خندند؟ این همه جلال و صلابت ذاتی است یا اکتسابی و چه نسخه ای برای سرایت آن می توان پیچید؟

\*\*\*

رمان در حضر به جز مسألة «صیغه اول شخص مفرد»، نکات ضعف و قوت دیگری هم دارد که به اختصار می توان برشمردشان. یکی از واضحترین نکات ضعف خیل آدمهایی است که در رمان می آیند و می روند و نه نقش شخص حقیقی را دارند و نه به شخصیت رمانی تبدیل می شوند. معلوم نیست که نویسنده چرا هرچند نفر از این آدمها را در یک شخصیت داستانی ادغام نمی کند. و مثلاً اصغر و حسین، یا فریدون و امیر را با هم نمی آمیزد و به یک شخصیت استخواندارتر مبدل نمی سازد. این همه آدمهای بی اهمیت چه تاثیری بر فکر و ذهن خواننده و یا روند ماجراها می گذارند؟ و یا مثلاً چرا به جای دهها مهمانی دوسه صفحه ای، راوی این مهمانی ها را، هرچند تا یکی، قاطی نمی کند و یک صحنه بیاد ماندتی نمی سازد؟ و مثلاً چرا باید معاشرتهای راوی، در این کتابی که راجع به انقلاب ایران است، حجمی به این بزرگی را اشغال کنند؟

از نکات قوت رمان در حضر یکی نثر مکالمه ای، روان و اغلب محکم امیرشاهی است که پر از مصطلحات آن قشری از مردم است که خیلی از خوانندگان به خوبی با آن آشنایی دارند. دیگر این که بسیاری از وقایع با حس مزاح خوب توصیف شده و بعضی جوابهای راوی به دیگران حسابی خنده دارند. و نیز انتخاب پرویز نیکخواه و فرامرز همجنس باز به عنوان دو قربانی جهل و تعصب، بسیار هوشمندانه و با شهامت صورت گرفته است.

گفتگوهای کتاب اکثر به وظیفه دوگانه خود که از طرفی بازکردن و پیش بردن ماجرا و از طرف دیگر شناساندن شخصیتهاست خوب عمل می کنند. به نظر من کاملترین شخصیت کتاب آقا کمال است که هم گذشته اش با داستانهای گویا و کوتاه تصویر شده است، هم تغییراتش را می بینیم و هم می توانیم آینده ای برایش تصور کنیم. آقا کمال که نه از گرما و ذکاوت و حس مزاح تهی است و نه از خباثت و حسابگری و دورویی، بهترین دیالوگ کتاب را دارد و سر به سر گذاشتهای راوی با او از خنده دارترین قسمت های کتاب است. در هیچ یک از شخصیت های کتاب، داستان انقلاب ایران، به خوبی شخصیت آقا کمال وضوح و تبلور نمی یابد. بعد از آقا کمال، انیس هم برای خود صاحب هویتی است. لودگی و چاقی و قمار و

خنده او، اندوه و تنهاییش را نمی پوشاند، بلکه بر عکس، بر عمق و وسعتش می افزاید. انیس هم به جز «چیش» گفتنیهایش، دیالوگ خوبی در کتاب دارد و حرفهای مناسبی از قولش نقل می شود.

رمان **درحضر**، به اقتضای موضوع خود و به گفته امیرشاهی دربرکلی، رمانی «تاریخی» است. اما در این زمینه هم رمان از برآورده ساختن انتظارات عاجز می ماند. حتی لوکاچ که بعد از نوشتن اثر درخشان «تئوری رمان» حزبی شد و به ادبیات با دید و توقع طبقاتی برخورد می کرد، می دانست که آنچه دستمایه ای تاریخی را به رمان بدل می کند نه «بازگویی وقایع تاریخی» که «بازسازی شاعرانه» آن است. «نکته مهم این است که با ابزار هنری، انگیزه های اجتماعی و انسانی ای را تجربه کنیم که منجر به این شد که آدمها آن طوری فکر و عمل بکنند که در آن واقعه تاریخی کردند.»<sup>۱</sup>

میشید امیرشاهی به جای به خرج دادن کنجکاوی هنرمندانه، انگیزه های یکدست به صاحبان خطوط سیاسی متفاوت نسبت می دهد. تقریباً همه انقلابی ها و حزب الهی ها نان به نرخ روز خور و هفت خط اند و تمام ضد انقلابی ها شریف و وارسته. هیچکس از روی اعتقاد، نועدوستی و یا حتی جهل، انقلابی نیست (شاید بجز کلب علی که جهلش برزدالتش می چربد)؛ سر هیچ فدایی و مجاهدی بخاطر آرمان بالای دارنرفته است؛ فقط سلطنت طلبها و اصلاح طلبها و به اصطلاح «طاغوتیها» هستند که طعمه رژیم اند.

این تلقی سیاه و سفید از نیروهای اجتماعی و وقایع تاریخی بی شباهت به همان استنباطی نیست که نیروهای سیاه و تاریک و اهریمنی رمان **درحضر** دارند؛ منتهی با جا به جا کردن آدم خوبها و آدم بدها.

لوکاچ، در همان کتاب در اهمیت ظرافت رمان تاریخی از سر والتراسکات مثال می زند که تخصص را نه مابین نیروهای خودی و بیگانه، نه در صف بندیهای طبقاتی، که همیشه «در مرکز داستان و با مثالهای ملموس» نمایش می دهد. «والدین و فرزندان، عاشق و معشوقها، دوستان قدیمی، در مقابل یکدیگر صف می کشند» و «غیر قابل اجتناب بودن چنین صف آرایی، شکاف را تا عمیقترین زوایای زندگی خصوصی بسط می دهد.»<sup>۲</sup> در کتاب **درحضر**، بجز آقا کمال و تا اندازه ای کلب علی، نیروهای انقلابی همیشه بیگانه اند و جدال به زندگی خصوصی راوی کشیده نمی شود.

هنری جیمز در مقایسه کار مورخ و رمان نویس می گوید: «گذشته و عملی آدمها را تصویر کردن و ارائه دادن کار هر دو نویسنده است، اما اختلافی که من می بینم این است که نویسنده رمان مشکل بیشتری در جمع آوری شواهد خود دارد»<sup>۱۱</sup> و به نظر کوندرا وفاداری به واقعیت تاریخی، در اثر رمان نویسی که شرایط تاریخی خاصی را زمینه مناسب و گویایی از جهان بشری می داند، در درجه دوم اهمیت قرار دارد و آنچه از اهمیت درجه اول برخوردار است، ارزش هنری خود رمان است، چرا که «رمان نویس نه مورخ است و نه پیامبر؛ رمان نویس کاشف وجود است.»

آنچه این هر دو نویسنده بزرگ به آن اشاره می کنند، این است که بعد از همه حرفها مهم این نیست که رمانی تا چه اندازه در ثبت وقایع تاریخی موفق است، بلکه این است که تا چه اندازه با وسعت نظر و عمق و بدعت و هنرمندی، به «هستی بشر» پرداخته است.

کارلوس فوننتوس در مقاله ای که به دفاع از آزادی بیان در قضیه سلیمان رشدی نوشت، رمان را نقطه تلاقی زبانها، سطوح مختلف اجتماعی، دورانهای مجزای تاریخی و محل گفتگو و مکالمه اعضای متخصص دعوا نامید. در این دیالوگ «هیچکس مطلقاً محق نیست؛ هیچ شرکت کننده ای در این مبحث، بر تاریخ مالکیت مطلق ندارد؛ من و دیگری و تاریخی که هر دو می سازیم، هنوز به انجام نرسیده ایم. هر دو ناتمامیم و بنابراین تنها می توانیم به بودن ادامه دهیم، رمان، با نفس طبیعت خود، نشان می دهد که ما هنوز در حال شدنییم. هیچ راه حل قطعی و هیچ حرف آخری وجود ندارد.»<sup>۱۲</sup>

امیرشاهی در دستخطی که به عنوان معرفی کتاب و نویسنده، در اول درحضر چاپ شده است، در مورد خود می گوید: «بیشتر از دنیای کود کیم صحبت می کنم به این دلیل که دنیای قشنگی است، به علاوه با آن فاصله معقولی گرفته ام و می توانم درباره اش قضاوت کنم و یا لااقل وصفش کنم.»<sup>۱۳</sup> از آنجا که انقلاب ایران نه قشنگ است و نه فاصله معقولی با نویسنده دارد، شاید موضوع چندان مناسبی برای رمان او نبوده است. اما از آنجا که بنا بر وعده نویسنده، درحضر، «در سفر»ی هم بدنبال دارد، امیدواریم که این بار قهرمان کتاب نه با مشت محکمی از کلمات قصار و به قول فوننتوس «حرف آخر» که با تأمل و تفکر و انصاف و تسامح، در مصب حوادث به انتظار نشسته باشد.

پانویسها:

1. Woolf, Virginia. *The Moment and Other Essays*. A Harvest Book. New

## نیمه دیگر

York. 1974. p.134.

2. Kundra, Milan. *Art of the Novel*. Harper and Row Publishers. Perennial Library edition. New York. 1988. p.64.

۳ - تمام نقل قولها از خانم امیرشاهی دربرکلی از روی یادداشتی است که همان موقع از صحبت‌های ایشان برداشتم و اگر اندکی پیش و پس است، در نقل به معنا، مرتکب اشتباهی نشده‌ام.

4. Goldmann, Lucien: *Towards a Sociology of the Novel*, Stavistock Publications. N.Y. 1986. p.6

5. Lukacs, Georg. *The Theory of the Novel*, The MIT Press, Cambridge, Massachusettes. 1989. p. 73

۶ - امیرشاهی، مهشید، درحضره، در همان دستخطی که به عنوان معرفی کتاب و نویسنده به کار رفته و شماره صفحه‌ای ندارد.

7. Watt, Ian. *The Rise of the Novel*, p. 21.

8. Gombrowicz, Witold. *Diary*. Volume one. Northwestern University Press. 1988. p. VIII. Wojciech Karpinski.

9. Lukacs, Georg, *The Historical Novel*. University of Nebraska Press Lincoln and London. 1983. p. 42,43.

10. Ibid. p. 41

11. James, Henry. *Partial Portraits*. Ann Arbor paperback. University of Michigan Press, 1970. p. 380

12. Kundera, Milan. Ibid. p.44

13. Fuentes, Carlos. *Manchester Guardian Weekly*. March 5th, 1989

۱۴ - امیرشاهی، مهشید، درحضره، شماره صفحه ندارد.

# اسناد

اعلامیه زیر از جانب «جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران» در بهار سال ۱۹۸۹ منتشر شد. با آنکه زمانی از انتشار آن می گذرد جهت اطلاع خوانندگان نیمه دیگر دوباره در اینجا نشر می گردد.

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران  
خطر اعدام جان زنان زندانی را تهدید میکند

۱۹۸۹/۵/۱۰

به آقای لرد پلمب، رئیس پارلمان اروپا - لوکزامبورک  
جناب آقای لرد پلمب، جنابان نمایندگان پارلمان اروپا  
انگیزه نوشتن نامه به شما و نمایندگان پارلمان اروپا خواهشی است در زمینه جلب توجه تان در مورد موقعیت زنان در ایران که در مقابل خطر اعدام هستند، میباشد.

از بدو استقرار جمهوری اسلامی جنایات نسبت به زنان ایران از طریق قوانین و بوسیله نهادهای سرکوب صورت گرفته.

هنوز یک ماه از استقرار جمهوری اسلامی نگذشته بود که زنان بعنوان اولین مخالفین در ۱۷، ۱۹ و ۲۱ اسفند ۱۳۵۷ در تظاهرات وسیعی به مناسبت روز جهانی زن و در اعتراض به سخنرانی آیت الله خمینی در مورد «رعایت حجاب اسلامی در ادارات» در مقابل دفتر نخست وزیری، وزارت دادگستری و صدا و سیما جمهوری اسلامی و دانشگاه شرکت نمودند و خواستار آزادی و حقوق اجتماعی و سیاسی و اقتصادی زنان بدون هیچ تبعیضی شدند. این تظاهرات و اعتراضات منجر به درگیری

## نیمه دیگر

و واکنشهایی از طرف هیات حاکمه و گروههای طرفدار رژیم همراه با فحاشی، توهین و تحقیر زنان گردید.

در عرض این ۱۰ سال زنان را از ابتدائی ترین حقوق انسانی محروم نمودند، این محرومیت با تحمیل حجاب و جدائی آنان از مسائل سیاسی، قضائی و اجتماعی آغاز و با تحقیر و توهین و شلاق و اعدام و سنگسار ادامه پیدا نمود.

رژیم جمهوری اسلامی دشمنی خود را آشکارا به زنان از همان اول نشان داد. تاکنون هزاران زن به دلیل وابستگی به سازمانهای سیاسی، مخالفت و یا اعتراض علیه جمهوری اسلامی دستگیر و صدها نفر از آنان اعدام شده‌اند.

غیر از اعدامهای سیاسی، تعداد زیادی از زنان بعلت بدحجابی و اتهام «فحشا»، «زنا» و «فساد اخلاقی» سنگسار و اعدام گردیدند.

اگر در دهسال پیش رژیم جمهوری اسلامی با اعدام زن حامله ۱۸ ساله بنام نرگس جباری در بهشهر به جرم زنای محصنه جنایت خود را آغاز نمود، امروز دامنه این جنایات در سراسر ایران در مورد کلیه زنانی که جسارت اعتراض علیه جمهوری اسلامی و مبارزه برای آزادی و برابری حقوق خود گرفته باشند ادامه دارد. بعنوان مثال در روز جمعه اول اردیبهشت ۱۳۶۸ رفسنجانی رئیس مجلس در رابطه با مبارزه علیه «فساد اخلاقی» و «بدحجابی» اظهار میدارد:

«... ما تذکرات لازم را از همین تریبون داده‌ایم، اما بعضی‌ها توجه نکرده‌اند. آنها که می‌خواهند حرمت محیط اجتماعی را هتک کنند، بدانند، بنا است با موازین اسلامی با این فساد که در خدمت استکبار است، مبارزه شود و اینکار بزودی شروع خواهد شد... این مبارزه نیز مانند مبارزه با مواد مخدر طولانی و مستمر خواهد بود تا جو سالمی در جامعه حکمفرما شود...» یعنی اعدام.

همانطوریکه اطلاع دارید در عرض این هشت ماه اخیر صدها نفر تحت عنوان مبارزه با مواد مخدر اعدام شده‌اند.

این برخورد نسبت به زنان و هم‌ردیف نمودن آنها با قاچاقچیان مواد مخدر خود بیانگر برخورد رژیم جمهوری اسلامی نسبت به زنان میباشد.

بعد از آتش بس میان ایران و عراق اعدامهای دسته جمعی زندانیان سیاسی در زندانهای ایران آغاز شد، که در میان دستگیر و اعدام شدگان عده زیادی از زنان هم دیده می‌شوند.

ما همراه این نامه لیست اسامی زنانی را که فقط در عرض این هشت ماه گذشته اعدام شده‌اند، با اضافه نام ۱۰۳ نفر از زنان که در زندان خطر اعدام و یا سنگسار

جانشان را تهدید میکند جهت اطلاع شما و نمایندگان پارلمان اروپا میفرستیم. از پارلمان اروپا و نمایندگان پارلمانهای کشورهای اروپائی خواستاریم:

۱- با تمام امکاناتی که در اختیار دارید از اعدام زنان جلوگیری و در حفظ جانشان کوشش نمائید.

۲- به نقض قراردادهای بین المللی حقوق بشر از طرف ایران که خود امضاء کننده آن است اعتراض نمائید.

قطع شکنجه و اعدام اعلام دارد. جهت بازدید از زندانهای ایران و

مسئولین جامعه دفاع از حقوق بشر

م. رفیع - دکتر هانریش اف - کورت شارف

\*\*\*

در رابطه با خطر اعدام زنان سازمان زنان و شورای پناهندگان که نتیجه آن موافقت شهردار ایران خطر اعدام جانشان را آقای گنشر وزیر امور خارجه آلمان

در زندانهای ایران از طرف جامعه دفاع از حقوق بشر، گان و سازمانهای خارجی اعتراضاتی صورت گرفت، برلن برای قبولی پناهندگی به زنانی که در زندانهای تهدید میکنند میباشد - در این زمینه ایشان نامه ای به ن فدرال نوشته اند.

\*\*\*

لیستی از ۱۰۳ نفر زنانی که

در زندان خطر اعدام جانشان را تهدید میکنند (۵)

الله وردی، فائزه

اکبری منفرد، رقیه

آزرنگ، گیتی

ابراهیمی، آزاده

ایزدی، فاطمه

بازرگانی، مهری

جابری، خدیجه

جوادزاده، فرشته

چوگانباز، عشرت

حسین زاده طوسی

خسروشاهی برادریا

درودیاحی، ناهید

قدم، فاطمه

ن، منیر



رعنائی مهرپور، راضیه

سفیدگری خامنه، مینو

شهیدی، شهره

دکتر عاملی، میترا

علیمحمدی، ثریا

فرزاد، شهره

قائمی، زهره

کیانی، ثریا

لاقید، لیلا

محمدی، ملکه

محمودیان، نیره

ملکی، بتول

میرزائی، زهره

(۵) عده‌ای از خانواده‌های زندانیان سیاسی که اسامیشان در لیست نیامده در داخل کشور از طرق مختلف اقدام به جلوگیری از اعدام (به امید نجات جان آنها) وابستگان خود نموده‌اند. در این زمینه از ما خواسته شده تا اطلاع ثانوی از پخش اسامی آنها در محافل ایرانی فعلاً خودداری نمائیم.

# آرشیو

آرشیو این شماره نیمه دیگر به انتشار بخشی از نامه‌ها، مقاله‌ها و بیانیه‌هایی می‌پردازد که بین دی ماه ۱۳۵۷ تا آبان‌ماه ۱۳۵۸ در روزنامه‌های تهران به چاپ رسیده بود. به جز چند سند، منبع بقیه این اسناد روزنامه آیندگان است. این مجموعه دربرگیرنده برخی از نوشته‌هایی است که زنان و سازمانهای زنان در این دوره پیرامون مسائل مهم اجتماعی و سیاسی نگاشته‌اند.

این نوشته‌ها اسنادی ارزشمند برای شناخت بافت زبانی و گویشی انقلاب و بازشناسی برداشت زنان از انقلاب و جایگاه خویش در جامعه پیش و پس از انقلاب است. از جمله نموده‌هایی که در این نوشته‌ها جلب نظر می‌کند واژگان و مفاهیمی است چون «آزادی»، «پوشش»، «بساطن»، «عرومک»، «ظاهر»، «پدر سالاری»، «قانون»، «اسلام مترقی»، «طلاق»، «حمایت خانواده»، «سوگلی»، «انقلاب». تحقیق پیرامون چگونگی ارتباط این نموده‌ها با جنسیت، قدرت، و سیاست کمک شایانی به بازشناسی جنبش زنان در دوران انقلاب خواهد کرد. این نوشته‌ها همچنین بیانگر مجموعه خواسته‌ها، نیازها و امید زنان در دوران انقلاب

است. امید است که این اسناد که در حساسترین روزهای انقلاب نوشته شده‌اند، راهگشای شناختی ژرف از نقش زنان در انقلاب باشد.

محمد توکلی طرقی

۲۴ سپتامبر ۱۹۸۹

## بخش اول، نامه ها، مصاحبه ها، مقاله ها

کیهان، ۲۷ دی ۱۳۵۷

### دانشگاهیان دانشگاه آزاد تهدید زنان بی چادر را محکوم کردند

تهدید زنان بی چادر

سازمان ملی دانشگاهیان ایران (دانشگاه آزاد ایران) روز گذشته طی بیانیه ای تهدیدهای اخیر را در مورد آتش زدن و اسیدپاشی نسبت به زنان بی چادر محکوم کردند. در این بیانیه آمده است:

«انتشار بیانیه افشاگرانه زنان مجاهد در رابطه با برخی حرکات ناآگاهانه گروههای پراکنده، همانند تهدید زنان و دختران بی چادر و آتش زدن و چاقوکشی و اسیدپاشی که در حقیقت ناشی از عدم آگاهی آنها و تأثیر تبلیغات خائنانانه عناصر مزدور می باشد زنگ خطر تازه ای را بصدا درآورد.

نقش زنان ایران در مبارزات ملی علیه استبداد و استعمار، از آغاز جنبش مشروطیت تا به امروز که جریانهای گوناگون مبارزاتی را شاهد بوده ایم، انکارناپذیر است. جمع بیشماری از زنان ایران با شکل، لباس و دیدگاههای متفاوت همگام با برادران خود در سالهای سیاه اخیر دلیرانه شهید شده و یا رنج زندان و شکنجه را بجان خریده اند. بنابراین سعی در دورنگاه داشتن این نیروی عظیم از صحنه مبارزات ملت ایران به بهانه های تعصب آمیز قشری، عملی نادرست و در جهت منافع استبداد و استعمار است.

سازمان ملی دانشگاهیان (دانشگاه آزاد ایران) ضمن تقبیح چنین حرکات ارتجاعی و تائید بیانیه زنان مجاهد، از تمام گروههای مبارز ملی، احزاب و سازمانهای مترقی بویژه روحانیون آزادیخواه و پیشرو و متعهد انتظار دارد با محکوم کردن اینگونه انحرافات، به ارشاد عناصر ناآگاه پرداخته و از ایجاد هرگونه تفرقه در صفوف مبارزان راستین ملت جلوگیری نمایند.

سازمان ملی دانشگاهیان ایران

(دانشگاه آزاد ایران)

آیندگان، ۳ بهمن ۱۳۵۷

نامه سرگشاده دانشجویان مبارز دختر دانشگاه تبریز

دانشجویان مبارز دختر دانشگاه تبریز در نامه جداگانه ای به حضرت آیت الله طالقانی و مجاهدین خلق ایران ضمن برشمردن توهین ها و آزارهایی که از جانب عناصر مغرض و ناآگاه نسبت به ایشان و سایر خواهران مجاهد می شود اعلام داشته اند «ما از آنجنابان خواستاریم که در این مورد قاطعانه موضع خویش را روشن کرده و با این عناصر برخورد مشخص بنمائید. البته پر واضح است که ما اعمال شیعی و غیرانسانی این عده را به حساب روحانیت مرفعی یا سازمان مجاهدین خلق ایران نمی گذاریم.»

آیندگان، ۸ بهمن ۱۳۵۷

نامه یک زن یهودی ایرانی به آیندگان

## هموطن، ما هم خونمان قرمز است

در روزهای زنده و پر شور انقلاب و در لحظاتی که خواهران و برادران هموطن سینه هاشان آماج تیر خانمانسوز استبداد بود و در ساعاتی که قلب هایمان برای همصدا شدن با عزیزانمان می طپید، گروهی از ما در خانه نشسته بودیم، همچون سپندی بر آتش، پر صدا و بیقرار. چرا؟ که ما مسلمان نیستیم و یهودی را در میان آنان راهی نیست. مگر نه اینکه اینجا وطن ماست؟ خاک ما؟ سرزمین ما؟ جایی که در آن چشم گشوده ایم؟ هر صبح را به امید روزی بهتر و هر روز را با آرزوی آینده ای روشن تر آغاز نموده ایم.

ما معنای فقر را می دانیم، ما آزادی را می شناسیم و با شما هم فریادیم، فریادی که سال ها در گلویمان بیصدا مانده است.

ما خاک وطن را ترک نخواهیم کرد. ما میخواهیم بمائیم و در این لحظات حساس کنار هموطنانمان برای آزادی مبارزه کنیم.

کلام ما، کلام شماست — هدفمان رسیدن به آزادیست، ما را به خود راه دهید. ما همه برادریم، ما صدایمان یکی است، ما هم در این راه قربانی داده ایم و خونمان نیز قرمز است.

به اسلام سر تعظیم فرود می آوریم زیرا حضرت محمد (ص) رهبر حق و

آزادبست، قرآن برادری و برابری را اشاعه می دهد تا بدانجا که عیسی به دین خود موسی به دین خود، آزادی را مرزی نیست، نه تژادی می شناسد نه رنگی و نه ملیتی. پس چرا اقلیت های مذهبی در چنین شرائطی بایستی خود را پنهان کنند؟ چرا از آشکار ساختن دین خود واهمه کنند؟ مگر نه اینکه حضرت آیت الله خمینی برادری خود را به یهودیان اعلام نموده اند؟ مگر نه اینکه حضرت آیت الله طالقانی نمایندگان ما را با محبت و گرمی پذیرفته و از همه اقلیتهای مذهبی که ایران را ترک کرده اند خواسته اند که به وطن مراجعت کنند؟ پس چرا عامه مردم ما را از خود طرد می کنند و کافر می خوانند؟

خدای بزرگ پیامبران را برای رهبری خلق بخدمت گمارد. پیغمبر ما فرستاده خداست و ما نیز خلق خدائیم. این مسئله را چگونه باید به عامه هموطنان عزیز تفهیم کرد؟ مگر مشکل همه ما یکی نیست؟ مگر نه این است که ما هم ایرانی هستیم؟ ما آیت الله خمینی را بعنوان یک رهبر انقلاب می ستائیم. اوست که خون های منجمد شده در رگ های ایرانی را بحرکت در آورد و خواب چندین ساله بی تفاوتی و بی خبری را از دیده ها برگرفت ولی بسیار باعث تأسف و تأثر است که عامه مردم از دستورات این رادمرد بزرگ سر باز زده و علیرغم افکار و نظرات ایشان ما را از خود جدا می دانند تا به آن حد که وحشتی در میان ما بوجود آورده و خواب از چشمانمان ربوده و ما را از آینده مان بیمناک نموده اند.

ما می خواهیم بدانیم آیا در سرزمینی که به آن تعلق داریم آینده ای هم برایمان وجود خواهد داشت؟ و یا آیا برای همیشه فرزندانمان از بودن در وطن و آب و خاک خویش محروم خواهند بود و دردی بالاتر از بی وطنی می شناسیم؟

آیا نهضت ملی و اسلامی موجود ما را پذیرا خواهد بود؟ آیا اقلیت های مذهبی می توانند در فعالیت های گوناگون اجتماعی سهمی داشته و یا مانند هر ایرانی دیگر از مزایای ایرانی بودنشان برخوردار و به تکالیف میهنی شان مکلف بمانند؟ آیا دیگر در کوچه و خیابان مورد هتاک و بی حرمتی قرار نخواهند گرفت؟

در این بحران هر قدمی در راه آزار به هموطن یک قدم دور شدن از نهضت و نیل به هدف آزادی است. هر خشم و شتمی باعث سستی پایه های ایمان و اعتقادی است که با خون ایرانی مسلمان و غیرمسلمان عجین شده است.

بیائید همبستگی را حفظ کنیم تا پایان راه.

امکان ندهیم درگیری های عامیانه کوچه و بازار ندانسته رکود چنین انقلابی عظیم و استثنائی را باعث گردد.

آیندگان، ۱۱ بهمن ۱۳۵۷

زنان را در «شورای انقلاب» شرکت دهید

در روزنامه آیندگان ضمن خبری مربوط به راه‌پیمائی میلیونها نفر در تهران و شهرستان‌ها نوشته بود: «... گروه آموزگاران که از زن و مرد ترکیب یافته بود نهایت متانت را بکاربرد و بزعم مجروح شدن چند نفر و اهانت به زنان بی‌چادر و پاشیدن رنگ به روی آنها، از هر نوع درگیری اجتناب کرد» سطور فوق مرا سخت متاثر کرد و به یاد دوستی افتادم که گفت در تخریش عده‌ای به من توهین کردند بعلمت اینکه بی‌حجاب بودم و من گفته او را با ناباوری شنیدم چونکه خودم از نزدیک در روزهای تاسوعا و عاشورا و اربعین شاهد بلوغ و رشد اجتماعی مردم شرکت‌کننده بودم بهمانقدر که ظاهری ساده و حتی فقیرانه داشتند از یک غنای معنوی و بلندنظری خاصی برخوردار بودند که اشک تحسین و تاثیر را به چشم می‌آورد. اغلب آنها پوشش سفت و سخت اسلامی داشتند ولی ضمناً به کسانی که بی‌حجاب هم بودند اعتراضی نداشتند فقط می‌گفتند که بهتر است بخاطر عزای حسینی و احترام به سرور آزادگان جهان روسری مشکی بسر شود.

آیا در این انقلاب عظیم که دنیا را به تحیر کشانده است رواست که با تعصبی دوگانه بر پیکر انقلاب ملت ایران خلل وارد آوریم؟

یعنی از یکسو حجاب داشتن را شرط شرکت در تظاهرات برای زنان قرار دهیم و از سوی دیگر زنان از بسر کردن یک روسری امتناع ورزند؟ این تعصب دو جانبه نتیجه اش برد دشمنان ملک و ملت است.

من به عنوان یک ایرانی وطن‌پرست که آرزویش اینست که ایران بماند و ایرانی بماند و آزاد و آباد باشد وظیفه خود می‌دانم مطالب زیر را که عقیده کلیه زنان روشنفکر و تحصیل کرده و وطن‌پرست این مرز و بوم است به گوش رهبران سیاسی و روحانی و بخصوص حضرت آیت‌الله خمینی برسانم: از آنجا که زندگی هیچ مردی بدون زن شکل نمی‌یابد و در زندگی هر مردی چهره زنی وجود دارد و از آنجا که بقاء نسل‌ها به زن مربوط می‌شود و نیمی از جامعه را زن تشکیل می‌دهد و چهره زن را گذشته از خانه در مدرسه، در بیمارستان در روستا، در کارخانه، در زندان و در تظاهرات و انقلاب ایران نمی‌توان نادیده انگاشت و از آنجا که وحدت و همبستگی کلیه عناصر به وجود آورنده انقلاب رابه هر بهایی باید حفظ کرد و از آنجا که دست کم گرفتن و یا خدای ناخواسته نادیده گرفتن نیروی عظیم زن لطمه‌ای جبران‌ناپذیر به انقلاب عظیم ایران خواهد زد، انتخاب یک نفر از زنان مجاهد که هم شهید داده‌اند و هم در زندان استبداد

زیر شکنجه بوده اند در «شورای انقلاب» توهم ارتجاعی بودن انقلاب را از بین خواهد برد و در پی آمد آن در انتخابات، آزادی انتخاب کردن و انتخاب شدن مساوات و برابری حقانی زن و مرد را که دوش به دوش در زندان و در مسجد بر علیه استبداد و خفقان قیام کرده اند تثبیت خواهد کرد و مثنی گران بر دهان تفرقه اندازان و نوکران استعمار خواهد بود که بدانند این انقلاب یک انقلاب واقعی است که از بطن توده پاک باخته برخاسته است و آبیاریش خون و مجاهدت زنان و مردان به گونه ای همپا بوده است.

برتری انسانها همچنان که در پیشگاه خداوند به فضیلت و پرهیزکاریشان است در پیشگاه قانون نیز باید مبتنی بر برابری و مساوات باشد نه جنسیت. آزادی و آزادیگی، زور نگفتن و زیر بار زور نرفتن ضرورت نهادی انقلابی راستین است که انشاء الله بر تارک حکومت از اختناق رسته ما خواهد درخشید.

لیلی سروش

### اطلاعات، ۱۶ بهمن ۱۳۵۷

### نقش زن در انقلاب ایران

هما ناطق مورخ و مدرس دانشگاه، در دومین روز «هفته شهدا» در سالن آمفی تئاتر دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران تحت عنوان (نقش زن در انقلاب ایران) سخنرانی کرد. قسمت‌هایی از این سخنرانی را ملاحظه میکنید:

من هم مثل شما معتقد هستم که هدف انقلاب رهایی بخش ما تحصیل آزادیهای اقتصادی سیاسی و فردی است و فکرمی کنم که آزادی گرامی ترین ارمان و گرامی ترین آرمانی است که می تواند اقشار و طبقات مختلف مردم را با هم همصدا و همگام نماید.

آزادی به انحصار هیچ فرد و گروهی در نمی آید. آزادی زن و مرد، گبر و مسلمان ندارد. ارمانی نیست که به یک عده آنرا اعطا کنند و عده بی دیگری را در نظر نگیرند. بخشش آزادی برخ کشیدن ندارد، به رخ کشیدن نوعی سلطه طلبی است. رفتار ضد انقلابی است. سلطه طلبانند که جواب هر پرسش را از قبل آماده دارند که چه بگو، چگونه فکر کن، چگونه رفتار کن.

رهبران واقعی انقلاب در میان مردمند، همراه مردمند، همگام مردمند. این هیئت‌های حاکم و فرهنگ حاکم است که برای مردم و بجای مردم و درباره مردم فکرمی کند، برای اینکه بهتر بتوانند بر اوضاع مسلط باشند.

قبل از اینکه نقش زنان را در انقلاب مطرح بکنیم باید اول پیرسیم که در این انقلاب ما که هنوز به ثمر نرسیده و پایان نیافته، هر کدام گروه‌ها کمتر نقش داشتند. انتقاد را از خود شروع کنیم:

در گذشته احزاب ما اشتباه کردند، به غلط رفتار کردند، در اثر نوساناتی که بوجود آوردند در اثر موضع‌های نادرستی که گرفتند، بخصوص در مورد نهضت دکتر مصدق و مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس باعث شدند که نهضت چپ مدتها به یاس گرفتار شود و استبداد از این یاس بسود خود استفاده می‌کند. جبهه ملی هم در این سالها روبه قدرت ایستاد و پشت به مردم کرد. یکروز از قانون اساسی دفاع کرد و یکروز از قانون الهی، بطوری که هیچوقت نفهمیدیم برنامه این حزب چه بوده است و برای کدام طبقه فعالیت می‌کرده است. روشنفکران ما هم که منجم جزو آنها هستیم در این دوره، وقتی چاک دهن را باز کردند حرفهای تاریخی را پیش کشیدند اختراعات تاریخی را مطرح کردند و از تمام تحولات دنیا در این چند سال اخیر غافل بودند، و منتظر بودند که مثلاً «آقای کارتر» در فلان سخنرانی خود درباره‌ی حقوق بشر اشاراتی به ایران بکند و وقتی هم کرد هول شدند و جمعیتی به نام جمعیت حقوق بشر درست کردند که حقوق بشر فرنگی در آن هست، اما بخاطر بدست آوردن دل عناصر مرتجع حقوق‌عده‌یی را نادیده می‌گیرد. دوستان! واقعیت این است که انقلاب ما را در این دهه مردان و زنانی پایه‌گذاری کردند که مفهوم خلق را بار دیگر در فرهنگ ما زنده کرده‌اند وقتی که اعتصاب کارگران شروع شد ما روشنفکران غافلگیر شدیم و مردان زحمتکش خود را بیدارتر و هشیارتر از گذشته دیدیم. حتی مدتها مردد بودیم آیا این اعلامیه‌های شرکت نفت را کارگران خودشان می‌نویسند یا کسانی دیگر... اما یادمان رفته بود که اختناق و سانسور نگذاشته بود که خبر اعتصابات چند سال پیش کارگران بگوش ما برسد.

این دفعه اول نبود که زحمتکشان ما پیاخاسته بودند. در سال ۱۳۵۰ مگر کارگران چیت‌سازی جهان تظاهرات نکردند و ۲۰ نفر کارگر جان خود را از دست ندادند؟ مگر دو سال قبل همین اعتصابات در کارخانه‌ی قرقره‌سازی و کفش ملی شکل نگرفت؟ مگر کارگران ما در همین سالها به زندان نرفتند؟ مگر حسن نوروزی و جلیل انفرادی، که کارگر بودند، جان خود را در زیر شکنجه رژیم از دست ندادند؟

در این حماسه‌ی مقاومت علیه رژیم نقش زنان کمتر از مردان نبود که امروز ما بخواهیم نقش زنان را جداگانه در انقلاب مطرح بکنیم.



زنان مجاهد، زنان فدایی، که با پایداری خودشان در زندانها ترس را از دل من و شما ربودند کم نبودند. زنانی مثل محبوبه متحذین، نسرین رضائی، رقیه دانشگری، فاطمه سعیدی، فاطمه امینی و صدها زن دیگر بما نشان دادند که در استقامت جسم و روح از هیچ مردی کمتر ندارند.

وقتی که اشرف دهقان را شکنجه میدادند او بیک چیز فکر میکرد که عین جمله‌ی خودش را برای شما میخوانم: «مزدورانند که فکر میکنند زنان ضعیف هستند آن کسی که علیه ظلم و ستم برمیخیزد قوی است.»

من برای دنیایی مبارزه میکنم، برای دنیایی مقاومت میکنم برای جامعه‌ی مبارزه میکنم که در آن همه انسانها چه زن و چه مرد یکسان از مزایای زندگی استفاده میکنند.

در سایر نقاط جهان نیز هر جا انقلابی بوده زنان دست بدست مردان و دوش بدوش آنان با ظلم و ستم جنگیده‌اند.

در دوران جنگ الجزایر زنان برای این که بتوانند به مجاهدان به پیوندند حجاب خودشان را آتش زدند تا اسلحه بدست بگیرند و دوش بدوش مردان بجنگند.

ولی دوستان، این مسئله درباره‌ی همه زنان صدق نمیکند. درست است که در جمعه خونین تعداد شهیدان زن کمتر از مردان نبود ولی امروز هنوز زنان ما بیداری و هشیاری مردان را پیدا نکرده‌اند. بحثی را که قصد مطرح کردن آنرا دارم در واقع هشدار است بخودمان به این صورت که چکار بکنیم تا عقب ماندگی خودمان را جبران کنیم، عقب ماندگی‌ی که ناشی از ستمی است که در طی قرون متمادی بما روا داشته‌اند.

وقتی که در جهان برده نبود ما برده بودیم.

شاید از این نظر بتوان تا حدی ما را با طبقه‌ی زحمتکش مقایسه کرد. ما زنان مانند طبقه‌ی زحمتکش بهره‌ده بوده‌ایم. و این واقعیتی است ما زنان همانند بردگان موجوداتی از خود بیگانه و بی اختیار بوده‌ایم.

در دولتهای جبار و ستمگر قرار گذاشته‌اند که ما جنس لطیف باشیم، ضعیف باشیم، قهرمان باشیم، مطیع باشیم. که اگر همه این خلیقات را خلاصه کنیم مفهوم آن برده‌ای میشود که بردگی خودش را پذیرفته است. دولتها دوست داشتند اطاعت، خصلت ذاتی ما باشد تا اگر پسران ما، شوهران ما قصد طغیان داشتند جلوی آنها بایستیم و مانع شویم. هیئت حاکمه به این فرمانبرداری ما احتیاج دارد تا باین طریق به وسیله‌ی حمایت از زن خانواده‌ها را زیر نظر بگیرد و از افراد خانواده موجوداتی

بسازد که حافظ نظام حاکم باشند. خاموشی زن برای هیئت حاکمه لازم و ضروری است به کتابهای درسی دوران پهلوی نگاه کنید و کتابهای ابتدایی را در نظر بگیرید. در این کتابها دو قهرمان وجود دارد.

«سادات و احمد» از همان صفحه اول، سادات کفش لاستیکی ملی پیا کرده و با اطاعت در حال آویزان کردن رخت‌های شسته به چوب رختی است.

صفحه‌ی مقابلش احمد سوار بر اسب دیده میشود با داسی که در دست دارد که انگار با ظلم مبارزه میکند و سادات در صفحه‌ی مقابلش تنها حرفی که میزند میگوید: آن مرد اسب دارد! درست مثل حالتیکه میگوید آن مرد اسب ندارد... به صفحات بعدی نگاه کنید باز احمد است که بادکنکش را هوا کرده و بچه‌های همسایه را به اتحاد و اتفاق دعوت میکند و زن است که سبزی بدست گرفته هی به بازار میرود، خرید میکند، برمیگردد، می‌پزد و...

دوستان این نقش زن در جامعه‌ی مصرفی است. زن مصرف‌کننده و کالاهای تولیدی سرمایه‌داری لازم و ملزوم یکدیگرند که سرمایه‌دار تولید کند و زن مصرف‌کننده‌ی این کالاها باشد.

متأسفانه ما را آلت دست قرار داده‌اند و ما آلت دست شده‌ایم اگر ما نمی‌خریدیم، اگر ما خریدار ساخته‌های کالاهای مصرفی نبودیم اگر این تصویر را از ما نساخته بودند امروز ما میتوانستیم در اعتصاب کارگران سهم عمده‌ای داشته باشیم و با عدم مصرف و تحریم کالاهای مصرفی به رشد سرمایه‌داری کمک نکنیم.

هیئت حاکمه در تمام جوامع سرمایه‌داری سعی میکند از زنها یک توده‌ی یک شکل یک انبوه کم‌رنگ درست کند.

اما معیارهای جامعه‌ی مصرف‌کننده با روحیه‌ی زن روستائی و زن کارگر جور در نمی‌آید. زن روستائی، و زن کارگر در نظام غاصب فقط بدرد فولکلور و افسانه و فیلمهای وزارت فرهنگ میخورد. چرا که زن کارگر و زن روستائی آنقدر رفاه ندارد که هر روزی بچخال عوض کند و کولر بخرد و این واقعیت است.

بخاطر این تبلیغات و بخاطر اینکه از زنان گروه‌های یک شکل ساخته‌اند، در یک نظام فاشیستی و استبدادی که مردم هویت ندارند، زنان پیشگامان ارتجاعند و هر بار که دولت‌های مقتدر میخواسته‌اند قدرت خودشان را مستحکمتر کنند از طریق اتزان و پایداری و وفاداری و غیره. در این کشورها که یک شکل از یک شکل دامنهایشان بالا می‌رفت و یک شکل پائین می‌آمد همین دولت‌ها در این زنان یکنوع

عواطف مادری و یک احساسات عجیب و غریب مادری پرورش دادند و بنام آنها حرف زدند که بهیچوجه واقعیت ندارد.

دوستان، بچه همانقدر برای پدر عزیز است که برای مادر و نقش مادر در تربیت فرزند مهمتر از نقش پدر نیست. جامعه است که ما را تربیت میکند، پرورش میدهد، حالا نگاه کنید که از این عواطف ساختگی چه استفاده‌ها می‌کنند.

روز مادر را اولین بار هیتلر و موسولینی بنا نهادند برای خاطر اینکه نفاق افکنی کنند و نگذارند زنان دوشادوش مردان مبارزه کنند. موسولینی به مادرانی که کودکان زیاد دنیا آورده بودند مدال طلا می‌داد.

همانطور که فرح مادر نمونه درست کرد و در حالیکه در دیوار با شعار فرزند کمتر و زندگی بهتر پر شده بود فرح، به مادری که ۸ تا بچه داشت جایزه می‌داد! من اینجا یکی از نطق‌های موسولینی را خطاب به زنان می‌خوانم و بعد آنرا مقایسه می‌کنم با حرف‌های شاه، فرح، آموزگار در این باره:

موسولینی در یکی از نطق‌هایش خطاب به زنان گفته است: «دوستان عزیز می‌خواهم امشب از فاشیسم بگویم، موسولینی و فاشیسم یکی است، من نمیتوانم فاشیسم را رها کنم مثل شما مادران خودم بدنیا بیاوردم، بزرگش کردم به آن نیرو بخشیدم تربیتش کردم شما هم مادران، بخشی از سربازان فاشیست من هستید. شما هم آنها را دنیا آورده‌اید، تربیت کرده‌اید این سربازان فرزندان شما، فاشیسم فرزند شماست.»

در ایران هم آموزگار در یکی از نطق‌هایش گفته است: «سازمان زنان دست راست دولت است» و شاه هم در سخنانش خطاب بزنان گفته است که «همراه با مشارکت زنان است که به تمدن بزرگ خواهیم رسید.» همچنین شاه به دولت آموزگار دستور داد که دفاع غیرنظامی را از زن و خانواده شروع کند.

هدف از تأسیس سازمان زنان هم در ایران این بوده که از نیروی زنان بی‌تشکل در جهت تثبیت نظام جبار استفاده شود.

بهمین دلیل هرگاه اجتماعی تشکیل میشد ما را علیه مردان پیشرو بسیج میکردند و بجای اینکه علیه استعماری که مرد و زن هر دو را در بند کشیده قیام کنیم اختلافات میان مرد و زن را مطرح می‌کردیم که هنوز هم مطرح میکنیم.

دوستان! هنوز مبارزه پایان نگرفته، هنوز عناصر ناآگاه قادرند انقلاب ما را منحرف سازند. خواهران! زنانی که در جمعه خونین در صف مقدم شهید شدند بما آموختند که آزادی زنان جدا از آزادی مردان نیست و مبارزه‌ی ما مبارزه‌ی است

طبقاتی علیه طبقه‌ی حاکم همراه با رفقای مردمان. روزیکه انقلاب واقعی بشر برسد ما هم آزاد خواهیم شد.

هیچکس به تنهایی به آزادی نمیرسد. انسانها با هم آزاد میشوند.

آیندگان، ۱۷ بهمن ۱۳۵۷

نامهٔ مهشید امیرشاهی، قصه نویس، به آیندگان

## کسی نیست که از بختیار حمایت کند؟

چندی پیش، دو نفر از آشنایان — که هر دو از مبارزان جبهه ملی هستند و از شریفان این ملک — به من خبر دادند که نشریه‌ای از پاریس رسیده است با عنوان «نامه‌ای سرگشاده خطاب به همه مبارزان» و می‌خواستند بدانند که من آن را خوانده‌ام یا نه. هنوز این نامه به من نرسیده بود (دو روز دیرتر رسید) قرار شد جمع شویم و آن را بخوانیم و احیانا درباره‌اش صحبتی کنیم. در جمع شلوغ نامعقولی این کار انجام شد. من نامه را خواندم ولی بحثمان مجمل ماند. آنقدر بود که آن آقایان که با بیشتر مفاد نامه موافق بودند، اعتقاد داشتند که زمان نوشتن آن مطالب هنوز نرسیده است. پرسیدم چرا. گفتند آخر در این لحظات گفتن اینکه روحانیون صواب نیست که خود را به سیاست آلوده کنند، خطاست، این حرفها را دیرتر باید زد. به نظرم غیرمنطقی آمد یا لااقل من این منطق را قبول نداشتم. حرفهای نامه همه بر حق بود و من برای زدن حرف حق زمان قائل نبودم. به علاوه تصورم این بود که اگر زمانی برای زدن حرف حق لازم است، چه زمانی مناسبتر از اکنون... ولی خوب نظر دوستان جز این بود و من این اختلاف سلیقه را به این حساب گذاشتم که آنها سیاستمدارند و من نیستم، آنها با تیزبینی سیاسیشان نکته‌ها می‌بینند که من با نگاه ساده‌گرایم نمی‌بینم.

و حالا — با تاسف یا شغف، نمی‌دانم کدام — باید اعتراف کنم که امروز، یعنی یکی دو ماهی بعد از این مقدمه، من از سیاستمداری دورتر از آن روز هم افتاده‌ام، چون امروز نه فقط زمان تحریر آن نشریه را زود نمی‌بینم، بلکه در این حسرتم که چرا نامه‌ای سرگشاده به همه مبارزان زودتر نشر نیافت، و در این آرزوی عبث که کاش از نوع آن نامه‌ها، در آن زمان بیشتر نوشته می‌شد.

آن روز جز آن مقاله، چیزی از این مقوله ندیدیم و حالا بر حسرت حیرت هم

افزوده شده است: امروز در این حیرتم که چرا بیشتر روشنفکران<sup>۲</sup> متعهد و مسئول سکوت کرده‌اند. «متعهد و مسئول» را با طنز به کار نبردم، چون اتفاقاً آنها که تعهد و مسئولیتشان طنزآمیز است هیچ کدام ساکت ننشسته‌اند: همه به حمدالله اخیراً «طی مقالات و رسالات» به دین مبین اسلام مشرف شده‌اند و شتاب دارند که خود را در صفوف فشرده دیگر تازه اسلام آورده‌ها جا کنند... شتاب از این باب که مباد در این دنیا عقب و بی نصیب بمانند.

حیرت من فقط به سکوت روشنفکران ختم نمی‌شود. مثلاً در حیرتم که چرا اعضاء وزارت خارجه پی هم اعلامیه‌های انقلابی صادر می‌کنند؟ این آقایان تا زمان دولت تیمسار از هاری هم آدم‌های سر به راه و پا به راهی بودند، شامپانی و خاویار به مزاجشان سازگار بود... چه شده است؟

دنیای وارونه‌ای داریم: سیاستمداران قدیم به جای آنکه عمل کنند، در محضر آقایان روحانیون کسب فیض می‌کنند، روشنفکران به جای آنکه فیض برسانند، سکوت می‌کنند، دیپلمات‌ها به جای اینکه سکوت کنند، حرف می‌زنند.

از بقیه حیرتها و حسرتها چه بگویم؟ از کدامش بگویم؟ از اینکه گمرک چینی که تا دیروز در پناه دولت وقت برای رد کردن هر بسته و هر چمدان گوش من و شما را می‌بریدند و امروز ناگهان می‌خواهند دزد، من و شما را بگیرند؟ یا از کارمندان تلویزیون که در گذشته اوامر دولت‌های پیش را نه فقط بی‌چون و چرا بلکه با خوش رقصی اجرا می‌کردند و حالا برای دولتی که فرمایش صادر نمی‌کند لب‌ورچیده‌اند و ناز می‌کنند؟

یا از نمایندگان مجلسی که به این امید از مسند و کالت استعفا می‌دهند که کرسی و کالت آینده‌شان را گرم نگه دارند؟ یا از روزنامه‌نگارانی که دیروز مرعوب بودند و امروز هم متأسفانه مرعوبند؟... و یا از این آخرین حیرت و حسرت غریب و عظیم که یک نفر، حتی یک نفر در این ملک نیست که صدا و یا قلمش را صریحاً و مستقیماً در دفاع از شاپور بختیار به کار برد؟ همه اینها را نمی‌شود گفت، زیاده مفصل است و از حوصله (و احتمالاً سیاست فعلی) روزنامه‌ها خارج.

من تا امروز به هیچ روزنامه و نشریه‌ای مطلبی نداده‌ام که حال و هوای سیاسی داشته باشد. شاید به این دلیل که تا امروز در مملکت به سیاستمداری چون شاپور بختیار بر نخورده بودم که بدانم سیاست الزاماً مغایر شرافت، صمیمیت و وطن‌پرستی نیست. من تمام این صفات — شرافت، صمیمیت و وطن‌پرستی — را در آقای شاپور بختیار سراغ کرده‌ام. به علاوه به سرافرازی و آزادگی او مومنم. من ایمان دارم که

اگر امروز او را از صحنه سیاست مملکتمان برانیم خطایی کرده ایم جبران ناپذیر و نابخشودنی. من معتقدم که این مرد عزیز، این مرد عمل، دارد فدای هیجان و غلیان عده ای و فرصت طلبیهای عده دیگری می شود - و اگر فدا شود اسف انگیزترین شهید حوادث اخیر خواهد بود.

من صدایم را به پشتیبانی از آقای شاپور بختیار با سر بلندی هر چه تمامتر بلند می کنم، حتی اگر این صدا در فضا تنها بماند. من از تنها ماندن هرگز هراسی بدل راه نداده ام. ولی این بار می ترسم، نه به خاطر خودم، بلکه بخاطر آینده این ملک و سرنوشت همه آنها که دوستشان دارم.

توضیحات:

۱- مقصود نشریه ای است به امضای خانم مولود خانلری و آقایان پیشداد، مهدوی و ملک.

۲- استثنای درخشانی هم بر این اصل کلی داشته ایم، از جمله: نامه آقای دکتر مصطفی رحیمی در آیندگان، مطلب آقای حسین مهری در تهران مصور، مقالات آقای مهدی بهار در فردوسی، مطالب و مصاحبه رادیویی آقای دکتر محمود عنایت.

کیهان، اول اسفند ۱۳۵۷

مخوستمی که قرنهای متمادی بر زنان رفته است.

فرنگیس حبیبی

جنبشی که از یکسال و نیم پیش با دست و دل فرد فرد مردم ستمدیده و غارت شده مین ما بوجود آمده و به پیش میرود، علی رغم اختناق و تروری که ۲۵ سال دراز در تار و پود زندگی کشور ریشه دوانده بود آنچنان رسیدگی و بلوغ سیاسی از خود نشان داده است که نشانه هایش را بر دیوارها، بر سر در بیمارستانها، بر پشت بامها، در مساجد و کارخانه ها شاهد بوده ایم و هستیم.

این بلوغ سیاسی بی شک ثمره سالها مبارزه پنهان و آشکار است که مردم ما اگر نه بوسعت امروز ولی در گوشه و کنار کشور در اشکال مختلف بی وقفه و با تحمل شکنجه و آزار و با بجان خریدن مرگ انجام داده و به پیش برده اند.

جنبش امروز از این مبارزات بسیار آموخته است و می آموزد و این نوید را میدهد که هر یک از ما در مبارزه علیه استبداد و استعمار خود را از باقیمانده های دیکتاتوری چه در قلمرو اجتماع و چه در درون خود آزاد سازیم و از نتایج این رهائی که سرچشمه خلاقیت و شکوفائی است آگاهانه بهره گیریم.

آزادی، فرزند دلخواه و نوپای جنبشی است که هم اکنون جریان دارد. باید در رشد همه جانبه این کودک مجدانه بکوشیم. آزادی آن روزنه است که ما را بسوی نورها و افقها امید راهبری میدهد. آزادی، آن هوای بهاری اواخر اسفند است که میل به خانه تکانی نوروزی را در انسانها برمی انگیزد. در پیشوازی جامعه نیروهائی که در سازندگی آن نقش اساسی دارند نیز باید دید خود را از پدیده‌ها و مسائل در معرض برخورد آزادانه عقائد قرار داده آنرا تعالی دهند.

با ایمان به همین آزادیست که مسئله مقام زن در جامعه، تساوی حقوق زن و مرد و ستمی را که بر زنان می‌رود مطرح میکنم قبل از آغاز مطلب تاکید بر این نکته را لازم میدانم که اگر در اینجا از «زنان» سخنی می‌رود منظور آن زنانی هستند که از نظر طبقاتی و اجتماعی همسوبا حرکت نیروهای رشد یابنده جامعه گام برمیداشته‌اند و میدارند و هم به این عنوان و هم به عنوان زن مورد ستم طبقاتی و اجتماعی قرار گرفته و می‌گیرند. بسخن دیگر موضوع بحث نه استثمار زن توسط مرد (که این خود بحث دیگری است) بلکه محرومیت‌های سیستماتیک، تدوین شده، مستدل و وارد عرف شده‌ای است که بر زنان اعمال میشود. کوشش بر این است که این محرومیتها را که بظواهر گوناگون جلوه‌گر میشوند بازشناسیم و نقش زنان را چه در حفظ این محرومیتها و چه در مبارزه با آنان بازیابیم. قریب یک قرن است که زنان میهن ما به اشکال و در زمینه‌های مختلف برای رهایی به زندگی اجتماعی و شرکت در آن مبارزه میکنند. این مبارزات از سخت کوشیهای زنانی که اولین مدارس دخترانه را در ایران باز کردند تا در راه جبران عقب افتادگی فرهنگی زنان مبارزه کنند گرفته تا مبارزات زنانی که در جنبش تنباکو، انقلاب مشروطیت، تا قیام تبریز و... تا با امروز شرکت فعال جستند همواره دو سویه اساسی داشته است که تابعی از رشد انتقادی و سیاسی جامعه بوده‌اند.

۱- مبارزه برای بیرون آمدن از چارچوب سنتی خانواده، ورود به اجتماع و شرکت در کارهای اجتماعی و تولیدی و این مشخصه جوابگویی دو نیاز بوده است. نیاز به نیروی کار زنان در تولید و نیازی که با رشد روحیه تجدیدطلبی و آزادیخواهی در اذهان قوت گرفته بود.

۲- مبارزه علیه استبداد و استعمار که زنان از جنبش تنباکو تا کنون در آن مجدانه شرکت کرده‌اند و این شرکت با رشد مبارزات خلق هر روز بارورتر و وسیعتر شده است. و با رشد آگاهی و در طی زمان به سویه اصلی مبارزات زنان تبدیل گشته است. بطوریکه در بیست سال اخیر محتوی اصلاح طلبانه مبارزات زنان (که

هنوز موضوع خود را از  
 نوع مبارزات زنان اشغال  
 تبدیل و استعمار و برای  
 بقای در ده سال اخیر  
 زنان خانه دار و بالاخره  
 است که زنان مبارز ما  
 رده اند و همپای مردان  
 خود و با جان خود بر  
 کرده اند عاملی که  
 بیخ جوامع چه مسیری را  
 در اینجا گفتنی است  
 زنان گذاشته شد. یعنی  
 همسری تعیین گردید و  
 زنان، یک سری اصول  
 و ماندن از پروسه تولید  
 در مرکز توزیع و تقسیم  
 شدند در ارتباط با انجام  
 اسف در نشریات یکی

علی رغم تبلیغات دروغین و سیاستهای اسارت بار رژیم سابق  
 دست نداده بودند و نداده اند) جای هر چه کمتری را در مجسم  
 کرد. شرکت گسترده زنان در مبارزات رهائی بخش علیه اس  
 دستیابی به یک جامعه آزاد، شکوفا و عاری از ستم و  
 (مبارزات کارگران زن، مبارزات زنان روشنفکر، مبارزات  
 مبارزات قهرمانانه زنان چریک و مجاهد) گواه این حقیقت  
 برابری با مردان را با چنگ و دندان در دل مبارزه به کف آو  
 زندان، شکنجه و شهادت را زندگی کرده اند و در دایره فعالیت  
 بزرگترین عامل عقب افتادگی و ستمدیدگی دیرپای زنان  
 جز تقسیم کار و در پی آن تقسیم ارزشها میان زن و مرد نیست  
 اینکه منشأ این تقسیم کار چه بوده است و در تحول تاری  
 طی کرده است بحثی است که در حوصله این مقاله آنچه  
 اینست که نقش تولید نیروی کار و حرمت آن بعهد  
 عمده ترین و گاه تنها وظیفه یک زن همانا وظیفه مادری و  
 بدنبال آن و برپایه این تعیین چارچوب فعالیت برای  
 اخلاقی، قوانین و ادبیاتی در خور و مناسب بوجود آمد. با دو  
 اجتماعی و بنابراین عدم شرکت در قدرت اجتماعی و  
 ارزشها، والاترین ارزشها برای زنان همانا ارزشهای تعیین گ  
 وظیفه مادری و همسری قابل تصور است. (با تعجب و کمی تا

از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در سال گذشته پیا خاسته بودند بعنوان «زن  
 مردپرو» تجلیل کرده بودند.)

شاید در نظر نخست این بحث بی جا و کم ارزش تلقی شود. ولی اگر بک  
 نتایج و پی آمدهای عملی این ارزش گذاری و این تقسیم کار بیندیشیم و مجسم کن  
 انرژی عظیمی را که با صحنه گذاردن بر چنین نظمی تلف میشود و از نعمت شکوفا  
 همه جانبه محروم می ماند بسادگی این مسئله را به بعد موکول نمی کنیم. درست  
 این مرحله تاریخی که پای در آستانه آزادی، که عمرش را دراز می خواهی  
 میگذاریم جای این بحث را باز می بینیم زیرا که رژیم فاسدی که خود را ره  
 زنان می نامید با سوء استفاده از ستمدیدگی زنان تصویر اسارت باری را با شیوه  
 سل گرانه از وی ارائه میداد که امروز بیش از هر زمان ضرورت

اختناق آور و تحمی



تعریف دوباره «آزادی زن» احساس میشود. با توجه به مطالبی که صاحب‌نظران متنفذ اسلامی چون دکتر علی شریعتی درباره زن بیان کرده‌اند چنین برمی آید که نه آن تصویر سنتی زن محبوس در چهاردیواری تنگ خانه و نه تصویری که رژیم سابق از عروسک‌هایی بنام زن ارائه میداد مورد قبول است. فکر میکنم اکثریت زنان ایران امروز در این نفی دوگانه متفق القول و متحد باشند. مسئله بر سر ارائه نمونه جدیدی از زن نیست که صفات و مشخصاتش را تعیین کنیم و سیمایش را ترسیم نمائیم و بعد کلیه زنان را به تبعیت از آن تشویق و تحریص نمائیم. این نه کاریست عملی و نه دموکراتیک. مسئله بر سر برخورد به کلیه قالبها و تصاویری است که زن را ضعیف، غیر فعال، عروسک و از خود بیگانه می‌خواهند و از وی چون آلتی برای بقا و تجدید تولید ارزشهای منحط و اسارتگر استفاده میکنند.

### مبلغان ارتجاع و زن

روح آزادیخواهی و عدال‌طلبی که در جنبش اخیر بارور شده است به زنان مبارز از مذهبی و غیرمذهبی، که هر یک سهم خود نقش ارزنده‌ای در مبارزه علیه استبداد و استعمار و برای دستیابی به یک زندگی انسانی، آزاد و بدون استثمار داشته‌اند این امکان را میدهد که در گفتگویی سازنده و برکنار از تعصب به مسائلی که در مقابل جنبش زنان بمثابه بخشی جدائی‌ناپذیر از جنبش ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی کنونی ایران قرار دارد پاسخ گویند این گفتگو و کوشش در جهت جوابگویی به مسائلی که در رابطه با زنان مطرح است از آن جهت ضروریست که:

- ۱- مبلغان ارتجاع مزورانه مسئله زن و آزادی وی را دستاویزی ساخته‌اند برای محکوم کردن و واژگون نشان دادن محتوی مترقی و عمیقاً آزادیخواهانه جنبش کنونی.
- ۲- از آنجا که نیروهای حاضر در جنبش ما به وجود اختلافات عقیدتی و فلسفی هر یک از دیدگاه خود خواهان حرکت بسوی جامعه‌ای بدون ستم هستند لازم است شیوه‌ها و راه‌هایی که برای رسیدن به این جامعه و برای محو ستمی که طی قرنهای متمادی بر زنان رفته است پیشنهاد میشود مورد بحث و مذاقه قرار گیرد. شکی نیست اگر این بحث را بارور می‌خواهیم و از آن انتظار نتیجه بخشی عملی در جهت بهبود زندگی مادی و معنوی زنان داریم باید در پیشبرد آن نه از اصول کلی که در زمان تدوین خود بسیار مترقی بوده‌اند حرکت کنیم بلکه باید از دل زندگی زنان در حال حاضر الهام گیریم. مشکلات و سدهائی را که زنان امروز در زندگی اقتصادی، حقوقی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خود با آن روبرو هستند بشناسیم. در این شناخت و راهیابی زنان که خود در این زمینه اساساً ذینفع هستند باید شرکت

فعال جویند و با دست، فکر و قلب خود یک زندگی آزاد، متعالی، شکوفا و بالنده را در متن مبارزه رهایی بخش که به پایان نرسیده است طرح ریزی کنند. چرا که خورشید آزادی در جامعه ای که نیمی از مردم آن ستم دیده و ستم پذیر باشند تابیدن نخواهد پائید.

درود به کلیه شهدای راه رهایی خلق.

درود به مادران شهدا که علاوه بر مادر بودن در میدان مبارزه حاضر و فعالند.

آیندگان، ۵ اسفند ۵۷

کی می توانیم زن باشیم و ستم دیده نباشیم؟

سهیلا شهبانی

خسته از آنچه در اخبار راجع به زنان در انقلاب ایران سؤال و جواب می شد و باز طبقه زن را از نظر ظاهری میسنجید - یعنی پوشش - سعی می کنیم پرده ای از این دیدهای بیگانه برداریم.

اینان مزدورانند که «زن را موجود ترسو و ضعیف می پنداشتند این نوع اندیشه ثمره زندگی رقت و ننگینشان بود، چه آنان در طول زندگی خود «زن» را ضعیف

و نفی نبودند. روابط مرد و زن که بوسیله قوانین سنتی و مذهبی بسیار پیچیده از روستا و عشایر منظم شده بودند، همه نادیده گرفته میشد و تبلیغ برای زن مدرن شد. یعنی زنی که «کفن سیاه را کند و وارد جامعه شد.»

این چیزی جز دید غافلاته و مغرضانه نبود که فقط محدوده‌ای از خارج از خانه را جامعه مینامید. اگر در نظر بگیریم که مهاجرت از عشایر و روستا یکی از مهمترین تحولات ایران در این دوره بود می‌توانیم تصور کنیم که دگرگونیهای ایدئولوژی و اجتماعی که با تحمیل این قالب «زن متحد و متمدن» به وجود آمدند کم نبودند. «مونثاژ ایرانی زن غربی» که دکتر شریعتی به این پدیده نام نهاده (ص ۵۵ فاطمه فاطمه است چاپ آفتاب) بر زن مسلمان تحمیل شد. «فکر میکنید تمام این زنهای بی چادر مینی ژوپ پوشیده واقعا بی چادرند؟» جامعه‌شناسی از من پرسید: امروز

میشینه به: «ما خودمان تصمیم گرفتیم روسری یا چادر بپوشیم که شستر برای

شین رخت شوئی نباشیم. ما روسری و چادر بر  
جواب که بزور چادر سنتی را از سرمان برداشت  
م. ما حجاب را گزیده ایم که مخالفت خود را  
این بحثها برای پوشش امروز است. دکتر زهرا  
جواب یک قانون قرآن است که باید بعد از قبول  
مانند سایرین در این کتاب، حفاظت میکند و  
۳ کتاب پیام حجاب زن مسلمان نشر عفاف)  
احتیاج به آمادگی برای پذیرش دارد.» او در

صوب شدند چگونه بودند؟ مثلا تغییر در قانون  
تخاب شدن داد و یا قانون حقوق مساوی برای  
را بد نمی داند و نمی خواهد که در آینده برپا  
که هیچگاه اجرا نشدند؟ وقتی هیچ انتخابات  
برای حقوق زن» بود برای تبلیغ از رژیم مستبد.  
فاشیزم و حتی این از کاغذ تجاوز نکرد تا به  
بالحقوق مساوی هیچکس به عادل بودن قانون  
است که «ما پارتی مساوی نداشتیم که کار  
انواده» که عادتاً موقع صحبت از حقوق زنان  
میان برداشتن ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی بود که  
هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد»  
چه ترتیب اجرا شد؟ آیا قضاتی که

رای دهد یا نه؟ این فقط سوء استفاده از  
این «دفاع از حقوق زن» بود در خدمت  
واقعیت پیوندد. بهمین ترتیب راجع  
اعتراض نمی کند، فقط اشکال در این  
مساوی بگیریم.» «قانون حمایت از  
نامش به میان می آید اهمیت اصلیش از  
حق طلاق را به مرد میداد: «مرد میتواند  
اصل این قانون چه اثراتی داشت و

«گواهی های عدم امکان سازش» را صادر می کردند آمادگی بررسی دعاوی خانوادگی را داشتند؟ «خیر» قاضی دادگستری گفت. ازدیاد تعداد طلاق در این دوره سبب این سؤال اساسی می شود که چرا نام این قانون «حمایت خانواده» نهاده شد؟ غیرممکن است قبل از بررسی فراوان بتوان دلیل ازدیاد طلاق را:

۱- ساده کردن امر طلاق.

۲- عامل بالقوه طلاق که در جامعه وجود داشت.

۳- و یا دگرگونی های اجتماعی که در این دوره مشاهده شده دانست.

در همین قانون «حمایت خانواده» نیز مواردی وجود دارند که ظاهراً مشکل است حمایت مواد مذکور را از حقوق زنان قبول کرد، مثلاً ماده ۱۵ «شوهر میتواند با تأیید دادگاه زن خود را از اشتغال بهر شغلی که منافی مصالح خانواده یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند.»

این قانون قدرت قضاوت صحیح را از زن سلب میکند، و علاوه بر آن اگر کاری که زن میکند برضد حیثیات زن یا شوهر باشد دخالت مردی در این مورد قابل تردید نیست که برای وی هیچ کنترل قانونی و مجازاتی در نظر نیست!

به پیشنهاد و سؤال برای بوجود آوردن سازمان و یا اداره ای برای بررسی و اجرا در زمینه های قانونی، اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژی زنان همیشه با جواب تمسخرآمیزی روبرو میشویم. چرا؟ بخاطر شهرت «سازمان زنان» سابق که «نماینده ما نبود، از خلق ستم دیده کسی در آن نبود و هیچ برای ما نکرد» کتابداری گفت: اما زنان در این انقلاب متوجه سه اصل شده اند: اول اینکه در این یکسال مطالب زیادی راجع به کشور خود فرا گرفته اند، دوم اینکه با افراد بسیار زیادی در این مدت برخورد داشته اند آنچه در رژیم وحشت امکانش نبود و سوم در گروه میتوان کارهایی کرد که به تنهایی امکانش نیست.

«باید بگوئیم که زن بدو گونه است شمار میشود: بوسیله رژیم استبداد و با پدرسالاری» مبارز مذهبی میگفت: اغلب زنها فکر میکنند با برافتادن رژیم استبداد تمام انسانها آزاد میشوند. اما با آگاهی که از استعمارپدرسالاری وجود دارد می توانیم متوجه شویم که تازه در درجه انقلاب تازه ای هستیم که تحولی بس دشوار است. این دیگر فقط طبقه بخصوص و حتی جنبه بخصوص را مخاطب ندارد که

ت عظیمی را در بر خواهد داشت. آیا شعارهای زنان ایرانی را در راه این دارد و تحولات عظیمی را در بر خواهد داشت. آیا شعارهای زنان ایرانی را در راه این دارد و تحولات عظیمی را در بر خواهد داشت. اما آنچه ما را مجذوب میکند همین حال حاضر مبارزه به ز...

است. یعنی از این نیروهای بیدار شده باید استفاده کنیم و الهام بگیریم که بدانیم دقیقاً آنها چیستند که باعث استعمار زن شده‌اند؟ از اوضاع جغرافیایی گرفته تا لائسی نوزادان از شرکت در امور اقتصادی گرفته تا حکومت ناحیه‌ای و مذهب همه را باید بررسی کنیم. سپس گروههای اجرائی باید برای از بین بردن آنچه که ظلم می‌کند، آنچه که در شناخت دو جنس یکی را والا و دیگری را ضعیف میدانسته بکوشد. آنچه که صدها سال ساخته و پرداخته شده یکروزه و یکساله از بین نمی‌رود. در زمان انقلاب است که علل ظلم و دقیقاً ظلم کنندگان مشخص می‌شوند و محدوده خود را اعلام می‌دارند. اما در این زمان از تحول زن در اجتماع هنوز عوامل ظلم وی در جامعه مشخص نیستند. یعنی آنها همه جا هستند، در مرد و در زن، در غنی و فقیر، داخل و خارج خانه. احتیاج به زوایای دیگری داریم تا بتوانیم مراکز ظلم را ببینیم. کاری بس دشوار داریم چه باید در هر رکن از بررسی و اجرا با در نظر گرفتن منافع پایمال شده یک جنس به مسائل بنگریم. راه دوری داریم تا روزیکه بتوانیم خود تاریخ خود را ساخته و خود آنرا بنویسیم. تا روزیکه مسئله زن دیگر دلیل وجودی نداشته باشد.

آیندگان، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷

دختر و پسر دیگر آتش و پنبه نیستند

## شما از رئیس جمهور زن سخن گفتید، پس حصار و دیوار چه معنی دارد؟

باورکردنی نیست، ولی انگار حقیقت دارد. در آستانه ورود به سال دوهزار، در آستانه انقلاب صنعتی دوم، سخن از اینست که باید ورزش دختران را از پسران جدا کرد، باید بین دختران و پسران در ورزشگاه‌ها حصار کشید و باید دختران در سالن‌های ورزش کنند و مسابقه بدهند که تماشاگر مرد در آنجا حضور نداشته باشد و درست در زمانه‌ای این حرفها را عنوان میکنیم که از سوی دیگر می‌شنویم و در تمام مطبوعات می‌خوانیم، اسلام مترقی است، اسلام به آزادی افراد احترام و بزرگی می‌گذارد، اسلام دموکراتیک است، اعلامیه حقوق بشر با قوانین اسلامی یکی است. آنوقت رهبران موقت ورزش جلسه ترتیب می‌دهند و میگویند باید بین دختر و پسر در ورزش دیوار کشید، آیا انتشار چنین افکاری دلالت بر این مطلب ندارد، که هنوز با

همه داعیه روشنفکری که داریم، فکر میکنیم دختر و پسر همان طور که مادر بزرگ ها تعریف می کردند، آتش و پنبه هستند و باید پنبه را از حریم آتش دور نگاه داشت و باید دختر را بسته بندی کرد، بزک کرد، و به امید شوهر آینده در حصار خانه دختر را به انتظار روز موعود دور از چشم مردم کوچه و بازار نگاه داشت، تا یک شوهر ایده آل از کره مریخ بیاید و این دختر ندیده و نشناخته را که هرگز در هیچ اجتماعی حضور نداشته، به عنوان همسر برگزیند و دختر را به اوج آرزوی خود که همان گزینش همسر مطلوب است برساند. باور کنید انتشار چنین افکاری حتما به یک چنین تعابیری خواهد رسید و من باور نمی کنم و نمی خواهم باور کنم که ما بجای عروج، رجعت کرده باشیم، از تصورش پشت آدم می لرزد. یعنی دستاورد انقلاب در عرصه ورزش آنقدر خالی و بی مفهوم است. یعنی به عقیده همین رهبران موقت ورزش، پارسایی زن تنها در انزوای او از محیط مرد است. و غصه من اینست که من خیلی امیدوار بودم، خیلی خوشحالی کردم، خیلی راهپیمائی کردم، ترا بخدا مرا مأیوس نکنید، آخر مگر استاد من آقای مگری که در این جلسه حضور داشت به همین زودی فراموش کرده که خودش مدیر باشگاه تهران جوان بود. و تیم دختران تهران جوان همیشه موجب افتخار و موجودیت باشگاه بحساب می آمد.

استاد خیلی حیف است. شما هم فراموشکار شوید و بهمین زودی از لوح ضمیرتان این واقعیت پاک شود که تیم دختران والیبال تهران جوان فقط ورزش میکرد. فقط به مسابقه و مسائل آن اندیشه میکردند. بخدا از زایشگاه خبری نبود. و در جوار هیچ باشگاهی زایشگاه ساخته نشده بود. استاد آنقدر بی انصاف نباشید و به این سخن گردن نگذارید که در ربع آخر قرن بیستم باید دور ورزش دختران حصار کشید. این خیلی بی انصافی است چون خود شما گفتید که حتی در جمهوری اسلامی زنان میتوانند رئیس جمهور هم شوند، آنوقت از حصار دور ورزش سخن میگوئید و من چگونه آن وعده ها را باور کنم، وقتی که این همه شما برای نسل من حصار می سازد و از دیوار و حصار بین زن و مرد حرف می زند. استاد صمیمانه آرزو دارم یکبار دیگر در افکار خود تجدیدنظر کنید.

امضاء — یک دختر دانشجو

آیندگان، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷

درخواستن وحدت داشتیم...

لیلی سروش

آقای آیت الله ناصر مکارم شیرازی مقاله شما را خواندم. من مارکسیست نیستم و

اگر باید با ایسم و ایسمی خودم را بشناسانم یک ناسیونالیست هستم. یک ایرانی وطن دوست مسلمان هستم. یعنی اول ایرانیم و بعد مسلمان و همانقدر از غرب زدگی بیزارم که از عرب گرایی. تا آنجا که شما انقلاب را یک انقلاب همه گیر اسلامی میخوانید که در لوای روحانیت مجاهد موفق شد و بنظر من هنوز در نیمه راه توفیق است با شما موافقم ولی از آنجا که روحانیت بخواهد به نام اسلام ما را از خویشن خویش بیگانه سازد و یا بخواهد جای استبداد چکمه ای را با استبداد نعلینی عوض کند با شما مخالفم و تمام همفکرانم با شما مخالفند و از چوب تکفیر شما هم هراسی نداریم، همانقدر که از مارکسیست ها نمی هراسیم چون بنظر من دیکتاتوری، دیکتاتوریت خواه اسلامی باشد و خواه امپریالیستی خواه کمونیستی.

بهبتر بگویم انقلاب تا موقع خراب کردن و سقوط رژیم به رهبری امام خمینی و پشتیبانی ۲۰ میلیون ایرانی که می دانست چه نمی خواهد موفق بود و آنچنان بخروش آمد که با درفش تن به ستیز تانک و گلوله مسلسل رفت و به آنچه نمی خواست رسید. در نخواستن وحدت داشت و به این جهت پیروز شد. آیا در خواستن هم وحدت دارد؟

آیا می خواهد که شاهنامه را به جای نهج البلاغه که خواندنش آن زمان گناهی نابخشودنی بود، توقیف کنند؟

و بریکی از برجسته ترین آثار حماسی ملی جهان خط بطلان بکشند؟

آیا می خواهد که جشن مهرگان و نوروز و مراسم چهارشنبه سوری و سیزده بدر و ۱۲ ماه ایرانی سال از صفحات کتب درسی پاره شود؟

آیا بخاطر یک حکومت دیکتاتوری نیم قرنی و موارد مشابهی که در تاریخ داشته ایم باید تمامی فرهنگ قومی و هویت ملی و سنتی نیاکان خود را نابود کنیم؟ عظمت و شکوه این اعیاد باستانی چه ارتباطی به دیکتاتوری شاه و شاهان دارد. همین فرداست که تقویم ما که بشهادت کلیه مورخین و محققان یکی از بهترین و

... به دست فاعل ... شده است ...  
 گشته است ...  
 گشته است ...

نی به ایران رسید که ایران غرق در تباهی و فساد و  
 شاه ساسانی بود و ایرانی تحت نفوذ معنوی اسلام و عدل و  
 گرفت و با کمک فرهنگ و ادبیات بارور و پویای خود  
 ن کرد و آمیختگی تفکر خاص ایرانی با عنصر حق طلبی  
 کل داد و تکامل بخشید و احقاق حق برای علی مرد برتر  
 ساله اسلامی! اسلام وقت  
 خود کامگی آخرین پادشاه  
 برابری مفاهیم عالیه آن قرار  
 صرف و نحو عربی را تدوین  
 اسلام، مذهب شیعه را ش

همه اعصار و خاندان او را شعار خود ساخت و با الهام از همین تلفیق فرهنگ ایرانی و معنویت اسلامی بود که تصوف را جان بخشید و شخصیت‌هایی نظیر امام محمد غزالی و شیخ فریدالدین عطار را بعالم اسلام عرضه کرد.

دنیای متمدن در بررسی سیر تطور فکری و فرهنگی و ادبی بشر بدون در نظر گرفتن ایران لنگ میماند همچنان که الان بدون «انرژی» ایران میلنگد.

آیا ایرانی انقلاب کرده است و می‌خواهد با پس روی در حقوق مدنی زن حقوق حقه‌اش را پایمال کند و او را از طبیعی‌ترین حق مشروع یعنی دخالت در سرنوشت خود باز دارد؟ و با عنوان فریبنده «اعطای حقوق سیاسی» زن را اغوا کند تا آراء نیمی از جمعیت را از دست ندهد؟

در حالیکه اگر خوش‌باورانه هم بخواهیم قضاوت کنیم و زن را در مسند ریاست جمهوری فرض کنیم این چه خانم رئیس جمهور است که وقتی بخانه می‌رود می‌بیند که از طرف شوهرش مطلقه شده است بی آنکه روحش خیرداشته باشد!

بعبارت دیگر زنی که تمام ملت رهبری سیاسیش را قبول دارد و با اکثریت آراء منتخب مردم است در زندگی خصوصی خود حتی از داشتن یک رای هم محروم است!

آیا خداوند وقتی که در قرآن کریم می‌فرماید ان اکرمکم عندالله اتقاکم پرهیزکاری را وجه تمایز انسانها قرار می‌دهد یا جنسیتشان را؟

آیا اسلام که جاذبه‌اش در عدالت و برابری است به انسان درجه یک و درجه ۲ معتقد است؟!؟

ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی میگوید که: مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد.

.....

مملکت میتوانند از نظر مادی و نتیجتاً معنوی متکی بخود باشند؟ و از سببقات و ظلمها نهراسند؟ راستی چند نفر؟

از زنان این امثال این تفرقه هر چند بیشتر در هم سخاوتمندانه بخواهیم قضاوت کنیم این رقم از ۵ درصد بیشتر

رد پس آن ۹۵ درصد بقیه که به راستی پیشتاز انقلاب بوده است چه و شهید داده و شهید شده است، اعتصاب و قناعت کرده است و را به سرسختی و مقاومت دعوت کرده برای اینکه حقوقش این چنین

د تعدی و ظلم قرار گیرد؟ وعده‌ای که در حکومت عدل اسلامی به زنان مبارز ایران داده‌اید؟

مغرضانه مور اینست



آیا نتیجه سکوت فداکارانه زن ایرانی که با تمام وجود کوشید از هر نوع تفرقه اندازی جلوگیری کند باید به بی حرمتی او منجر شود و در مجامع دانشگاهی و علمی بعلت بی حجاب بودن مورد توهین و گستاخی قرار گیرد؟

هر چند در سال های اخیر سعی شد که سیمای زن ایرانی به صورت یک مصرف گر مصرف و معتاد مدرنیسم غربی جلوه گر شود ولی در کنار این جنبه عروسکی و نمایشی بودن حقوقی هم به زن اعطا شد که قانون حمایت خانواده یکی از آنهاست و دارای دیدگاهی انسانی نیز هست و زن و مرد در شرایطی مساوی احقاق حق میکنند نه اینکه زن را ملک مرد بدانند و با او مثل شیئی رفتار کند که وقتی نخواست دورش اندازد!

من بعنوان یک زن مسلمان ایرانی معتقدم که ایران باید بماند و آزاد و آباد بماند و زن و مرد باید با برخورداری از حقوق برابر انسانی اعم از سیاسی و مدنی سرنوشت خود را در دست گیرند و حاکمیت ملی خود را آنچه ان اعمال کنند که احتیاج به قیومیت بیگانه نداشته باشند تا بلوغ سیاسی و رشد اجتماعی آنان محرز گردد.

کیهان، ۲۱ اسفند ۵۷

رهائی زنان از رهائی زحمتکشان جدا نیست

هما ناطق

می خواهم اعلام کنم که من عضو هیچیک از گروه های جمعیت های زنان نیستم و به هیچیک از احزاب نیز وابستگی ندارم. من فرد مستقلی هستم و شرافتمندانه می گویم که عقاید من بر پایه این است که همه باید یک ایران آزاد، دمکراتیک و مستقل بسازیم، مستقل از همه ابرقدرتها و قدرتهای خارجی.

گفتار من در جهت انتقاد از دولت فعلی نیست، بلکه در جهت تثبیت آن است و فقط با مشارکت و سهم بودن در سرنوشت مملکت است که ما می توانیم به این دولت قدرت بدهیم. قسمت اول سخنرانی من توضیحی است در مورد مبارزات دو روزه زنان و قسمت دوم هشدار است به همه.

مبازره زن و مرد نمی شناسد و ما در طی چند سال اخیر دیدیم زنانی را که به زندان رفتند از گروه مجاهد و فدائی زنانی را که شکنجه شدند، زنانی که جنگیدند و زنانی را که شهید شدند. بخاطر منافع خاص زن بودن و یا بخاطر خواستهای زنانه شان نبود بلکه در جهت خواستهای مردم ایران بود. بنا بر این ما خواست جداگانه از خواستهای طبقه زحمتکش نداریم و یا لااقل من ندارم و فکر می کنم که مبارزات ما

باید در جهت مبارزات همگان باشد. اگر هم گاه گاهی اگر آزادی هائی از ما بعنوان زن سلب شود مفهومش این است که این آزادی از همگان سلب شده است. بنابراین باز هم مبارزه ما باید در جهت مبارزه همگان باشد. ما گفته امام خمینی را تائید می کنیم که خطاب به زنان مجاهد در قم گفتند: «زنان باید در مقدرات اساسی مملکت دخالت کنند» و گفتند «شما همانگونه که در نهضت نقش اساسی داشتید و سهم بودید اکنون هم باز باید در پیروزی سهم باشید و فراموش نکنید هر موقع که اقتضا کند نهضت کنید و قیام کنید. مملکت از خود شماست...» و افزودند «ما می خواهیم زن در سرنوشت خویش دخالت کند. همه ملت ایران چه زن و چه مرد باید این خرابه ای را که برای ما گذاشتند بسازند.» ما هم جز این نمی گوئیم. ما هم جزو همان ملتی هستیم که امام خمینی به آن اشاره می کند. ما هم می خواهیم در بازسازی میهن خود سهم باشیم و مشارکت داشته باشیم. ما هم به این حقیقت پی برده ایم که این بازسازی جز با اتحاد همه نیروهای مبارز در جهت برقراری دموکراسی، نابودی کامل توطئه امپریالیسم و طرد نهادهای رژیم وابسته سابق امکان پذیر نیست. ما هم معتقدیم که رهائی زنان جدا از رهائی طبقات زحمتکش نیست و امام خمینی مدافع طبقات زحمتکش هستند. در نتیجه این اتهاماتی را که سه چهار روزه اخیر به ما وارد شده است، رد می کنیم. به ما گفتند ما نیروهای ضد انقلابی هستیم. شنیدیم که گفتند ما ضد حجابیم. شنیدیم که گفتند ما نیروهای طرفداران قانون اساسی هستیم شنیدیم که گفتند ما تفرقه اندازیم. ما هیچیک از اینها نیستیم و به یک یک این افتراها پاسخ می دهیم. ما هرگز حجاب را محکوم نکرده ایم.

### کشف حجاب رضاخانی

اکثر خواهران و برادران ما همه حجاب دارند. ما با حجاب خو گرفته ایم. ما همانطور که کشف حجاب رضاخانی را نوعی زورگوئی و نشان زورگوئی می دانستیم تحمیل پوشش و تحمیل حجاب را هم نشانی از این زورگوئی می دانیم. ما فقط گفتیم که پوشش هر انسان، انتخاب نوع پوشاک از ابتدائی ترین حقوق هر فرد است بنابراین تحمیل نوع پوشاک در جهت نفی آزادی و در تحریف ایمنی اجتماعی است. ما ترسیدیم که اگر یک آزادی از ما سلب شود، آزادی از همگان سلب شده باشد و اگر هم اعتراض کردیم، باز هم بخاطر همدوشی و همگامی با خواسته های همگان بود که مبادا آزادیهای دیگری از قبیل مانسور در تلو یزیون، از دیگران سلب شود. به ما گفته اند که مدافعین قانون اساسی هستیم. دوستان، زنانی

که بنام قانون اساسی چه در دوران بختیار و چه امروز به خیابانها ریختند، قانون اساسی را نخوانده‌اند. قانون اساسی ایران نه حق رای به زنها داده و نه حق انتخاب شدن. بنابراین اگر زنی به نام قانون اساسی به خیابان آمده در گوشش خوانده‌اند. از جانب عمل رژیم سابق تحریک شده است و ما رژیم سابق را با تمام نهادها و قوانینش نفی می‌کنیم همراه با قانون اساسی اش. من از شما می‌پرسم در دوران پهلوی کدام مرد از آزادی برخوردار بود که زن از آزادی برخوردار شده باشد. مگر همان نظام نبود که مردم را بجرم خواندن یک کتاب به حبس ابد محکوم می‌کرد.

### همان عمال رژیم سابق

امروز کسانی که در خیابانها مزاحم ما زنان شدند، برادران و خواهران مجاهد و مسلمان ما نبودند، همان عمال رژیم سابق و طرفداران قانون اساسی و نظام شاهنشاهی بودند. شنیدیم که به ما گفتند که ما بخاطر دفاع از قانون حمایت خانواده برخاسته‌ایم. من نمیدانم که آیا شما قانون حمایت خانواده را خوانده‌اید یا نه؟ اگر خوانده باشید می‌دانید که یکی از ارتجاعی‌ترین قوانینی است که در دوران پهلوی وضع شده است. وقتی که در یک جامعه برابری حقوق افراد وجود داشته باشد زن چه احتیاجی به حمایت دارد. حمایت از ضعیف می‌کنند اگر ما برابری به قانون حمایت خانواده نداریم و از این قانون دفاع نکنیم.

به ما گفتند که ما نیروهای ضد انقلابی هستیم و عفت عمومی را لکه دار کرده‌ایم. مفهوم عفت عمومی برای هر کس فرق می‌کند. عفت عمومی ما را کسانی لکه دار کردند که در ۱۷ شهریور زنان و مردان ما را به گلوله بستند. عفت عمومی ما را کسانی لکه دار کردند که دوستان و یاران ما را در زندانها شکنجه کردند. ما به کسانی می‌گوئیم عفت عمومی را لکه دار کردند که رفتند گزارش دادند که ما لخت به وزارتخانه‌ها رفته‌ایم. من از شما می‌پرسم در این زمستان سرد چطور یک زن لخت می‌تواند به وزارتخانه برود.

عنوان کردن مسئله زن در این برهه از مبارزه و در این مرحله از جنبش یک مسئله انحرافی است. ما نباید در این شرایط مسئله‌ای بنام مسئله زن داشته باشیم. یکبار چیزی در مورد حجاب گفتند و بعد هم پس گرفتند. بنابراین برای این مسئله نباید درگیری ایجاد کند. باید با مجاهدین همراه باشیم. حتی اگر کسی بی‌سختی کند،

نظام سابق می خواست و ما نباید این بار هم فریب عناصری را بخوریم که می خواهند ما را از برادرانمان جدا کنند. اما اگر ما آن دو روز پناخاستیم و مبارزه کردیم و فکر می کنیم که به پیروزی رسیدیم، با این حال یک هراس کلی در دل همه ما بود و آن این است که مبادا آزادی که بصورتی ممکن بود از ما سلب شود، سبب شود که آزادی همگان را سلب کند و یا نشانه ای باشد از آن.

### فاشیسم چگونه بوجود آمد

در نهاد همه ما که ۲۵ سال در اختناق زندگی کردیم، ممکن است یک انحصارطلب، یک فاشیست نهفته باشد. ما باید نسبت به آن هشیار باشیم و برای اینکه این هشیاری را به شما بدهم فکر می کنم که بهتر است از وجود جوانه های فاشیسم صحبت کنم. گروه فشار و گروه های انحصارطلب چگونه می توانند مبارزه ما را در این جنبش منحرف کنند. انحصارطلبی همیشه بوسیله یک گروه مرتجع بوجود نمی آید، بلکه جوانه های فاشیسم وقتی پیدا می شود که شور انقلابی منحرف شود. شعارهایی که داده می شد و باید به آنها عمل کرد، تبدیل به شعارهای انتزاعی می شود، نامفهوم و ایده آلیست می شود و همراه با توهم میشود. هیچکس بدرستی نمی فهمد که مفهومش چیست. انحصارطلبی حتی می تواند که در پس یک انقلاب شکل بگیرد. ما نباید فکر کنیم که چون انقلاب شد، به پیروزی رسیدیم، یکی از مبارزه هایی که همراه با مبارزه علیه سلطه امپریالیسم و علیه نهادهای رژیم سابق و برای رهایی طبقه زحمتکش انجام می دهیم، مبارزه با خودمان است و حتی گروه چپ هم ممکن است فاشیست باشد. خیال نکنید که وقتی یک ایدئولوژی چپ داشتید، آزادیخواه هستید و یا اینکه طرفدار مساوات و برابری. حتی در چپ گرائی هم اگر که بصورت انحراف باشد، فاشیسم می تواند بوجود بیاید. فاشیسم وقتی می تواند بوجود بیاید که ما دشمن ذهنی بتراشیم و هراس داشته باشیم از اینکه با واقعیت های تلخ روبرو شویم. همانطوریکه گفتم مسئله دست دوم و انحرافی چون مسئله زن ممکن است به این مسئله کمک کند عکس آن هم ممکن است که به کمک ارتجاع بیانجامد. مثلاً امروز که ما دوباره برنج و گندم خروار خروار از آمریکا وارد می کنیم پرداختن به مسئله حجاب خیلی کم اهمیت است. مهم این است که به این اقتصاد وابسته توجه کنیم - فکر کنیم بهتر نبود که ما بخاطر اقتصاد وابسته و یا وابستگی های ارتش به خیابان کشیده می شدیم و یا بابت حجاب؟ پس کسانی که این مسائل را ایجاد می کنند مبادا در دام گروه های سلطه گر قرار گیرند و یا اینکه بخاطر مسائلی به این صورت ناچیز روبروی یکدیگر قرار گیریم و

حواسمان از مسائل اساسی موجود منحرف شود. انحصارطلبی و فاشیسم وقتی بوجود می آید که ما با عکس العمل عام روبرو شویم و در مقابل هرچیز یک عکس العمل عام نشان دهیم. مثلاً تبعیض را در مقابل یک قوم یا تبعیض در مقابل یک گروه نیست که علائم فاشیسم است، نفرت، ایجاد کینه و نفرت از یک گروه است که فاشیسم را بوجود می آورد. گروه انحصارطلب همیشه کینه توز است طرفدار گروه انحصارطلب همیشه شعارهایش با کینه و با نفرت است همیشه دست تنها و فقط واحد و ناشکیبا در برابر گروه های دیگر قرار می گیرد. گروه انحصارطلب برای اینکه به واقعیتها نگاه نکند برای اینکه واقعیات مملکت را نمی تواند حل کند و با مسائل درگیر است، مجبور است دشمن ذهنی را بترشد. امروز دشمن ذهنی می تواند عمال شاه باشد و فردا ممکن است گروه های چپ باشند. این دشمن ذهنی باید برای گروه انحصارطلب وجود داشته باشد تا اینکه بتواند نواقص خودش را توجیه کند. این گرفتاری را ممکن است همه دستجات داشته باشند، بنابراین تک تک باید به این مسئله توجه کنند. گروه انحصارطلب هیچگاه همگام با مردم حرف نمی زند، همیشه بجای مردم حرف می زند همیشه برای مردم حرف می زند و همیشه برای مردم فکر می کند. بنابراین همیشه مجبور است رهبران خیالی برای خودش درست بکند. بکوشیم این انحصارطلبی امروز در ما ایجاد نشود. بزرگترین حربه گروه انحصارطلب معمولاً زبانشان و کلامشان است. همیشه سخنانشان خطاب به پابرهنگه هاست اما هیچوقت مفهوم پابرهنگان را درک نمی کنند برای اینکه گروه های انحصارطلب عوامفریبند. اگر گروهی برخیزد و بگوید ما در مبارزات خودمان نشان دادیم که نماینده طبقه زحمتکش هستیم اینجا است که سانسور برقرار می شود. برای اینکه پابرهنگان برای عموم انحصارطلب لفظ انتزاعی است اما هیچوقت موضع طبقاتی اینها بعنوان کارگر، روستائی و طبقات فقیر برای گروه انحصارطلب مشخص نمی شود.

### تکرار مکرر شعارها

یکی از خصیصه های مکرر گروه های انحصارطلب تکرار مکرر شعارهاست. می خواهند شستشوی مغزی شویم و بجز آن شعارها در ذهن ما هیچ شعار دیگری نباشد. اما کافی است که از گروه انحصارطلب خواسته شود شعارها را بمرحله عمل در آورد. دفاع از پابرهنگان را در عمل پیاده کند. آنوقت خلع سلاح می شود برای اینکه خواسته های او با خواسته های پابرهنگان یکی نیست. خصیصه گروه های انحصارطلب این است که صفات شایسته، اندیشه های شایسته، کردار شایسته و

افکار شایسته یک جامعه را از قبل معین کرده یا باید شما به این صفات برسید یا اگر خودتان را کنار کشیدید مشخص می شود که مخالف هستید و همیشه هر «انگی» می توانند به شما بزنند. رفته رفته سوء شهرت، سوء پیشینه می شود و اینها را می توانند به آسانی برای شما درست کنند و گروه انحصارطلب و فشار به این صورت بوجود

می آید که در صورت فشار و تهدید، گروه انحصارطلب و فشار به این صورت بوجود

واژه ها را مشخص کردند، خصلتها و ابتدائی ترین حقوق انسانها دیگر لزومی ندارد که رأی همگان را پرسند. بنابراین کسانی که دارند، اعتقاداتشان به اجبار باید به گور فرستاده شود و گروه گروهای حراف که کسی آنها را نمی شناسد. گروهای انحصار مردم اطاعت کورکورانه می خواهند برای اینکه بار فکر کردن مردم دهند. توده حس مسئولیت را از دست می دهد و احتیاج به مبارز نمی کند برای اینکه برایش فکر و فعالیت و برنامه ریزی می کنند دمکراسی است.

بنابراین خطر انحصارطلبی و تبدیل شدن به گروه فشار در تک باید هشیار باشیم تنها راه ما این است که در مقابل یکدیگر شکیبای هم در مقابل هم شکیبای بودیم. هنوز هم باید این شکیبائی را داشته عقیده و مرام و مسلک احترام بگذاریم شاید که از برخورد ایر دمکراتیک و آزاد خود را بسازیم.

آیندگان، ۲۱ اسفند ۵۷

در راه پیمائی روز ۱۷ اسفند «روز جهانی زن» چه گذشت

لی لی سروش

با شوق برای روز بین المللی زن روز شماری میکنیم و می خوریم زیر یوغ حکومت طاغوتی بودن و هر بودی را به نابودی کشیدن مزه آز بچشیم و انتخاب روز زن بعهده خودمان باشد نه روز دیکته شده دی!

میخواهیم موجودیت زنده و فعال خود را که ارمغان انقلاب ایران بشناسانیم و با ارج نهادن به روز جهانی زن بگوییم از این بعد ما تمام نشانه های بودنمان با برچسبی محکوم به فنا و زوال نمی زندان های عقیدتی را شکسته ایم و حصارهای بتونی را خراب کردیم همپای مردانمان انقلاب کرده ایم تا استبداد را در هم کوبیم تا

هم بعد از سالها  
آزادی و آزادگی را  
ای مثل روز ۱۷  
ایران است به دنیا  
«هستیم» دیگر  
شود، دیگر درب  
ه ایم ما همگام و  
فریادهای بهنجار

## نیمه دیگر

بودن، هستن، بحساب آورده شدن را بگوش جهانیان برسانیم. می خواهیم ثابت کنیم که ایران و ایرانی دیگر احتیاج به قیم ندارد آنقدر رشد کرده است که خودش، خودش را اداره کند. آنوقت یک خانم مقنعه پوش چهارشنبه شب در پایان اخبار همه چیز را بر هم میزند. او تشکیل «جامعه زنان انقلاب اسلامی ایران» را اعلام میکند. تا بخود آئیم که محتوای فکری و خط مشی اصولی این جامعه را دریابیم میگوید:

این جمعیت فردا «روز ۱۷ اسفند» را یک ره آورد استعماری و غربی می داند و اعلام میکند کلیه زنانی که در مراسم مربوط به این روز در دانشگاه و هر جای دیگر شرکت کنند غیر مسلمانند!

تلویزیون و رادیو بلندگوی انقلاب اسلامی، یعنی بلندگوی ملت پیاخته و حق طلب ایران باید باشد و با این وجود در مورد روز جهانی زن سکوت میکند و از پخش هر نوع اعلامیه ای مبنی بر دعوت عام زنان از طرف گروههای مختلف به دانشگاه خودداری مینماید تا ناگهان شبی که فردایش میعاد تمامی زنان جهانست و زنان ایران میخواهند بعنوان همبستگی دور هم جمع شوند و آزاداندیشی و رهائی از استبداد را پاس دارند و با یک چنین عکس العمل ناخوش آیند و غیر منتظره ای روبرو میشوند ولی این بی مهتری و ناآگاهی تاثیری در عزم جزم زنان مترقی و آزادیخواه نمی گذارد و علی رغم بارش مداوم برف و سرمای شدید، محوطه دانشگاه مملو از زنان است و حتی مردان، مردانی که تشکیل خلق الساعه جامعه زنان اسلامی ایران و تحریم روز جهانی زن را زنگ خطری برای تهدید آزادی تلقی میکنند و احساس مینمایند که آزادی هنوز نیامده دارد میرود و جایش را به استبدادی می دهد که با تکیه به احساسات و مذهب مردم انگار که ابدست!

بی احساس می کردم که تمامی زنهایی که در چه احساسی دارند. شعارها برآستی بیانگر همه کناره من خشمگانه گام برمیدارند. اعتقادها بود:

روز آزادی زن جهانیست، نه شرقی  
زن و مرد شهید شدند. هر دو باید آزاد  
زن آزاده ما حجاب فطری دارد.  
ما استبداد را در هر لباسی محکوم

ست نه غربیست.  
زاد باشند.  
می کنیم.

انبوه جمعیت با احساس پایمال شدن حقیقش بطور مضاعف، همچنان زیر برف پیش میرفت. چهره چند نسل را تو میتوانستی در صفوف کنار هم ببینی. مادر بزرگ، مادر و نوه.

مادر بزرگ شعارها را از دختر و نوه با ایمان تر و محکمتر ادا میکرد حق هم داشت چونکه نوه با تعصب مذهبی بیگانه بود و مادر بزرگ میدانست که زیر بار زور رفتن تا چقدر ناگوار است چرا که چادر را با زور سرنیزه از سر او برداشته بودند. در راه هر چند عده ای به عنوان نوکران اسلام! راه را بر ما بستند ولی ما همچنان استوار و بی هراس و معتقد بعنصر حق طلبی مان به پیش میروفتیم و به این ترتیب بود که به نخست وزیری رسیدیم.

در آنجا بعلت کثرت جمعیت چند ثانیه ای تیر هوایی شلیک شد که گفتند به خاطر حفظ امنیت بوده است و ترساندن عوامل ضد انقلاب!

بعد پاسداران نخست وزیری که بسیار وظیفه شناس و مودب بودند خواهش کردند که تعدادی از خانمها بداخل نخست وزیری بروند و نظرات خود را با سخنگوی دولت در میان بگذارند چون آقای بازرگان در آن لحظه در نخست وزیری نبود.

در محل دیدار با سخنگوی دولت، ناگهان با تعدادی خانم مواجه شدیم که پوشش سفت و سخت اسلامی داشتند و نفهمیدیم اینها از کجا سبز شده بودند زیرا یک نفر آنها هم در راه پیمائی نبود. ولی هر دو گروه را آقای امیرانتظام با حسن سلوکی که خاص ایشان است و در مصاحبه های مطبوعاتی و تلویزیونی دیده میشود، دست به سر کردند!

یعنی هم محکوم کردن راه پیمائی راه پیمایان را از طرف زنان مسلمان دوآتشه! پذیرفتند هم قطعنامه زنانی را که به چشم خویشتن می دیدند که چگونه ابتدائی ترین حقوق حقه شان دارد در گام های نخستین دولت انقلابی پایمال میشود و قرار شد بعد از اینکه قطعنامه بامضای کلیه شرکت کنندگان در راه پیمائی رسید بایشان برگردانده شود تا به نظر امام خمینی برسانند.

نکته جالب توجه اینکه آن چهار پنج خانمی که برای محکومیت راه پیمائی هزاران هزار زن هموطنشان آمده بودند گفتند که ما با احقاق حقوق حقه زن مخالف نیستیم ولی چرا شما در شعارهایتان می گفتید مرگ بر ارتجاع!!!؟

... و نشان دادند پشت چهره معلم شهید علی شریعتی قایم شدن و هر عقیده منحطی را بنام او قالب کردن نه تنها خدمت به اسلام نیست بلکه خیانت به انقلاب است.



# گروه‌پوشی

از ۱۱ دی ۱۳۶۴ تا ۱۷ مرداد ۱۳۶۶

ناهید یگانه و اما دلخانیان

۱۱ دی ۶۴ دکتر سیف‌الرضا شهابی بی‌حجابی را یک عامل سیاسی خواند و گفت «امروزه در کشور ما، بی‌حجابی یا بدحجابی تبدیل به یک مسئله سیاسی شده است و مانند قاچاق مواد مخدر فرم سیاسی یافته است.» وی خطاب به مسئولین گفت «دختران و زنانی که به محض خروج از مرزهای هوایی و زمینی، ناگهان روسری‌ها را از سر برمی‌دارند و در وسط اتوبوسها با آهنگهای تند که رانندگان برای آنها سازمان می‌کنند، به رقص و پایکوبی دیوانه‌وار مشغول می‌شوند، آیا صلاح است که از کشور خارج گردند؟»

۲۳ دی ۶۴ زهرا رهنورد در سمینار بررسی حجاب سخنانی ایراد کرد که در آن مسئله حجاب و بی‌حجابی را از بعد زیبایی مطرح کرد. به گفته وی «در جامعه ما کسانی که به تمامی دل به حجاب بسته‌اند، معتقدند که حجاب به معنای کامل زیباست. و کسانی که نیمه‌کاره حجاب را پذیرا شده‌اند و یا تحمل کرده‌اند، معتقدند که حجاب زیبا نیست و زیبایی را می‌پوشاند.» وی ادامه داد «این خصلت شگفت‌جامعه است که افراد را به این مواضع می‌کشاند. اصولاً خصلت هر اجتماع

ناموقعی که به وضع آرمانی نرسیده است، این است که انسان را از خود بیگانه می کند و او را در تضاد با قراردادهای اجتماعی قرار می دهد.» وی نتیجه گیری کرد که «حجاب با ویژگیهای نخستین گام و بهترین شکل برای خودیابی و کسب هویت متعالی زن است.»

۲۸ دی ۶۴ حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه تهران در ادامه بحث خود پیرامون «جایگاه زن در اسلام» گفت «تا آنجا که اسناد اسلامی نشان می دهد کاری برای خانمها ممنوع نشده است به غیر از سه نوع: اخفاء، قضاء، و جهاد. در بقیه میدانهای کار و تلاش فرهنگی، علمی، فنی، هنری، صنعتی و بطور کلی اقتصادی، تجاری، کشاورزی، همان گونه که برای آقایان میدان فعالیت هست برای خانمها هم این میدان هست.» وی خاطر نشان کرد «در این میدان کسی خیال نکند که جمهوری اسلامی می خواهد سهم خانمها را کم کند. ما محکم می گوئیم که خانمها در تمام خلاقیتهای جامعه می توانند شرکت کنند که عمده ترین مسئله آن مصالح جامعه و اخلاقی فرد است که نباید آلودگی در آن داشته باشد. ما با شکل فعالیت خانمها در رژیم گذشته مخالفیم. زیرا که ما تقوا را برای حضور اجتماعی و تصدی کارهای اجتماعی شرط می دانیم و در حالی که شیوه آنها تقوی را از بین می برد و کار آنها توطئه علیه خانمها بود. ادارات عیب عمده ای از این نظر در زمان شاه پیدا کرده بود و هنوز هم کاملاً پاک نشده است. محیط کار خانمها باید حتماً پاک باشد و ارتباطات باید بر مبنای تقوی باشد و انشاء الله در تاریخ نشان خواهیم داد که ما راست می گوئیم.»

۵ بهمن ۶۴ رئیس جمهور حجت الاسلام خامنه ای در نماز جمعه در باره سفر خود به زیمبابوه سخن گفته و به خبر خبر گزار یها در مورد خودداری هیأت ایرانی از شرکت در میهمانی شام به دلیل وجود زن بی حجاب در آنجا اشاره کرده، گفت «زن در اجتماع ما مقام و موقع والایی دارد. آنچه ما با آن مخالفیم پوشش نامناسب و معاشرت نادرست با زنان است.» به نظر وی واقعه مذکور «به نفع ما و تبلیغی در جهت رعایت اصول اسلامی از سوی ما بود.»

۲۳ بهمن ۶۴ به مناسبت هفتمین سالگرد انقلاب، مقامات مهم مملکتی به حضور آیت الله خمینی رسیدند. خمینی خطاب به مخالفین جمهوری

## نیمه دیگر

اسلامی گفت «شما می خواهید که زنها اینجا هم بی بند و بار باشند؟ هر جور می خواهند باشند؟ این برخلاف تحولی است که در خود زنها پیدا شده است. برخلاف آن تحولی است که در کشور ما و در ملت ما پیدا شده است.»

۱۰ اسفند ۶۴ به گزارش اطلاعات «گردهمایی آموزشی مسئولین پذیرش مراکز بسیج خواهران سراسر کشور به منظور بررسی چگونگی ارزیابی و پذیرش خواهران داوطلب عضویت در ارتش ۲۰ میلیونی از دیروز در تهران آغاز به کار کرد. این گردهمایی که بدنبال فرمایشات امام امت فرمانده کل قوا مبنی بر لزوم فراگیری فنون نظامی توسط خواهران درپادگان امام علی (ع) تشکیل شده است، به مدت یک هفته ادامه خواهد داشت.»

۱۰ اسفند ۶۴ به مناسبت «روز زن» و تولد حضرت فاطمه، خطبه های نماز جمعه تهران به مسأله زن اختصاص داده شد. آیت اله امینی در خطبه اول گفت «اگر برخی از مسئولین همسری داشته باشند که خدای نکرده پای بند به رفتار اسلامی در منزل نباشد این مسأله می تواند به وظایف آنان در جامعه خدشه وارد سازد و بهانه به دست دشمنان دهد. مردم مسلمان ما انتظار دارند که زندگی امام علی (ع) و حضرت زهرا (س) را در خانه روحانی یا مسئول مملکتی ببینند. ما روحانیون باید فکر کنیم که قبلاً چگونه زندگی می کردیم و با چه مشقاتی روبرو بودیم که حتی زمانی از پرداخت کرایه سفر از قم به تهران نیز عاجز بودیم، اکنون نیز همسران روحانیون و مسئولان مملکتی بایست، به موقعیت خطیر همسرانشان و انتظار مردم از زندگی آنها توجه داشته باشند.»

در خطبه های دیگر، حجت الاسلام رفسنجانی آمار وارقامی در مورد شیوع فساد در غرب ارائه داد و نتیجه گرفت «کشورهای جهان سوم متأثر از نظام غرب هستند ولی آنچه که امروز برای اهل نظر و جوانان روشن شده و برای اکثریت بی اطلاع مبهم است، این است که غرب در میدان روابط زن و مرد شکست خورده و دچار مشکلات زیادی است، بطوری که پیش بینی می شود جوامع غربی از همین ناحیه منفجر شوند. بعضی از آمار حاکی است که در آینده نه خیلی دور، اکثریت نسل آینده غرب از بچه های نامشروع خواهند بود که در

دوران تربیت دچار مشکلات روحی و روانی خواهند شد و تاثیر آن در مدیریت بعدی جامعه مشهود خواهد بود.»

۱۲ اسفند ۶۴ سمینار دو روزه «نقش زن در جامعه» به مناسبت روز زن در دانشگاه تربیت معلم برگزار شد. حجت الاسلام قربانعلی دری نجف آبادی طی سخنانی خطاب به مدعوین گفت «اگر این سه گروه منافق،

دست برندارند  
غضب الهی در  
در جبهه های  
بی حجابی و  
بتدال بکشند و  
سادگی از ما

کنند، و اراذل و اوباش که دنبال فساد می گردند آنوقت مسأله مواخذه شدیدتر است و انتقام و قهر و پیش است. خلاصه این که خواهران محترم ما باید مختلفی با دشمن مبارزه کنند. مبارزه با بد حجابی، فساد و فحشا و غرب زدگی و اجازه ندهند زن را به این مقام و موقعیت و عظمت و قداست و شرافت وی را بد

خواهران دانا و با کمال و با فضیلت بتوانند در همه رضای خدا و انجام وظیفه قدمهای خیری بردارند.»

مینی بمناسبت روز زن خطاب به زنان ایرانی گفت زن را پذیرفتید، این به عهده شما خیلی مسائل را می بین حضرت، زهد و تقوی و همه چیزهایی که

شدید آنها را تبعیت کنید و اگر تبعیت نکردید بدانید که شما داخل در روز زن نیستید... هم در میدان تحصیل که یکی از امور مهم است مجاهده کنید و هم در میدان دفاع اسلام. یکی از مهماتی است که بر هر مردی، بر هر زنی، بر هر کوچک و بزرگی جزو واجبات است، دفاع از اسلام، دفاع از کشور اسلامی است. احدی از اشخاصی که در اسلام زندگی کرده اند و مسلم هستند در این جهت خلاف ندارند که این واجب است. اون چیزی که محل حرف است، قضیه محل صحبت است، جهاد اولی است. اون بر زن واجب نیست. اما دفاع از کشور خودش و اسلام بر همه واجب است. اگر دفاع بر همه واجب شد، مقدمات دفاع هم باید عمل شود. یاد گرفتن انواع نظامی بودن برای آنهایی که ممکن است، واجب است. البته در اون محیطی که

جامعه. امیدواریم این جبهه ها در راه آیت الله خا «اگر شما روز آورد... روز تولد

شما تعلیم نظامی می بینید، باید محیط صحیحی باشد. محیط اسلامی باشد. همه جهات عفاف محفوظ باشد. همه جهات اسلامی محفوظ باشد... اهمیت دفاع زنان دوچندان ارج دارد. فرض کنید در محلی که محل جنگ است اگر یک عده زن وارد بشوند، علاوه بر اینکه خودشان جنگ می کنند، مردها را که احساسی دارند نسبت به زنها، حساسیتی دارند نسبت به زنها، مردها را می بایست قوه شان را دوچندان می کند.»

**۱۳ اسفند ۶۴** زهرا رهنورد، نویسنده و همسر نخست وزیر، در یک مصاحبه مطبوعاتی در دهلی نو در جواب به سؤال خبرنگاران در مورد شرکت زنان در جنگ چنین گفت «در اسلام به زنان اجازه حمله تهاجمی داده نشده است، لیکن می توانند در دفاع از کشور بجنگند. با وجودی که زنان مستقیماً در جنگ شرکت نمی کنند، لیکن در زمینه های مربوط به آن نظیر تهیه لباس و کمک به مجروحین جنگی همکاری دارند.»

**۱۳ اسفند ۶۴** سپاه پاسداران طی اعلامیه ای «در پی فرمایشات رهبر کبیر انقلاب مبنی بر مهیا بودن تمامی اقشار ملت جهت دفاع از کشور و انقلاب»، آمادگی خود را برای «فراهم آوردن امکانات لازم جهت آموزش نظامی خواهران داوطلب اعلام کرد.»

**۱۷ اسفند ۶۴** گروههای مختلف زنان ایرانی در خارج از کشور مراسم جشن به مناسبت روز جهانی زن برگزار کردند. همچنین، مجالس بحث و سخنرانی نیز در مورد موقعیت زنان در جمهوری اسلامی از جانب زنان و گروههای سیاسی برگزار شد. نشریات اپوزیسیون روز جهانی زن را به زنان ایرانی تبریک گفتند.

**۲۲ اسفند ۶۴** زهرا رهنورد و خانم حدیدچی (دباغ) که از سوی جمهوری اسلامی به منظور بزرگداشت روز زن به هند، پاکستان و ترکیه سفر کرده بودند نتایج این مسافرتها را در مصاحبه رادیو تلویزیونی تشریح کردند. خانم دباغ در مورد زنان ترکیه گفت «ما در پایان سفر به این نتیجه رسیدیم که زنان مسلمان ترکیه از جزیی ترین مسائل اسلام بی اطلاع هستند. من احساس می کنم که ما در حق زنان مسلمان جهان ظلم کرده و تا کنون نسبت به آنها بی تفاوت بوده ایم. من پیشنهاد می کنم این گونه

سفرها فقط به مناسبت روزهای زن صورت نگیرد، بلکه بطور مستمر و در زمانهای مختلف انجام گیرد و حتی همراه هیأت‌های سیاسی - اقتصادی، خواهرانی نیز اعزام شوند تا بتوانند پیام انقلاب را به زنان آزاده جهان برسانند.»

**۲۴ اسفند ۶۴** حجت الاسلام خامنه‌ای رئیس جمهور در نماز جمعه در تجلیل از مادران انقلابی گفت «مادری که حاضر نیست خاری به پای فرزندش برود اینطور می‌آید و فرزندش را می‌فرستد به کام جبهه‌های جنگ برای اینکه برود در راه خدا مبارزه و مجاهدت کند. اینها هستند زنهای ما، این را می‌گویند ترقی و تعالی زن، زنی که حاضر است برای آرمانهای انقلابی و ایمانش اینقدر فداکاری کند. آیا این زن در اوج عظمت و آزادی است و یا آن زنی که تمام سعی و تلاشش این است که خود را به صورت یک کالای پر زر و زیور و در اختیار چشمهای حریص و دستهای حریص بگذارد؟»

**۲۴ اسفند ۶۴** واحد «خواهران» بسیج مستضعفین سپاه پاسداران، آمادگی خود را برای دادن آموزشهای نظامی به زنان «انقلابی و متعهد کشورمان» اعلام کرد.

**۲۴ اسفند ۶۴** تظاهرات زنان به مناسبت دو هزارمین روز آغاز جنگ در مسیر دانشگاه تهران انجام گردید: «گروههایی از خواهران حزب الله با حمل سلاحهای انفرادی و پلاکاردهایی مبنی بر حمایت از رزمندگان سلحشور اسلام، عزم راسخ خود را در پشتیبانی از برادران خود در جبهه‌های نبرد حق و باطل اعلام کردند. گروهانهای تجهیز شده خواهران بسیجی در حالی که سلاح بردوش و کفن برتن داشتند، با سر دادن شعار «قسم به سرور زنان فاطمه، نداریم از کشته شدن واهمه» در صفوف منظم در خیابانهای تهران رژه رفتند.»

**۲۵ فروردین ۶۵** آمار مقایسه‌ای و بزرگیهای ازدواج در ایران در طی ۳۰ سال اخیر از سوی مرکز آمار ایران منتشر شد. طبق این آمار، در سال ۱۳۵۵ حدود ۹۸/۸ درصد از مردان و ۹۹/۲ درصد از زنان کشور پیش از سن پنجاه سالگی ازدواج کرده‌اند. درصد ازدواج در میان زنان روستایی نیم درصد بیشتر از زنان شهری بوده است. عمومیت ازدواج در گروه سنی ۱۹-۱۵ ساله در سال ۵۵ در کشور برای مردان ۶/۵ درصد و برای زنان

## نیمه دیگر

۳/۲۴ درصد بوده است. مقایسه در سرشماری سالهای ۳۵، ۴۵، و ۵۵ کشور نشانگر این است که متوسط سن اولین ازدواج مردان در سال ۵۵ نسبت به سالهای ۳۵ و ۴۵ کاهش داشته در حالی که متوسط سن در اولین ازدواج زنان در سال ۵۵ نسبت به سالهای ۳۵ و ۴۵ افزایش داشته است.

**۲۷ فروردین ۶۵** نحوه آموزش نظامی زنان توسط مسئول بسیج خواهران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اعلام شد. خانم داعی پور در یک مصاحبه مطبوعاتی توضیح داد که «تا کنون ۳۰۰ هزار نفر از خواهران در بسیج آموزش نظامی و امدادگری و عقیدتی قرار گرفته اند و با برنامه ریزیهای به عمل آمده در شش ماهه اول سال جدید نیم میلیون نفر از خواهران در سراسر کشور آموزش نظامی و امدادگری را فراخواهند گرفت. وی افزود: دوره آموزش عمومی ۳ هفته به طول می انجامد و نیازی نیست که خواهران آموزش دیده به جبهه اعزام شوند زیرا دلیرمردان اسلام به طور فعال و گسترده حضور دارند و هر وقت مسئولین شورای دفاع ضرورت ببینند که خواهران باید حضور داشته باشند، خواهران اعزام می شوند. ولی فعلاً به کار گرفته نمی شوند و فقط در رابطه با امور فرهنگی و تبلیغاتی و پشتیبانی از خواهران استفاده خواهد شد.»

**۲۸ فروردین ۶۵** یک زن به اتهام زنا و مشارکت در قتل شوهرش در قم سنگسار شد. زن مذکور را قبل از سنگسار در بستر خشک رودخانه ای در قم شلاق زدند. معشوق وی در همان روز در قم اعدام شد.

**اردیبهشت ۶۵** تشریح کار، ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق گزارش داد که «رژیم قصد دارد در راستای مبارزه با بی حجابی، اردوگاههای کار اجباری پدید آورد و بزعم خود از این طریق به مبارزه با بی حجابی برخیزد.» این روزنامه «نزول زن تا سطح بردگان و کنیزکان در دوران برده داری که وظیفه اش تربیت فرزند و ارضای تمایلات مردان و در یک کلام بردگی خانگی است» را محکوم کرد.

**۱ اردیبهشت ۶۵** شورای هماهنگی نهادهای انقلاب اسلامی اعلام کرد که «جهت جلوگیری از فحشاء، منکرات، و بدحجابی طرحی مردمی با کمک ارگانها و نهادهای ذیربط» در دست تهیه است که بزودی نتایج آن اعلام می شود.

**۳ اردیبهشت ۶۵** سمینار یکروزه «لبیک یا امام» مدیران و مربیان مدارس دخترانه تهران به منظور «ایجاد زمینه های لازم برای آموزشهای نظامی خواهران» برگزار شد. سید کاظم اکرمی وزیر آموزش و پرورش در این سمینار خطاب به زنان «بدحجاب» گفت «اینها غافل اند، از این که اگر آنان اسلحه فساد و فحشا تشکیل می دهند زنان بیدار و آگاه ما هسته های مبارزه لبیک یا امام تشکیل می دهند.»

**۷ اردیبهشت ۶۵** هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی، در نماز جمعه اشاره به پیش نویس لایحه ای از جانب شورای عالی قضایی کرد که بزودی به مجلس خواهد آمد: «این لایحه در نظر گرفته است که اردوگاههایی در مناطقی در نظر بگیرند برای بازسازی خانمها و آقایانی که دچار مرحله ای از فساد اخلاق هستند.» وی ادامه داد که «اینها باید دو ماه، سه ماه، ۵ ماه، یکسال آنجا بمانند درس بخوانند و کار هم بکنند، خرجشان را هم باید خودشان در آنجا بدهند چون اینها از قشر مرفه هستند.»

**۱۳ اردیبهشت ۶۵** هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه به مقایسه دیدگاههای اسلام با شرق و غرب نسبت به نهاد خانواده پرداخت و با اشاره به خطراتی که از ناحیه غرب و شرق خانواده ها را تهدید می کند لزوم حفظ نهاد خانواده در جامعه اسلامی ایران را از این خطر جدی برشمرد.

**۱۷ اردیبهشت ۶۵** هاشمی رفسنجانی به عنوان «نماینده امام در شورای عالی دفاع» از مراسم صبحگاه مشترک واحدهای بسیج مستضعفین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی دیدار کرده گفت «برای تربیت مربی خواهران در سراسر کشور نیاز به یک پادگان مستقل است که در صدد هستیم در آینده نزدیک آن را ایجاد کنیم.»

**۱۸ اردیبهشت ۶۵** روزنامه قیام ایران گزارش داد که «ستاد اجرایی و برنامه ریزی تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش» سمیناری جهت برنامه ریزی برای زنانه - مردانه کردن آموزش و پرورش برگزار کرد. این نشریه اهداف این سمینار را بعنوان «گامی برای تحقق بخشیدن به توطئه مدرسه و دانشگاه نه، مکتب خانه آری» محکوم کرد.

**۲۲ اردیبهشت ۶۵** سرپرست جدید کمیته های ورزشی بانوان کشور خانم طاهره طاهریان اعلام کرد که «برنامه اصلی ما تعمیم و گسترش ورزش خواهران در



مناطق محروم کشور است.»

**۲۷ اردیبهشت ۹۵** دکتر غرضی مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی در مصاحبه ای وضع بیمه اجتماعی زنان را تشریح کرده گفت «همسر بیوه شده تا زمانی که شوهر نکرده است می تواند مستمری بازماندگان را دریافت کند. همچنین فرزندان پسر تا ۱۸ سالگی و فرزندان دختر تا سن ۲۵ سالگی مشروط بر این که ازدواج نکرده باشند می توانند مستمری دریافت کنند. مادر تحت تکفل نیز مشروط بر این کسه مطلقه یا بیوه باشد می توان مستمری دریافت کند.»

**۳۰ اردیبهشت ۹۵ موسوی** خوئینی ها دادستان کل کشور در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت «به اعتقاد من برخورد مسأله بی حجابی را باید به عهده مردم گذاشت والا بنده گشت بگذارم، آیا با گشت گذاشتن این مسأله حل می شود؟ چند تا مامور بگذاریم تا موفق شویم؟ و در دادرها چقدر امکانات هست که زنان بدحجاب را به دادرها احضار کنیم. و این مسأله بدحجابی با شلاق حل نمی شود. باید به مردم اجازه داد تا نهی از منکر کنند و قانونی هم برایش تهیه بشود و این نظر من است و جنبه قانونی ندارد.»

**۱۲ خرداد ۹۵** ستاد مرکزی کمیته انقلاب اسلامی طی اطلاعیه ای اعلام کرد پرسنل این نهاد از امروز «افراد بدحجاب و مصرف کنندگان البسه مبتذل» را دستگیر خواهند کرد. در این اطلاعیه آمده است که کمیته ها «مصمم هستند مبارزه خود را با افراد بدحجاب و مصرف کنندگان البسه مبتذلی که منقش به کلمات مستهجن لاتین و رنگها و مدل های مبتذل است تشدید نمایند.»

**۱۷ خرداد ۹۵** هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه خطاب به «زنانی که به سختی حاضر به قبول پوشش اسلامی و حجاب هستند» گفت: «ما دشمن شما نیستیم و اگر می گوئیم جلوی شما را بگیرند به دلیل دوستی ما با شماست، نه این که دشمن شما باشیم. دل ما به خاطر اشتباهاتتان برای شما می سوزد، ضمن آن که ما اول سعی می کنیم با توضیحات لازم و کافی مسائل را برایتان بازگو کنیم.»

**۲۲ خرداد ۹۵** رئیس سازمان بازرسی کل کشور حجت الاسلام مصطفی محقق داماد نظر خود را در مورد «بدحجابی و نحوه مبارزه با آن» چنین تشریح

کرد: «مسأله بی حجابی یا بد حجابی دارای ابعاد مختلف سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - اعتقادی و فرهنگی است. در این زمینه باید با ظرافت و تانی کارهای تربیتی و فرهنگی سازنده بلند مدت برنامه ریزی شود. در غیر این صورت صرف برخورد قضایی نیز هر چند آثار آنی و گذرا داشته باشد در بلند مدت نتیجه مطلوب و دلخواه نخواهد داشت.

**۲۲ خرداد ۶۵** روزنامه قیام ایران گزارشی از کنفرانس زن در ایران بعد از انقلاب، که توسط نهضت مقاومت ملی ایران در لندن برپا شده بود، منتشر ساخت. در این کنفرانس آن سوفر عضو کمیته ملی حزب سوسیال دمکرات و تاشا رجایی روزنامه نگار ایرانی سخنرانی کردند. خانم آن سافر از «عدم توجه شایسته جراید انگلیس و بخصوص انجمن حمایت زنان نسبت به وضع زنان در ایران» انتقاد کرد.

**۲۵ خرداد ۶۵** سمینار سراسری مسئولین بسیج خواهران تشکیل شد: «این سمینار یک هفته ادامه خواهد داشت و مسئولین بسیج خواهران در رابطه با بیانات حضرت امام، ایجاد پادگانهای آموزشی مستقل برای خواهران و بررسی مسائل و مشکلات و برنامه های آینده بسیج با مسئولین واحد بسیج سپاه تبادل نظر خواهند کرد و در پایان تصمیمات لازم اتخاذ خواهد شد.»

**۱ تیر ۶۵** سمینار دو روزه بررسی موقعیت و شخصیت زن در نظام جمهوری اسلامی با پیام آیت الله جنتی دبیر شورای عالی و سرپرست سازمان تبلیغات اسلامی در باشگاه دخانیات آغاز بکار کرد. مدیر عامل دخانیات طی سخنانی خطاب به زنان کارمند دخانیات که حضور داشتند گفت: «برخورد نادرست با زنان بی حجاب، یک برخورد مقطعی و مسکن است که عوارض و پیامدهایی را سبب می شود.»

**۴ تیر ۶۵** حجت الاسلام محتشمی وزیر کشور در رابطه با نحوه برخورد با «اشاعه دهندگان فساد و فحشا» گفت: «این گونه افراد پس از برخورد ارشادی و تذکر چنانچه اصلاح نشوند، از بسیاری از امکانات دولتی از جمله استخدام محروم خواهند شد.»

**۱۲ تیر ۶۵** یک زن ایرانی که شوهرش وی را کور کرده بود به حکم دادگاه شرع به عنوان قصاص یک چشم شوهرش را با قیچی درآورد. دادگاه شرع به

او اختیار داده بود که هر دو چشم شوهرش را درآورد. به نوشته گیهان (لندن) مقامات جمهوری اسلامی همچنین فاش ساختند که قطع انگشتان دست و سنگسار کردن در باره بسیاری از دزدان و مرتکبان امور غیر مشروع جنسی اعمال می شود.

۱۸ تیر ۶۵

روزنامه **اطلاعات** از عدم قبول مسئولیت برخی از مردان در قبال حجاب زنان افراد خانواده شان انتقاد کرد که «بعضی ها ماشین شخصی خود را برای محافظت با چادر می پوشانند ولی همسر و دختران خود را برای مصون ماندن از آسیبهای دشمنان، به حجاب اسلامی نمی پوشانند.» وظیفه دولت، به نظر **اطلاعات** این است که «احکام الهی را در این مورد اجرا کند و کسانی که مشمول حد هستند باید به شدت و قاطعیت و بدون ترحم مجازات شوند و عده ای مجازات آنها را ببینند تا حرمت احکام الهی نگاه داشته شود... از نظر قرآن، رواج دنیاپرستی و پیروی از شهوات یکی از عوامل شکست و انحراف نهضت‌های انبیاء بوده است فلذا باید با این عوامل خطرناک ضد انقلاب به شدت برخورد شود.»

۱۹ تیر ۶۵

یک زن در مازندران در معابر عمومی چهارپاسدار را با اسلحه ای که زیر چادر حمل می کرد کشت. پاسداران و مسئولان کمیته های انقلاب در مازندران در تعقیب وی هستند. هیچکس از علل قتل پاسداران خبر ندارد.

۲۶ تیر ۶۵

احمد درگاهی سرپرست سازمان تربیت بدنی در اجلاس وزرای ورزش کشورهای غیر متعهد خواستار مبارزه با ورزشهایی نظیر وزنه برداری و کشتی زنان شده گفت «روح و هدف ورزش برای سلامتی و تناسب اندام و سازندگی است ولی این رشته ها وضع جسمی زنان را از حالت طبیعی خارج می کند و خاصیتی ندارد.»

۹ آذر ۶۵

همزمان با پنجمین روز از هفته بسیج «روز بسیج خواهران» دهها هزار تن از «خواهران» عضو پایگاههای مقاومت بسیج، در رژه ها و مانورهای نظامی و رزمی که به این مناسبت در سراسر کشور برپا بود شرکت کردند. در پایان رژه که با سخنرانی حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی ادامه یافته بود، قطعنامه ای در ۷ ماده قرائت شد که در آن بر ضرورت ادامه جنگ تا نیل به پیروزی

نهایی و بر حضور همیشگی زنان مسلمان کشور در صحنه های پشتیبانی از انقلاب تاکید شد و با اشاره بر ضرورت جایگزینی ارزشهای نوین انقلابی و اسلامی در خانواده و جامعه از ولایت فقیه و قائم مقام رهبری پشتیبانی مجدد شد.

حجت الاسلام خامنه ای رئیس جمهور و رئیس شورای عالی دفاع در دیداری که با گروهی از «خواهران» بسیجی داشت، حرکت نظامی «خواهران» را یک حرکت سمبلیک در جامعه و نقطه اوج ایمان توصیف کرد. همچنین وی تاکید کرد که پذیرفتن دفاع از اسلام از سوی زنان، در واقع پذیرفتن آن از سوی خانواده است.

حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی و نماینده امام و سخنگوی شورای عالی دفاع نیز در سخنانی که در برابر لشگرهای سازمان یافته «خواهران» بسیجی در مقابل مجلس شورای اسلامی ایراد کرد اظهار داشت: «جامعه ای که یک میلیون نفر زن آماده دفاع داشته باشد، هر یک از این زنان در فامیل خود می توانند مشوق ده تن دیگر باشند.»

مهندس موسوی نخست وزیر در جلسه هیئت دولت مطالبی به همین مناسبت بیان داشت، وی گفت: «دولت در همه ابعاد اهمیت حضور زنان انقلابی کشور را در صحنه های مختلف احساس می کند.»

۲۵ دی ۶۵ مریم بهروزی نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی در سخنرانی پیش از دستور مجلس به حرکت اخیر رژیم ترکیه مبنی بر ممنوعیت حجاب در دانشگاههای این کشور اعتراض کرد و اظهار داشت: «من به عنوان نماینده زنان ضمن اعلام خرسندی و دفاع از حرکت بجا و ایستادگی خواهران آگاه ترکیه و همچنین برادران غیوری که برای حفظ حریم قرآن و ارج نهادن به استقلال فکری دختران قهرمان ترکیه و پاسداری از حقانیت اسلام به صحنه آمده اند، عمل ضد اسلامی سیاستگزاران ترکیه را محکوم می نمایم.»

طبق اطلاع دولت ترکیه اخیراً با صدور بخشنامه ای ورود دختران دانشجویی با حجاب اسلامی را به دانشگاههای این کشور ممنوع اعلام کرد که این بخشنامه واکنش شدیدی از سوی دانشجویان مسلمان این

کشور را در پی داشت و موجی از تظاهرات و اعتراضها دانشگاهها را فراگرفت.

سفیر جمهوری اسلامی ایران در ترکیه در ملاقاتی که اخیراً با نخست وزیر این کشور داشت مشکل دختران دانشجوی ایرانی را در این مورد با او در میان گذاشت و خواست تا بر اساس قوانین سازمان آموزش عالی ترکیه که ورود دانشجویان خارجی را با لباس ملی شان مجاز می داند، دستور به رفع این ممنوعیت برای دانشجویان ایرانی دهد. در این رابطه نخست وزیر ترکیه ضمن تأکید بر اهمیت روابط فی مابین دو کشور، در این زمینه قول مساعد داد.

۳۰ بهمن ۶۵ کنگره سه ساله «زن و اسلام» امسال همزمان با سالروز تولد حضرت زهرا (س) در تهران تشکیل و به بررسی «تصویر و تدوین حجاب در اسلام» خواهد پرداخت. این کنگره از ۳۰ بهمن تا ۵ اسفند توسط سازمان تبلیغات اسلامی در تالار وحدت برگزار می شود و صاحب نظران، پژوهندگان و محققین مطالب خود را در زمینه موضوع کنگره طرح خواهند کرد. کنگره سه ساله زن و اسلام که هر سال همزمان با سالروز تولد حضرت زهرا (س) برگزار خواهد شد، در سال دوم به «حقوق زن در اسلام» و در سال سوم به موضوع «خانواده و ازدواج در اسلام» خواهد پرداخت.

در اولین جلسه کنگره زن و اسلام که پنجشنبه هفته پیش همزمان با سالروز میلاد حضرت زهرا (س) برگزار شد حجت الاسلام خامنه ای رئیس جمهور و رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی طی سخنانی خواستار تبیین وظایف زن و مرد در قبال یکدیگر و نیز حدود روابط آنها در اسلام شد و سپس شرح مبسوطی از موقعیت کنونی و گذشته زن در جوامع مختلف ارائه داد. وی ضمن تأکید بر ضرورت مدرن کردن دیدگاه اسلام در این زمینه، اظهار داشت: «در جهان امروز که از زن به عنوان یک وسیله ابزار برای تأمین تمایلات شهوانی استفاده می شود لازم است دیدگاههای اسلام در مورد مسائل زن و مرد به ویژه پیرامون مسأله حجاب و روابط بین این دو جنس تدوین شود. وی برگزاری کنگره زن و اسلام را فرصت مناسبی برای طرح مسائل و دیدگاههای اسلام در مورد زن دانست و تأکید کرد که برای بررسی این مسائل

باید سلیقه های شخصی را کنار گذاشت و متن اسلام را بیان کرد.

۶ اسفند ۶۵ کنگره زن و اسلام با صدور قطعنامه ای در ده ماده به کار خود پایان داد. در این قطعنامه ضمن تأکید بر نقش پیروی جامعه از فطرت انسانی و تعالیم حیات بخش اسلام در آزادی و تکامل اخلاقی و اجتماعی تأکید شده که، سلامت روانی و اخلاقی جامعه تنها در گرو حاکمیت عفت و پاکی بر روابط زن و مرد و رعایت حجاب اسلامی است. و بانوان جهان اسلام و سراسر عالم به این دژ امن الهی دعوت شده اند. این قطعنامه همچنین با معرفی حضرت فاطمه (س) و زینب (س) و مریم و آسیه به عنوان بهترین الگوهای عقیدتی، اخلاقی، و رفتاری برای زنان جهان، هرگونه توطئه سیاسی - فرهنگی برای گسترش مدلها و الگوهای غربی و شرقی را خیانت به قشر مظلوم زن و کل بشریت اعلام کرده است.

در این قطعنامه حمایت قاطع کنگره از «خواهران» مسلمان و مظلوم در ترکیه، مصر، لبنان، عراق، افغانستان و دیگر «خواهرانی» که در راه تحکیم مبانی اسلام و گسترش حجاب مبارزه می کنند اعلام و «خواهران» مسلمان ایران خواهان تقویت و گسترش روابط با زنان مسلمان در دیگر کشورها شده اند. در بخش دیگری از این قطعنامه تصمیم جدی و برخورد مناسب با معدود غرب زدگانی که هنوز مروج آثار طاغوت و میراث جاهلیت رضاخانی هستند از مسئولین کشور تقاضا شد و کنگره از مسئولان آموزشی عالی تقاضای گسترش امکانات تحصیل خواهران در رشته مورد نیاز پزشکی، پرستاری، مامائی، معلمی و استادی نموده است. همچنین از اندیشمندان و صاحب نظران برای ریشه یابی عوامل فساد اخلاقی و اجتماعی درخواست فعالیت شده است.

۹ اسفند ۶۵ وزارت پست و تلگراف و تلفن با صدور اطلاعیه ای اعلام کرد که بمناسبت ولادت حضرت زهرا (س) و روز زن یکسری تمبر یادبود در یک قطعه به ارزش ده ریال منتشر کرده است.

۱۶ اسفند ۶۵ نتایج بررسی آماری از جامعه زنان ایران با انتشار جزوه ای توسط مرکز آمار ایران اعلام شد. یک آمارگیری نمونه ای که از جامعه زنان ایرانی

در سال ۱۳۵۶ توسط مرکز آمار ایران صورت گرفته بالاخره پس از شش سال تأخیر چندی پیش به صورت نشریه انتشار یافت. در این آمارگیری میزان سواد، توزیع سنی ازدواج، وضعیت تأهل و مجرد، متوسط سن اولین زایمان، میزان باروری، نحوه تغذیه کودکان، تمایل به داشتن فرزند دختر یا پسر در جامعه زنان و نیز جوامع شهری و روستایی مورد بررسی قرار گرفته است.

بر اساس این گزارش، آمارگیری از باروری زنان ایرانی در سال ۱۳۵۶ از ۶۰۵۶ خانوار و ۴۹۳۲ زن واجد شرایط نمونه در سراسر کشور صورت گرفته است. نتایج این بررسی نشان می دهد که در سال مزبور ۵۰/۱ درصد زنان نمونه در مناطق شهری و ۴۹/۹ درصد مناطق روستایی مورد بررسی قرار گرفته اند. از کل زنان نمونه ۲۱/۸ درصد باسواد بوده اند که این نسبت در مناطق شهری ۴۰ درصد کل زنان شهری و در مناطق روستایی ۳/۵ درصد کل زنان روستایی را تشکیل داده است.

در سال مورد بررسی هنگام آمارگیری ۹۶ درصد زنان نمونه شوهردار و ۲/۹ درصد بیوه و بقیه طلاق گرفته و متارکه کرده بوده اند که سهم زنان شوهردار در جامعه شهری ۹۵/۲ درصد و در جامعه روستایی ۹۶/۸ درصد بوده است.

توزیع سنی زنان جامعه نمونه نشان می دهد که بیشترین سهم زنان ازدواج کرده در گروههای سنی ۲۰-۲۴ ساله و ۲۵-۲۹ ساله به ترتیب از ۱۸/۱ و ۱۷/۴ درصد می باشد که این میزان در جامعه شهری برای گروه سنی ۲۰-۲۴ ساله ۱۸/۲ درصد و در جامعه روستایی برای گروههای سنی مذکور به ترتیب ۱۷/۹ درصد و ۱۶/۴ درصد می باشد.

متوسط سن در اولین ازدواج در کل جامعه نمونه ۱۶/۶ بوده است که این میزان برای جامعه نمونه زنان شهری و روستایی به ترتیب ۱۶/۸ و ۱۶/۴ می باشد. همچنین متوسط سن در اولین ازدواج در کل جامعه نمونه برای زنان بی سواد و با سواد به ترتیب ۱۶/۳ و ۱۷/۵ بوده است که متوسط سن در اولین ازدواج برای زنان جامعه که تحصیلات دانشگاهی دارند ۲۲/۳ می باشد.

# فعالیت‌های زنان ایران خارج از کشور

گزارشی از برنامه ۸ مارس در وین

روز جهانی زن امسال توسط کانون دمکراتیک زنان ایرانی در وین جشن گرفته شد.

برنامه ما با حضور بیش از ۲۰۰ تن آغاز شد و در قسمت اول پس از توضیح مختصری درباره تاریخچه روز جهانی زن و اعلام برنامه، فیلمی از فریده فرجام که در سال ۱۳۵۹ در ایران تهیه شده نمایش داده شد. فیلم درباره لغو قانون حمایت خانواده در ایران بود و در طی آن فریده فرجام با زنانی از اقشار مختلف جامعه مصاحبه نموده و نظرات آنان را راجع به لغو قانون حمایت خانواده و بخصوص حق داشتن چهار همسر قانونی برای مردان جویا شده بود. فیلم حدود ۲۰ دقیقه به طول انجامید. پس از فیلم یکی از اعضاء کانون، صحبت کوتاهی با حضار داشت که در طی آن شمه‌ای از چگونگی تشکیل و اهداف کانون را مطرح نمود و از کلیه زنان علاقمند دعوت به همکاری با کانون بعمل آورد.

سپس در طول تنفسی کوتاه تماشاچیان از نمایشگاه عکس و میز کتاب دیدن کردند و شام مختصری صرف نمودند.

پس از تنفس برنامه با تئاتر شیرین و فرهاد ادامه یافت. موضوع تئاتر جابجایی رلهای زن و مرد در خانه بود. فرهاد که با مشکل بچه ناخواسته روبرو شده بود، برخلاف میل خود و با فشار شدید از طرف شیرین که معتقد بود بچه نانخور اضافی



برای اوست، مجبور به کورتاژ میشود و پس از اینکه با در دسر فراوان بالاخره خانم دکتر را راضی می کند و آدرس قابله ای را که کورتاژ غیرقانونی انجام میدهد، میگیرد توسط خانم قاضی بجرم قتل نفس قاتل تشخیص داده شده و محکوم میگردد.

تاثیر بدلیل غیر معمول بودن روابط در خانواده فرهاد و شیرین توجه حضار را بسیار جلب کرده و با استقبال فراوان آنان روبرو شد و چند تن از تماشاچیان زن که بعد از برنامه با ما گفتگو داشتند از ما تشکر کردند که با جابجا کردن رلها یکبار هم که شده، اگرچه فقط روی صحنه مردها را با درد زنها آشنا کرده ایم!

ناگفته نماند که ما برای اجرای نقش فرهاد در این تاثیر به بسیاری از مردانی که در وین در تئاترهای آماتور بازی می کنند مراجعه کردیم ولی ایشان حاضر به اجرای این نقش نشدند و ما ناچاراً یکی از دوستانی را که در هلند این نقش را در نمایشنامه اجرا کرده بود به وین دعوت کردیم تا در اجرای نمایشنامه ما را یاری دهد.

پس از نمایشنامه و صحبتی کوتاه درباره آن، قصه «تنهایی های نساء» قرائت شد و پس از آن موسیقی و آواز اجرا گردید که همانند سایر قسمتهای برنامه با استقبال فراوان حضار روبرو شد.

در مجموع برنامه کانون ما بمناسبت روز جهانی زن در وین با موفقیت فراوان برگزار گردید و بسیاری از حضار شرکت کننده با تشویق خود موجبات دلگرمی و اعتقاد هرچه بیشتر ما را براهمان بوجود آوردند.

بمنظور تداوم بیشتر ارتباط ما با زنان علاقمند شرکت کننده در برنامه، تاریخ و محل برگزاری سمیناری درباره کار خانگی که توسط کانون در ماه آوریل برگزار خواهد شد، با اطلاع حضار رسید.

در خاتمه لازم میدانیم از دوستان کمیته زنان هلند برای همکاری بی شائبه شان در جریان برگزاری برنامه با ما تشکر فراوان به عمل آوریم. به امید موفقیت و همکاری هرچه بیشتر تمامی کمیته های زنان ایرانی در خارج کشور.

کانون دمکراتیک زنان ایرانی - وین

Postamt 1104

Postfach 34

Wien - Austria

## گزارش کوتاهی از فعالیتهای «بیداری» در ارتباط با مسائل زنان پناهنده

در تلاشمان برای شناخت و برخورد به مشکلات و مسائلی که زنان پناهنده ایرانی در فرانسه با آن مواجه اند، در جلساتی که از ژانویه ۸۷ به ابتکار سیماد CIMADE و گاس GAS با حضور زنان پناهنده کشورهای متفاوت در سیماد برگزار شد شرکت کردیم. در این جلسات زنانی از کشورهای شیلی، ترکیه، آسیای جنوب شرقی، سری لانکا، اریتره، زئیر، چاد، و ایران شرکت دارند. به علاوه نمایندگان اندونزی، نیپال، و مراکش نیز در این جلسات شرکت کرده اند. که با مسائل پناهندگان مربوط می باشد حضور و شرکت دارند (سیماد CIMADE، عفو بین الملل Amnesty International و یکی از اعضای سندیکای مشترک C.G.T. OFPRA, CFDT)، در جریان جلسات منظم و ماهانه زنان کشورهای مختلف مسائل و مشکلات خود را در فرانسه، برای جمع مطرح نمودند. بحثها و گفت و شنودها که برای ما بسیار جالب و شنیدنی بود مسائل مشترکی را که همه زنان پناهنده با آن روبرو هستند برایمان روشن نمود. از اینجا فکر و ایده تشکیل یک انجمن زنان پناهنده در کشور فرانسه پا گرفت، بحث شد و اکنون در مرحله شکل گیری است. این انجمن در حقیقت خواهد توانست به مثابه محلی برای ملاقات و گفت و شنود بین زنان پناهنده همه کشورهای در فرانسه تربیونی برای بیان خواستههای آنان و مرجعی برای تماس فعالتر نهادها و سازمانهای مسئول نقش قابل توجهی بازی کند. زنان فرانسوی شرکت کننده در این جلسات با برخورد فعال و صمیمانه خود به پیشرفت کار در همه مراحل کمک فراوان رسانیده اند و حضور آنان در انجمنی که در حال پا گرفتن است به گمان همه شرکت کنندگان در جلسات گروه تاثیر و اهمیت قابل توجهی دارد.

در ادامه این جلسات که رفته رفته به تجمع شکل گرفته ای از زنان پناهنده انجامیده بود از این گروه برای شرکت در گردهم آئی بین المللی پیرامون مسائل زنان پناهنده دعوت شد. این گردهم آئی که در نوع خود بی سابقه بود از جانب یک گروه کار بین المللی (متشکل از ۱۴ مؤسسه غیردولتی) سازمان داده شده بود و اهداف - رد و بدل تجربیات زنان پناهنده در کشورهای مختلف، بحث بر سر اقدامات انجام شده و مسائل حل نشده، و توجه دادن سازمانهای مسئول بین المللی به مسائل زنان پناهنده را که بیش از نیمی از جمعیت پناهندگان را در بر می گیرند - دنبال می نمود. گروه زنان پناهنده در پاریس بر اساس تقسیم کاری که از جانب سازمان دهندگان گردهم آئی انجام شده بود به بررسی و ارائه مقاله ای پیرامون مسئله تطابق فرهنگی زنان پناهنده کشورهای پذیرنده (با توجه به تجربه خویش در کشور فرانسه)

دعوت گردید. در این زمینه ۳ ماه بررسی و بحث در گروه صورت گرفت. پرسشنامه‌هایی تهیه گردید و زنان هر کشور از طریق پر کردن این پرسشنامه‌ها و مصاحبه با تعدادی زنان پناهنده هموطنشان نقطه نظرات نهائی خود را در گروه ارائه کردند. بر این اساس مقاله‌ای برای ارائه به گردهم‌آیی بین‌المللی ژنو (۱۹-۱۵ نوامبر ۱۹۸۸) تهیه گردید که خانم لیلی بدخشان از جانب گروه زنان پناهنده آن را در این گردهم‌آیی ارائه نمود. انجمن ما، «بیداری»، علاوه بر شرکت فعال در تهیه این بررسی، مستقلاً نیز در گردهم‌آیی شرکت کرد. یک خانم ایرانی نیز از انگلیس در گردهم‌آیی ژنو حضور داشت و به این ترتیب گروه ایرانی حاضر در این مجمع توانست از حضور قابل توجهی برخوردار باشد. بحثهای این مجمع پیرامون مسائل آموزش، بهداشت، تطابق فرهنگی، کار و امنیت زنان پناهنده جریان داشت و برای ما بسیار جالب و آموزنده بود. در این ملاقات بین‌المللی، زنان پناهنده از

«...»

مربوط می‌باشند و در میان آنها این زمینه کار و بررسی کرده‌اند صمیمانه صورت گرفت بسیار آموختیم تا حد توان مطرح کنیم. در پایان گردید.

از جامعه‌شناسان و روان‌شناسان و حقوقدانانی که در حضور داشتند. بحثها و ملاقاتها در فضایی دوستانه و دوختیم و سعی کردیم مسائل زنان پناهنده ایرانی را نیز بیان گردهم‌آیی، کمیته‌ای برای ادامه فعالیتها تشکیل

«زن به عنوان «موجود اجتماعی ستم است و رنج می‌کشد. مشکل از این شرایط بیشتر او را رنج می‌دهد.»

«...» و نیز به عنوان «زن» تحت کل می‌توان گفت که کدامیک دهند.»  
گوست بیل. زن و سوسیالیسم»

مسئله زنان، مسئله‌ای تاریخی موقعیت اجتماعی اش - محدودیت‌های حاصل از آن را انکار کند که امروزه، در قرن عمیقاً آغشته به ارزشهای مردسالار دست به مبارزه بزنند. در کشور

بخشی - جهانی است. در طول اعصار هرزنی علاوه بر «زن بودن» خویش، محرومیت‌ها، رنج‌ها و نیز به ناگزیر زندگی کرده است. هیچکس نمی‌تواند بیستم، حتی در پیشرفته‌ترین جوامع، فرهنگ حاکم الار است و زنان این جوامع می‌باید برای کسب برابری رما، اما، مسئله زنان با شدت و حدت خیلی بیشتری

مطرح است. در طی قرن‌ها حاکمیت استبداد و رواج جهل و سنت و مذهب حاکم، ارزشها و فرهنگ «ضد زن» در تمامی سطوح جامعه ما ریشه دوانده‌اند و امروزه حاکمیت «مذهبی - استبدادی» عمق و دامنه حیرت‌آوری به سرکوب زنان بخشیده‌اند. چه باید کرد؟ تنها یک راه اشکال این سرکوب است، نه‌یمن نشانگر عمق هولناک آن نیز هست. قطع ریشه‌های این ستم و سرکوب، در گریز یک نبرد طولانی با ارزشهای مستقر است، مبارزه‌ای که نمی‌توان آن را در مبارزه با اقدامات این یا آن حاکمیت و یا در مبارزه با رفتارهای مردان خلاصه کرد - گرچه طبیعاً با آن پیوسته است - اما نباید فراموش کنیم که ما زنان خود محصول چنین فرهنگی هستیم و شاید گاه بیش از مردان مدافع ارزشهای آن. این مبارزه، کار کوتاه‌مدت نیز نیست، کار سالها و نسلهاست. اما هر سال فرصتی غیر قابل برگشت است و هر نسل می‌باید تمامی نیروی خود را به کار بندد و آنچه در همت دارد انجام دهد تا کار به جایی برسد و حرف دیگر آنکه، این مبارزه در درجه اول، کار خود زنان است.

اما ما زنان که تحت نام «انجمن بیداری زنان ایران» در فرانسه گرد آمده‌ایم چه می‌خواهیم و چه می‌کنیم؟  
اهداف ما را می‌توان بطور خلاصه چنین بیان کرد:

- کوشش برای شناخت موقعیت و مسائل خود به عنوان زن و به عنوان زن ایرانی یعنی تلاش در آگاهی به مسئله زنان در ژرفای خویش و شناخت مسائل زنان ایران که در گرو بررسی موقعیت زن در متن تاریخ و فرهنگ و ساختار جامعه ماست و طبیعاً با کلی‌گویی و الگوبرداری از جوامع دیگر حاصل نمی‌آید و موضوع فکر و کاوش جدی‌تری است.

- افشای سرکوب و ستم بر زنان ایران و ترسیم تصویری واقعی از چهره زن ایرانی در گوناگونی آن برای زنان و مردان فرانسه.

- شرکت در جنبش زنان فرانسه و شناختن این جنبش در تنوع آن.

- پرداختن به مسائل مطرح برای زنان ایرانی مقیم فرانسه، مشکلات آنان، کوشش در جهت راهیابی برای حل آنها.

لازم به گفتن نیست که تمام این فعالیتها در حد توان و امکانات ما صورت می‌گیرد. فعالیت ما در حقیقت دنباله فعالیت‌های «کمیته دموکراتیک زنان ایران» است که در سال ۱۹۸۴ به دنبال گردهم‌آیی برای برگزاری مراسم ۸ مارس تشکیل شد. ما با استفاده از تجربیات این کمیته دامنه فعالیت‌های خود را تا آنجا که د

توانمان بود گسترش دادیم و در هر یک از زمینه‌هایی که یاد شد، گام‌هایی برداشتیم. ما برخلاف روش‌های معمول تصمیم گرفتیم که همزمان با پیشبرد فعالیت‌های خویش، بحث‌هایی را در جهت همفکری بیشتر ادامه دهیم تا زمانی که موفق شویم پلاتفرم کاملی ارائه دهیم. ما معتقد به تنوع و گوناگونی چشم اندازها در جنبش زنان هستیم و این واقعیت را امری مثبت ارزیابی می‌کنیم و بنابراین معتقدیم که گروه‌های مختلف که فعالیت‌های گوناگون را با توجه به دیدگاه‌های خود در این زمینه دنبال می‌کنند در کادر مبارزه برای آزادی و برابری با یکدیگر همکاری و تبادل نظر داشته باشند.

اینک بیلان مختصری از فعالیت ما در طول سال ۸۷-۱۹۸۶:

• برگزاری سمینارهایی با شرکت چهره‌های فعال جنبش زنان فرانسه، به منظور آشنائی با تفکرات موجود در جنبش زنان، دو سمینار از این دست تا کنون برگزار شده است.

• برگزاری جلسات بحث و سخنرانی پیرامون موضوعات مورد بحث در جنبش زنان ایران. دو سمینار و سخنرانی از این نوع تا کنون برگزار شده است.

• نوشتن مقالات و شرکت در مصاحبه‌های رادیویی پیرامون موقعیت زن در ایران. سه مقاله در این زمینه تا کنون به چاپ رسیده و دو مصاحبه رادیویی صورت گرفته است.

• شرکت در جلسات مربوط به زنان پناهنده و تماس با سازمانها و موسسات مربوطه در جهت طرح مسائل زنان پناهنده ایرانی و کمک در جهت راهیابی برای حل آنها. از جمله این اقدامات می‌توان ملاقات با مسئول OFPRA و شرکت مداوم در جلسات زنان پناهنده در CIMADE را ذکر نمود.

ما خود می‌دانیم که می‌توان بیشتر و بیشتر و جدی‌تر کار کرد، و روشن است که همکاری و کمک زنان علاقمند مهمترین عامل پیشرفت کار است. پس لازم نیست

تاکید کند که دست‌خوش می‌تواند که به این امر دست‌خوش می‌تواند. زنان اعتقاد

در این باره...

کمک، همکاری و تبادل نظر صمیمانه استقبال می‌کنیم.

«انجمن پید»

«زنان ایران»

مارس ۱۹۸۸ -

پاریس

انجمن فرهنگی زنان در لوس آنجلس بر آن است که سلسله بحث

ها و سمینارهایی

در باره زنان ایرانی برگزار کند. این جلسات بشکل دوره ای در زمینه مقوله های اجتماعی، روانی و ادبی برگزار خواهد شد.

برای شروع، این انجمن جلسه سخنرانی تحت عنوان «تحولات روانی و اجتماعی زن ایرانی» در روز ۱۲ مارچ برگزار کرد. سخنرانان خانم دکتر نهضت فرنودی، روانشناس درباره تحولات روحی و روانی زن ایرانی و خانم دکتر نیره توحیدی، استاد دانشگاه حول تحولات اجتماعی زن ایرانی سخنرانی کردند. سمینار دوم در تاریخ ۴ جون تحت عنوان «شناخت هویت زن ایرانی» برگزار گردید. در این جلسه دکتر فرنودی درباره چگونگی شکل گیری هویت در انسان در کل و مشخصاً هویت زنانه صحبت کرد. همچنین خانم فرشته داوران تحت عنوان تبلور هویت زنانه در زمان به ارائه مقاله خود پرداخت. در ابتدای این جلسه انجمن فرهنگی زنان نمایی از تصویر و صدا از مصاحبه با چند زن ایرانی نشان داد. این مصاحبه ها که ۴ سال پیش در ایران تهیه شده بود بوسیله افراد انجمن بروی نوار بازسازی شده و همراه با نمایش اسلاید از نقاشی های زنان نقاش اجرا گردید. برگزاری دو سمینار دیگر در زمینه مسائل فرهنگی و اجتماعی زنان از سوی انجمن نیز در نظر گرفته شده است.

است که حول مسائل ملموس زنان ایرانی از طرف انجمن در دست تهیه است. همچنین برگزاری سلسله جلساتی حول مسائل زنان ایرانی در مهاجرت بصورت Workshops با شرکت زنان روانشناس و جامعه شناس در دستور کار قرار دارد.

### هموطنان عزیز:

«انجمن فرهنگی زنان» تشکلی است از زنان علاقه مند به بررسی مسائل اجتماعی - فرهنگی از دیدگاه زنان.

زنان در این انجمن با ایندولوژیهای متفاوت و اعتقادات مختلف و جایگاههای اجتماعی گوناگون در فضائی کاملاً دوستانه گرد هم می آیند و به بحث و گفتگو می پردازند. کار عمده این انجمن بحث و مطالعه و تبادل نظر در باره مقولات مختلف در ارتباط با زن می باشد. از دیگر فعالیت های این انجمن برگزاری برنامه های فرهنگی است که تا کنون چند نمونه ای از آن برگزار شده از جمله بزرگداشت پروین اعتصامی، نمایش دو فیلم، بازاندیشی نقش زن در ادبیات ایران که همه آنها مورد استقبال قرار گرفته اند. انجمن فرهنگی زنان تصمیم به برگزاری سمینارهایی دارد که موضوع بحث در آنها منطبق با مسائل روز زنان ایرانی خواهد بود.

انجمن فرهنگی زنان خواهان پیوند زنان علاقه مند است تا جهت پیشبرد این

اهداف با آنها همفکری و همیاری نماید.

لازم به توضیح است که «انجمن فرهنگی زنان» قبلاً تحت عنوان «انجمن دفاع از حقوق دموکراتیک زنان ایران» فعالیت میکرد. این انجمن پس از بررسی فعالیت‌های خود نام «انجمن فرهنگی زنان» را معرف گویاتری از اهداف خود دانسته است.

«انجمن فرهنگی زنان»

۸ مارچ ۱۹۸۹

۱۷ اسفند ۱۳۶۷

لطفاً برای مکاتبه با ما با این آدرس تماس بگیرید:

Iranian Women Cultural Association

P.O.Box 2631

Van Nuys, CA 91404

### به اعدام زنان زندانی در ایران اعتراض کنیم!

هم میهنان عزیز!

در ماه مه گذشته جامعه‌ی دفاع از حقوق بشر در ایران وابسته به سازمان عفو بین‌المللی اسامی ۱۰۳ نفر از زنان آزادی‌خواه را که هم‌اکنون در زندان‌های جمهوری اسلامی به سر می‌برند و خطر مرگ آنها را تهدید می‌کند، اعلام نمود. به دنبال اعلام این خبر، از جانب افراد و محافل مدافع حقوق بشر حرکات اعتراضی نسبت به اقدامات جنایتکارانه رژیم جمهوری اسلامی صورت گرفت. هفته گذشته روزنامه‌ی آلمانی «تایگت زایتون» از قول محافل خبری اعلام داشت که حکم اعدام ۸۳ نفر از افراد مذکور که حاضر به امضای توبه‌نامه و همکاری با رژیم نشده‌اند صادر شده و خطر جدی زندگی آنان را تهدید می‌کند. زنان ایرانی مقیم آلمان فدرال پس از پخش این خبر دست به تظاهرات گسترده‌ای علیه حرکات ضد بشری جمهوری اسلامی زدند.

جمهوری اسلامی در عرض ۱۰ سال حکومت خود ده‌ها هزار نفر از فرزندان مردم، از زن و مرد را به کام مرگ فرستاده است. زنان ایران از ابتدائی‌ترین حقوق انسانی خود محروم شده‌اند. حکومت ایران آنان را در زمره‌ی شهروندان درجه‌ی دوم و مهجورین قرار داده است. به غیر از زنانی که به خاطر ابراز عقیده و مخالفت با رژیم به جوخه‌های مرگ سپرده شده‌اند، تعداد زیادی از زنان نیز به علت بدحجابی و اتهام «فحشا» و «زنای محصنه» و «فساد اخلاقی» سنگسار و اعدام شده‌اند.

سنگسار ۱۷ زن در شهرهای مختلف در اردیبهشت ماه گذشته نمونه بارزی از وحشیگری لجام گسیخته حکومت ایران است. جنایاتی که در میهن ما جریان دارد قلب هر انسان آزاده‌ای را به درد می‌آورد.

با وجود تحریمی که از جانب رسانه‌های گروهی آمریکائی در قبال پخش اخبار این جنایات در ایران، جریان دارد، بر عهده‌ی تک تک ماست که اخبار این جنایات موخش را به گوش اطرافیان برسانیم و با تمام توان به آن اعتراض نمائیم.

انجمن فرهنگی زنان از شما دعوت می‌کند که فرم‌های اعتراضی را که به این منظور تهیه شده و در مجامع ایرانی پخش میشود امضا نمائید تا از طریق ارسال آنها به مراجع بین‌المللی بتوانیم در توقف اینگونه اعدام‌ها موثر باشیم. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه و دریافت فرم اعتراضی با ما با آدرس زیر تماس بگیرید.

انجمن فرهنگی زنان

۱۶ جولای ۱۹۸۹

لس آنجلس

### اخبار شهر ونکوور کانادا -

هر نوع فعالیتهای زنان ایرانی در خارج کشور امری بسیار موثر و جوابگوی گوشه‌ای از احتیاجات و نیازهای زنان ما در ایران است.

در شهر ونکوور «کانادا» مدت یکسال است که رادیوئی بنام رادیو پزواک که هر هفته شنبه‌ها از ساعت ۹-۷/۳۰ صبح بمدت یکساعت و نیم برنامه دارد که تحت عنوان اخبار و برنامه زنان و برنامه فرهنگی که بمعهد خود زنان فعال ایرانی مرقی و ضد ارتجاع تهیه و تدارک میشود. زنان ایرانی سعی دارند در برنامه رادیوئی خودشان هر هفته اوضاع و شرایط زن ایرانی را در ایران و در خارج بشکافند و بحث تئوریک بر سر ریشه‌های ستمکشی اجتماعی - تاریخی مطرح کنند. از زنانی که درگیر مسئله و یژه زنان هستند هم دعوت بعمل می‌آورند که نظراتشان را مطرح کنند.

خبر دیگر: کانون ایرانیان مقیم ونکوور که بمدت دو سال شروع به کار کرده که برنامه‌اش شامل برنامه‌های فرهنگی و صنفی و آموزش زبان فارسی است متشکل از جمع مرقی ایرانیان، اخیراً با بحث دامنگیری که در مورد مشکلات ستم کشی زنان بعمل آمد توانست کمیته مستقل زنان در شهر ونکوور در کانون ایرانیان برقرار شود که عدم وجود آن حس میشد. این مؤده‌ای بزرگ برای زنان این شهر است که زنان بتوانند از منشاء نابرابریهای جنسی و نیازهای زن امروز در طیف وسیعی فرهنگی -



اجتماعی و سیاسی روزمره دیالوگ داشته باشند. به امید موفقیت.

کتابیون شمس - ۲۰ جون ۱۹۸۹

ونکوور - کانادا

### تنها صداست که می ماند

سخن، گوی جاودئی قدرت است که قرن‌ها در کوچه و بازار بدور از زنان محبوس در حجاب خانه نگاه داشته شده است. ما چه دلتنگ در سراها و پس کوچه‌های غبارآلود تاریخ به دنبال مادران خود می گردیم تا شاید چراغ راهی برایمان شوند، و چون آنها را می یابیم، چه تنها و خاموشند.

حال که به فضای تاریخ راه برده ایم، بر ماست که بر این گوی دستی کشیم و لب بگشائیم و باز فراتر، با ماست که در این گوی دستی ببریم و سخنی نه تنها از خود، بلکه از آن خود بگوئیم. اگر زبان کهنه ما را خوش نمی آید، چه باک اگر زبان خودانگیخته ای زائیدیم، زبانی عاری از طعم تلخ انقیاد و شیرین، چون رهائی.

باشد که دست کم فرزندان ما بدانند ما چه اندیشیده ایم، چه حس کرده ایم و چه انجام داده ایم. باشد که بدنبال پیشقراولان این راه، ما نیز سهمی در شکستن این سکوت هزاران ساله داشته باشیم و صدایمان در صفحات تاریخ بماند.

دوست دل‌بند، نشریه «فروغ» در پی آنست که فضائی برای زنان نویسنده، بخصوص نویسندگان جوان و بازتابی از تجربیات آنان باشد. برآنیم که نشریه را به معرفی ادبیات زنان اختصاص داده، آنرا در صورت امکان به شکل فصل نامه یعنی سه تا چهار شماره در سال منتشر کنیم.

بسیار علاقه مندیم که بتوانیم بیشتر صفحات نشریه را در اختیار نویسندگان جوان زن قرار دهیم. نویسندگانی که بدون وا همه از کم تجربگی و غیر متداول بودن موضوع نوشته شان «فروغ» را از خود دانسته با ما همکاری نمایند.

همچنین مشتاق آنیم که نویسندگان زن با تجربه تر نیز با فرستادن آثار خود بویژه نقدهای ادبی - هنری و یا بهر طریق دیگر که خود مناسب میدانند، ما را یاری رسانند.

اگر شعر، داستان، نمایشنامه و یا نقدی ادبی - هنری دارید، این گوی و این «فروغ».

نشریه «فروغ»

## دوست عزیز

تعدادی از زنان ایرانی بر آن شدیم که در راه مبارزات زنان برای حقوق مسلم خود سهمی داشته باشیم. همانطور که می دانید یکی از کمبودهای چشمگیر در این رابطه مکتوبات در مورد مسائل زنان بوده و تحقیقات بنیادی در این رابطه کمتر از سوی زنان صورت گرفته است. لذا دست به کار تحقیقات زده و «گروه پژوهش زنان» را بنیاد نهادیم.

همزمان با کار تحقیقاتی در مورد وضع زنان در ایران و تئوری های موجود در جنبش جهانی زنان و ارائه آنها به جمع ایرانیان، در پی آنیم که آرشویی تهیه کنیم که هم به کار ما آید و هم به کار پژوهشگران دیگر. باید اضافه نمائیم که کار ما به بررسی و ارائه مقالات در مجامع عمومی نمی پذیرد و اجرای برنامه های فرهنگی به منظور آشنائی و اجرگذاری توانا مهارتهای زنان در زمینه های هنری، آکادمیک، برنامه ریزی، مدیریت و دستور کار ما میباشد.

بر آنیم که ایرانیان اعم از زنان و مردان را با دستاوردهای گروه پژوهش زنان سازیم. امیدواریم در آینده بسیار نزدیک شما نیز فردی از افراد گروه پژوهش بوده و در یکی از بخشهای فوق الذکر با ما همکاری نمائید.

گروه پژوهش

واشنگتن - مارس

## فعالیت « کمیته موقت زنان ایرانی علیه اعدام » - برلن

بدنبال اخبار رسیده از خانواده های زندانیان سیاسی از ایران و تأیید و اعلام خبر توسط «شورای پناهندگان»: fluchtlingrat در ۲۰ آوریل ۸۹ مبنی بر بودن جان ۸۳ زندانی سیاسی زن، از جانب عده ای از زنان ایرانی مقیم برلن جلسه ای فراخوانده شد تا در خارج از کشور اقداماتی جهت جلوگیری از اعدام زندانی بعمل آید.

در جلسه فراخوانده شده در روز ۲۲/۴/۸۹ تعداد ۶۵ زن ایرانی شرکت نمودند. در این نشست با توجه به فوریت موضوع تصمیم به تشکیل کمیته موقت زنان علیه اعدام گرفته شد. کمیته فعالیت خود را در همان جلسه با تصمیم به صدور اطلاعیه مطبوعاتی آغاز نمود. در این اطلاعیه ضمن اعلام خبر، از یکسواز نهادها و انسانهای آزادیخواه دنیا خواسته شد تا در دفاع از جان زنان زندانی محکوم به

اعدام بپاخیزند و از سوی دیگر ضمن محکوم کردن روابط اقتصادی دولت آلمان با جمهوری اسلامی از دولت آلمان خواسته شد تا به ۸۳ زن سیاسی که در خطر اعدام هستند پناهندگی سیاسی بدهد. با این آغاز و در پی آن کمیته زنان فعالیتهای زیر را جهت پیشبرد وظیفه ای که در برابر خود نهاده بود سازماندهی کرد:

— شرکت در تظاهرات «مارش سکوت» امنستی اینترنشنال در تاریخ ۲۵ آوریل که طی آن زنان ایرانی با پخش اعلامیه، تراکت و حمل پلاکارد به اعلام خبر و افشاگری پرداختند.

— ارسال اطلاعیه مطبوعاتی به تمام نهادها، مطبوعات و انسانهای آزادیخواه.  
— شرکت فعال در تظاهرات اول ماه مه همراه با پخش اعلامیه های افشاگرانه در این زمینه، و جمع آوری امضاء در محکوم کردن رژیم جمهوری اسلامی و حمایت از خواست زنان کمیته مبنی بر پذیرفتن زنان در خطر اعدام بعنوان پناهنده سیاسی از طرف دولت آلمان.

— برگزاری میتینگ در تاریخ ۸ ماه مه در مقابل Rathaus Schoneberg (سنات برلین) که با همکاری گروهی از زنان آلمانی (Zنان Autonom) بمنظور اعمال فشار برای پذیرفته شدن خواست های مطرح شده از طرف کمیته توسط سنات برلین برگزار شد. از طرف برگزار کنندگان میتینگ — کمیته موقت زنان ایرانی علیه اعدام و زنان آلمانی مستقل — هیئتی مرکب از ۴ نماینده با نمایندگان زن احزاب AL (آلترناتیو لیست) و SPD (سوسیال دموکرات) در مجلس برلین به گفتگو و مذاکره نشستند. نمایندگان مزبور حمایت و پشتیبانی خود را از خواستهای کمیته مطرح کردند. بدنبال این حرکت و با حمایت نمایندگان زن احزاب SPD و AL شهردار برلن Momper نامه ای به دولت آلمان نوشت و ضمن آن خواستار دادن پناهندگی به ۸۳ زن زندانی سیاسی شده آمادگی برلین را برای پذیرفتن این زنان بعنوان پناهنده سیاسی اعلام نمود.

— در ۱۹ مه ۸۹ از طرف کمیته موقت زنان علیه اعدام و نمایندگان زن AL و SPD یک کنفرانس مطبوعاتی در سنات برلین فراخوانده شد. در این کنفرانس مطبوعاتی سه نفر بعنوان نمایندگان کمیته موقت در سه مورد بشرح زیر گزارش دادند:

- ۱ — موج جدید اعدام ها در ایران، وضع ۸۳ زن ایرانی در خطر اعدام.
- ۲ — وضعیت و شرایط زنان در جمهوری اسلامی.
- ۳ — رابطه اقتصادی - سیاسی - فرهنگی دولت آلمان در زمانی که موج جدید اعدامها در ایران شروع شده و همچنان ادامه داشت، محکوم کردن دولت آلمان در

این رابطه بعنوان نیرویی که به تثبیت جمهوری اسلامی کمک کرده و می کند و اعلام خواست « کمیته موقت زنان علیه اعدام » مبنی بر قطع روابط اقتصادی - سیاسی و فرهنگی دولت آلمان با جمهوری اسلامی و تحت فشار قرار دادن این رژیم با همه وسایل برای وادار کردن آن به قطع آدمکشی .

سپس یک زن ایرانی گزارشی از تجارب خود در زندان جمهوری اسلامی ارائه نمود. بدنبال آن گزارش یک زن ایرانی دیگر که عده ای از بستگانش را در زمان حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی از دست داده گزارشی تکان دهنده ارائه کرد که همه حاضرین در کنفرانس مطبوعاتی را تحت تأثیر قرار داد.

در خاتمه حاضرین به سوالات خبرنگاران پاسخ دادند. این مصاحبه مطبوعاتی در رسانه های گروهی آلمان منعکس شد.

- در تاریخ ۸/۸/۸۹ از طرف کمیته موقت زنان ایرانی علیه اعدام نامه سرگشاده ای به گورباچف نوشته شد که در آن ضمن محکوم کردن مناسبات دولت شوروی با جمهوری اسلامی - ملاقات با رفسنجانی و مذاکره برای بستن قراردادهای جدید - و سکوت آن دولت در مقابل جنایتهای رژیم جمهوری اسلامی از آن دولت خواسته شد تا با قطع روابط خود با جمهوری اسلامی و اعلام موضع علیه جنایات این رژیم دولت ایران را تحت فشار قرار دهد.

کمیته موقت زنان همچنان به فعالیت خود ادامه میدهد. در آینده مجموعه فعالیتهای این کمیته بصورت بولتنی چاپ و نشر خواهد شد تا از سویی این تجربه در اختیار دیگران قرار گیرد و از سوی دیگر امکانی فراهم آید تا این تجربه مورد نقد قرار گرفته به بهبود کار کمیته کمک نماید. کمیته در فعالیتهای تا کنونی خود از پشتیبانی و حمایت بی دریغ جنبشها - نهادها و افراد مترقی برخوردار بوده است.

## نامه ای از پاکستان

همراه با صمیمانه ترین درودها و آرزوی موفقیت برای شما در پیشبرد اهداف ارزشمندی که پیش روی خود قرار داده اید، ما جمعی از زنان ایرانی پناهنده که در حال حاضر در شهر کراچی پاکستان بسر می بریم، و از نوامبر ۱۹۸۸ « جمعیت دفاع از حقوق دمکراتیک زنان ایران » را تشکیل داده ایم با شما سخن می گوئیم.

دوستان! همانطور که می دانید رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی از بدو به قدرت

رسیدنش حمله و یورش به ابتدایی ترین حقوق زنان را در دستور کار خود قرار داد. در سایه سیاستهای قرون وسطایی این رژیم سیاه و ضد مردمی، زنان ایران عادی ترین و ابتدایی ترین حقوق انسانی خویش را از دست داده اند. همه حقوق آنان از حق کارکردن، حق درس خواندن، حق انتخاب همسر، حق نگهداری فرزندان و حق انتخاب لباس و... همه و همه مورد تجاوز و تعدی جمهوری اسلامی قرار گرفته است. علاوه بر اینها رژیم جنایتکار حاکم بر ایران برای ادامه حیات ننگین خود و بخاطر خاموش کردن هر فریاد حق طلبانه ای نیروهای مبارز و آگاه را به بندمی کشد، تحت شدیدترین شکنجه ها قرار می دهد و یا به جوخه های اعدام می سپارد. رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت دست به کشتار جمعی و وسیع زندانیان سیاسی زد که در میان آنان صدها زن مبارز و آگاه وجود داشتند و هم اکنون نیز خطر اعدام جان تعداد زیادی از زنان در بند میهنمان را تهدید می کند.

اینهمه ظلم و ستم که در حق زنان هموطنان روا داشته می شود به ما حکم می کند که هر کجا که هستیم صدای زن ایرانی باشیم و فریاد اعتراض او را علیه سیاستهای بغایت ارتجاعی و ضد بشری جمهوری اسلامی در سطح جهانی منعکس نماییم. سیاستهای قرون وسطایی و فشارهایی را که آخوندهای حاکم بر زنان روا می دارند افشا کنیم و در مبارزه علیه این رژیم آدمکش، از بشریت صلح دوست و آزادیخواه جهان و از کلیه نیروهای ترقی خواه و دمکراتیک استمداد طلبیم. ما در راستای انجام وظایف فوق این جمعیت را بنیان نهادیم. ما با اقدامات گوناگون از جمله برپایی مراسم، برگزاری نشستهای دوره ای منظم با شرکت زنان ایرانی مقیم کراچی، انتشار بروشور و ویژه نامه، صدور اعلامیه و اطلاعیه به زبانهای فارسی و انگلیسی، و توزیع انتشاراتمان در میان زنان و مجامع مترقی پاکستانی و دیگر نیروهای خارجی مقیم پاکستان و ارسال آنها به سازمانهای بشردوست جهانی و همچنین زنانی که موقعیت سیاسی، اجتماعی برجسته ای در جامعه پاکستان دارند (از جمله خانم بی نظیر بوتو) آنان را از مسمی که بر زن ایرانی می رود، مطلع سازیم.

قابل ذکر است از آنجایی که ایرانیان بطور موقت در کراچی اقامت نموده و نهایتاً به کشورهای دیگر مهاجرت می نمایند، اعضای جمعیت ثابت نبوده و از نیروی کافی برخوردار نیستیم. علاوه بر این از آنجا که منبع مالی ما را حق عضویت ناچیزی که اعضا می پردازند تشکیل می دهد، از این لحاظ در تنگنای شدید قرار داریم، بطوری که برای پیشبرد کارها ناچاراً از کمک هزینه پناهندگی دریافت از

UNHCR که حتی برای رفع نیازهای اولیه زندگی کافی نمی باشد، استفاده می نمایم. مسئله مهم دیگری که فعالیت ما را تهدید می کند عدم امنیت پناهندگان در پاکستان است. در این راستا به دلیل قرابت سیاسی رژیمهای ایران و پاکستان، هر گونه فعالیت سیاسی و دمکراتیک با مشکلات و خطرات جدی مواجه می شود و طبعاً ما نیز از این قاعده مستثناء نیستیم.

دوستان!

علیرغم مشکلات و موانع گوناگون، از عشق به میهن و نفرت از رژیم زن ستیز و آزادی کش جمهوری اسلامی سرشاریم و برآنیم تا با عزمی استوار به وظایف انسانی و میهنی خود عمل نمایم. ما را در این راه یاری دهید!

ما بر این اعتقاد هستیم که یک شکل واحد و سراسری از زنان آزاده ایرانی مقیم خارج، بهتر می تواند در راه آرمان و اهداف زنان میهنمان مبارزه کند. بنا بر این بیایید در راه ایجاد چنین تشکلی گام برداریم. برای رسیدن به این اتحاد، یکپارچگی ما انجام حرکت‌های اعتراض سراسری را در زمان و مکانهای مشابه پیشنهاد می کنیم.

باشد که این تلاش متحدانه و یکپارچه ما نمونه‌ای شود برای آنهایی که برای رهایی میهنمان می رزمند.

در انتظار دریافت کمکها، نشریات و اطلاع از تجربیات شما هستیم.

موفق باشید

جمعیت دفاع از حقوق دمکراتیک زنان ایران — پاکستان

Mr. Jalal  
c/o Zainuddin  
Chaikh Advocate  
B16 4th floor  
Muree Heights Apt.  
University Road  
Karachi

۶ ژوئیه ۱۹۸۹

۱۵ تیرماه ۱۳۶۸

**متن نامه جمعیت دفاع از حقوق دمکراتیک زنان ایران به  
نخست وزیر پاکستان**

حضور محترم نخست وزیر پاکستان خانم بی نظیر بوتو

ما اعضای جمعیت دفاع از حقوق دمکراتیک زنان ایران—پاکستان به شما و از طریق شما به مردم پاکستان بخاطر پیروزی در انتخابات پاکستان و پایان بخشیدن به

حکومت نظامی تبریک گفته و آرزوی موفقیت برای احیای دموکراسی و پیشرفت اجتماعی کشورتان را داریم.  
بانوی عزیز!

رژیم خمینی که یکی از خون آشام ترین رژیمهای جهان است بعد از شکست سیاستهای جنگ طلبانه اش با کشتار زندانیان سیاسی در واقع از مردم ایران انتقام می گیرد. اکنون زندانهای ایران به حمام خون مبدل شده اند. بیش از ۵۰۰۰ زندانی سیاسی فقط در ماههای اخیر اعدام شده اند که تا کنون تعدادی از اسامی آنها به دستمان رسیده است. در میان این افراد نام تعدادی زن مبارز وجود دارد که تنها به خاطر دفاع از ایده پیشرفت اجتماعی بشریت اعدام شده اند. ما معتقدیم که این وظیفه هر انسان آزاده ای است که بر علیه این اعمال جنایتکارانه رژیم به اعتراض برخیزد و خواستار قطع کشتارها و آزادی تمامی زندانیان سیاسی در بند ایران گردد.

ما از حضور محترم شما بعنوان یک زن که متحمل سختیهای زیادی شده است و بعنوان نخست وزیر انتخابی کشور همسایه مان و بنام بشریت می خواهیم که کشتار جمعی زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی را محکوم نمایید. همچنین از شما تقاضا داریم ضمن محکوم نمودن قتل محمد رضا یکتند پناهنده ایرانی که توسط مزدوران جمهوری اسلامی در مقابل دفتر UNCHR کراچی روی داده است عاملین این ترور را تعقیب و مجازات نمایید.

ما از حضور محترم شما تقاضا می کنیم که امنیت پناهندگان سیاسی ایرانی را در کشور برادر پاکستان تامین نمایید.

جمعیت دفاع از حقوق دموکراتیک زنان ایرانی — پاکستان

# آنچه برای ما رسیده

— کمیته دفاع از حقوق دمکراتیک مردم ایران

«بولتن دفاعی» - دوره دوم، شماره ۱

COM

P.O.Box 136

Audubon Station

New York, NY 10032

— «نامه مردم» شماره‌های ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۵ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۶ - ۲۶۹.

Mardom Publication

P.O.Box 148

N. Bergen, N.J. 07047

— «رنجبر»، شماره‌های ۱۲، ۱۳ و ۱۴

Horlemann Publizistik

5463 Unkel

W. Germany

— «حقوق بشر». جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، برلن، بهار ۱۳۶۸ و تابستان

Liga Iran

P.O.Box 150 752

1000 Berlin 15

W. Germany

.۱۳۶۸

— «جمهوری خواهان ملی ایران»، شماره ۱۶، اسفند ۱۳۶۷،

شماره ۱۷، فروردین ۱۳۶۸

و شماره ۱۸، اردیبهشت ۱۳۶۸ (حاوی مقاله‌ای به قلم کتایون درویش تحت عنوان

«ستم مضاعف و جامعه عقب افتاده»)، و شماره ۲۰، تیرماه ۱۳۶۸.



## نیمه دیگر

Republicans of Iran  
P.O.Box 2277  
Lawrence, KS 66045

— سیمورخ، شماره اول، بهمن ۱۳۶۷، شماره دوم، فروردین ۱۳۶۸، شماره سوم، تیر ۱۳۶۸، شماره چهارم و پنجم، مرداد و شهریور ۱۳۶۸

Simorgh Magazine  
P.O. Box 2092  
Canoga Park, CA 91306

— «نابرابری در زندگی، برابری در مرگ»، لیست اسامی ۱۴۰۰ زن شهید، ضمیمه شماره ۴۰ پیام کارگر.

— روشنائی، سال دوم، شماره ۷، خرداد ۱۳۶۸.  
Rowshanai  
P.O.Box 62  
New York, NY 10185

— زن، شماره ۲، بهار ۱۳۶۸.

Zan Magazine  
P.O.Box 17347  
Encino, CA 91416

— آواز زنان، مجموعه داستان، به قلم داریوش کارگر، ناشر و محل نشر ندارد، اسفند ۱۳۶۷.

— ایران شناسی، ویژه پژوهش تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی، سال اول، شماره ۱، بهار ۱۳۶۸.

Iranshenasi  
P.O.Box 30381  
Bethesda, MD 20814

— مجسمه ها، مجموعه شعر، افسانه راکی (مهرآفرید)، بها ۱۵ فرانک

AFAI  
Afsaneh  
B.P.116  
75663, Paris Cedex 14, France

— نشریه پویش،

Pooyesh  
P.O.Box 57  
195 22 Marsta  
Sweden

— کاوشگر

Kavo Shgar  
I.U.  
P.O.Box 3016  
New York, NY 10027

— زمان نو

c/o Bookmarks  
265 Seven Sisters Rd.  
London N4  
U.K.

— «پرنده های کوچک بال طلایی من» و «زیرچادر

مادربزرگ»، محسن حسام، انتشارات خاوران، پاریس، ۱۳۶۷.

— اندیشه رهایی — شماره ۹/۸

ISG  
Postfach 31-11  
3400 Gottengen  
W. Germany

— از خفای «خود»، مجموعه شعر از م. رازین، انتشارات مزدا

Mazda Publishers  
P.O.Box 2603  
Costa Mesa, CA 92626

— «از قادی تا سرزمین خوار»، دو منظومه بلند از علیرضا زرین، ناشر

Alien Books  
229 Denny Hall DH-20  
University of Washington  
Seattle, WA 98195  
U.S.A.

— کتاب نیما، شماره ۲، زمستان ۱۳۶۷، «درباره حافظ»، بها معادل ۷ دلار، از  
انتشارات کانون فرهنگی نیما:

Ketab-e-Nima  
P.O.Box 81,  
Reseda, CA 91335  
U.S.A.

— داستانهای نو، با مقدمه جمال میرصادقی، بها ۶ دلار، نشر فارابی

Farabi Publishers  
3/8 Bergen Boulevard  
Palisades Park, N.J. 07650

— ایران نامه، مجله تحقیقات ایران شناسی، ناشر: بنیاد مطالعات ایران، سال هفتم، شماره ۳، بهار ۱۳۶۸، نشانی:

Iran Nameh  
4343 Montgomery Ave. Suite 200  
Bethesda, MD 20814

— سوسیالیسم، ارگان هسته اقلیت، سال دوم، شماره ۱۳، اردیبهشت ۱۳۶۸

Postfach Nr: 910963  
3000 Hannover 91  
West Germany

— سه حرف، مجموعه اشعار، انوشیروان آریاپور، تابستان ۱۳۶۸.

P.O.Box 298,  
Van Nuys, CA 91408

— فروغ، معرفی ادبیات زنان، شماره اول، تابستان ۱۳۶۸، بها سه دلار

Forough,  
P.O.Box 7448,  
Culver City, CA 90233-7448

— چه باید کرد، نشریه سوسیالیستهای انقلابی، شماره ۱، بهمن ۱۳۶۷

BM S&R  
London WC1N 3XX, UK

نشریات و کتابهای انگلیسی:

University of Utah Press  
Salt Lake City, Utah 84112  
*Arabs and Nubians in New Halfa*, by Muneeka Salem-Mardock

E.P.Dutton, 2 Park Ave., New York, N.Y. 10016  
*Female Warriors of Allah*, by Minou Reeves.

*Iran & Struggle*  
ISA  
P.O.Box 419  
New York, NY 11085

CARI News Bulletin (Campaign Against Repression in Iran)  
BM CARI  
London WC1N 3XX. U.K.

کتابفروشی ایران مرکز جامع کتابهای مربوط به ایران در خارج

IRANBOOKS

Persian & English books about Iran

## کتابفروشی ایران

در واشنگتن

(301) 986-0079

مرکز بخش

- شراب نیشابور، رباعیات خیام، شاهرخ گلستان
- ایران در عصر پهلوی از مصطفی الموتی (تا کنون پنج جلد منتشر شده)
- خاطرات و تألمات مصدق (ترجمه انگلیسی هم موجود است)
- دیوان حافظ شیرازی (از انتشارات زیبا - چاپ لندن - طلاکوب)
- آثار و ترجمه های استاد مهدی نخستین
- امیدها و ناامیدی ها از دکتر کریم سنجابی
- آینه عبرت از دکتر نصرالله سیف پور فاطمی
- الماس وریگ، درباره رضا شاه از معاش
- ایران حلقه مفقوده از حسن برمک
- انواع فرهنگنامه ها • انواع فرهنگنامه ها
- انواع کتابها برای آموزش فارسی برای انگلیسی زبانها  
و آموزش انگلیسی برای فارسی زبانها



کتابفروشی ایران همه روزه غیر از یکشنبه ها  
از ۱۰ صبح تا ۶ بعد از ظهر باز است

8014 Old Georgetown Road  
Bethesda, Maryland 20814, U.S.A.

# ایران نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی  
زیر نظر: داریوش شایگان

هیأت مشاوران: گیتی آذری، پسر چلکوسکی، راجر سیوری، ریچارد فرای، محمد جعفر محبوب،  
سید حسین نصر، احسان یارشاطر

«ایران نامه» مجله ای است به زبان فارسی شامل مقاله های تحقیقی درباره فرهنگ و تمدن ایران، زبان و ادب فارسی، برگزیده ها، خاطرات معاصران، و اسناد تاریخی همراه با خلاصه هر یک از مقاله ها به زبان انگلیسی، و نیز نقد و بررسی کتاب.

پیشاور شماره آتی بر روی صفحه ۱۱۱ نشر گردیده است.

- محمد علی اسلامی ندوشن: شیوه نامه‌ی «ایران نامه»
- بیلال خانقاهی سطلی: شاهنامه و موضوع نخستین انسان
- حسین دهباشی: دیدگاهی بر نوکار اجتماعی علامه‌ها
- ذبیح الله صفاء: حماسه های تاریخی و ادبی در عهد صفویه
- حشمت مؤبد: هنر و طنز و شوخی در شعر بهار
- جلال منینی: درباره سبقت تاریخی الفایده و عباوین علما در شبه
- محمد جعفر محبوب: زبان سعدی و پیوند آن با زندگی
- شاهرخ مسکوب: منشأ و معنای عقل در اندیشه ناصر خسرو

«ایران نامه» توسط «بنیاد مطالعات ایران» منتشر می گردد.  
بنیاد مطالعات ایران مؤسسه ای است غیرانتفاعی و غیرسیاسی که بمنظور مطالعه و تحقیق درباره ایران  
از آن و انتقال آن به نسلهای آینده تشکیل شده است.

برای اشتراک «ایران نامه»  
یا نشانی زیرمکاتب

شرایط اشتراک «ایران نامه»:

در ایالات متحده آمریکا، با احتساب هزینه پست:

سالانه (چهار شماره): ۳۰ دلار برای دانشجو یا ۶۸ دلار برای مؤسسات ۵۵ دلار

برای سایر کشورها هزینه پست بشرح زیر افزوده می شود:

پست هادی: ۶/۸۰ دلار

پست هوایی: کانادا ۱۲ دلار اروپا ۲۲ دلار آسیا و آفریقا ۲۹/۵۰ دلار

مفت شد معاصرین نوین

مورس

مربوطه گوی و مجرایه نفاذی در ایران

در افراسیاب از اسپندار عهد

ظهور «معنی» در تراوی شعر امروز

گذشته یا زن رویایی اثر آثار هدایت

تصوف و فلسفه در فرهنگ ایران

دکتر

بیراث فرهنگی ایران و نگاه جهانی

برای اطلاع بیشتر و کسب اطلاعات بیشتر

به فرمایید:

Iran Nameh

4343 Montgomery Ave

Suite 200

Bethesda, Md 20814

Tel: (301)657-1990

IMAGE ART GALLERY

# کالر تصویر

جایگاه ویژه برای ایرانیان و علاقمندان به هنر ایران

بهترین کتابهای ایرانی

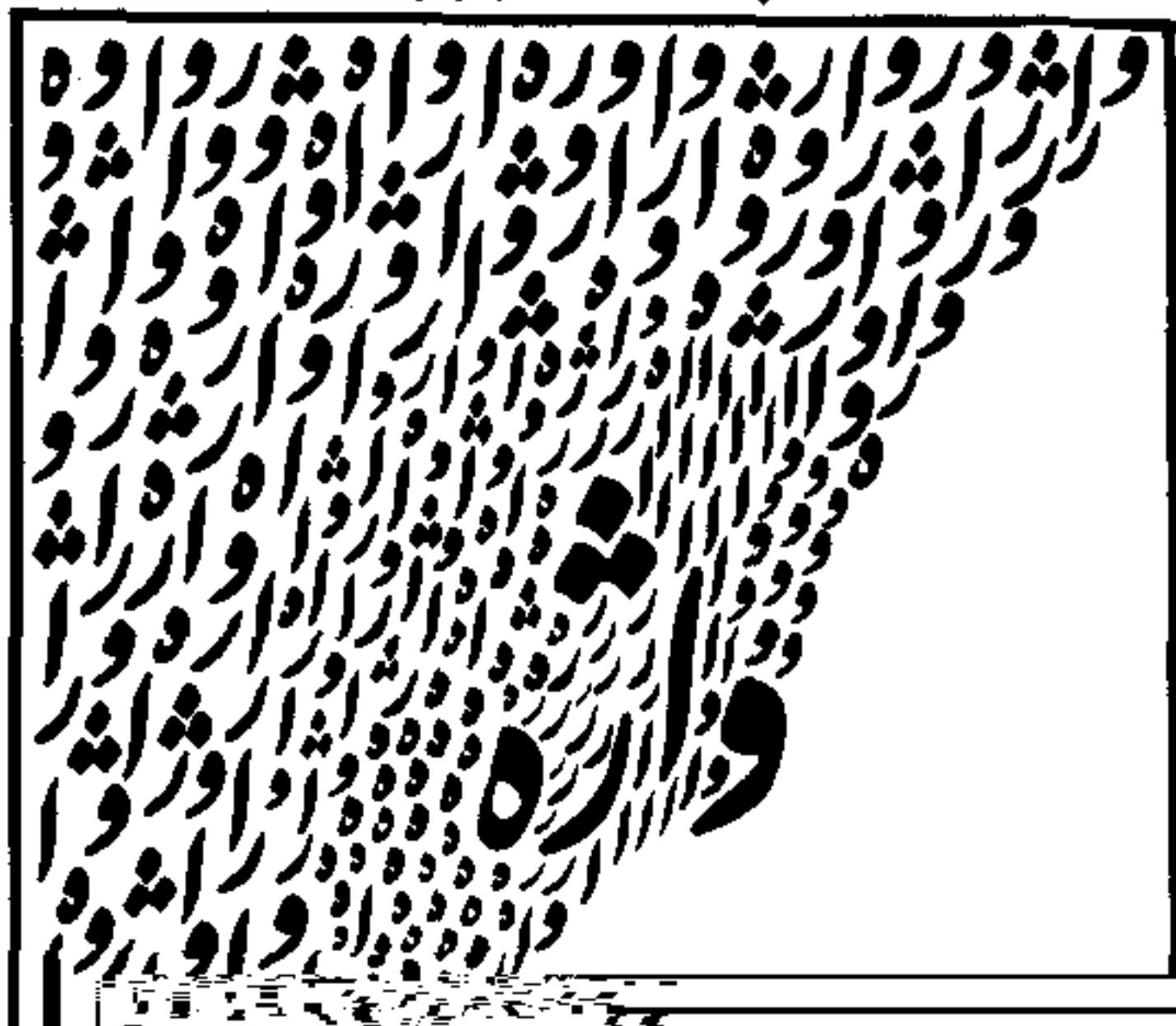
نوارهای  
موسیقی و فیلم ایران

انجام همه گونه سفارش خطی  
صنایع دستی ایران  
بازوبای نفیس خطی

(818) 344-6494

18238 SHERMAN WAY,  
SUITES 103 & 104  
RESEDA, CA 91335

بزودی انتشار میابد



پنجشنبه  
مجموعه اجتهاد

واژه  
مجموعه اجتهاد

ماهنامه

**VAZHEH**  
Monthly magazine  
P.O. Box 2196  
Reseda, CA 91335

The first truly bilingual Iranian magazine

برای اشتراک می توانید با آدرس مجله مستقیماً تماس بگیرید

# سیمرغ

ماهنامه ی سیمرغ، صدای حقیقت  
ماهنامه ی سیمرغ، انعکاسی از واقعیت‌های گذشته و امروز  
ماهنامه ی سیمرغ، صدای روزگار ما

سر دبیر: دکتر مرتضا میرآفتابی

مدیر: افشین نصیری

هر زمان نومی شود دنیا و ما

بی خبر از نوشتن اندر بقا

I would like to subscribe to SIMORGH Magazine: فرم اشتراک سیمرغ

Name: \_\_\_\_\_ نام فارسی:

Address: \_\_\_\_\_ آدرس:

City: \_\_\_\_\_

Six Months  \$10<sup>00</sup>

برای شش ماه :

One Year  \$18<sup>00</sup>

برای یکسال :

Simorgh Monthly Magazine

P. O. Box 2092

Canoga Park, CA 91306

(818) 346-3900

شما می توانید با یک تلفن، مشترک مجله ی سیمرغ بشوید.





## PERSIAN HERITAGE FOUNDATION

### AID TO AUTHORS AND TRANSLATORS FOR PUBLICATION OF THEIR WORK

The Persian Heritage Foundation grants annual awards of up to \$5000 in four categories, as an aid toward publishing:

1. Scholarly works dealing with Iranian humanities when they qualify as original research or synthesis of a high standard.

2. Translations of works of merit from Persian or other

languages which conform to the required standards of accuracy and readability.

3. Works in Iranian languages.

4. Works in the above categories will

be considered "publishable" in book form if recommended by letters from scholars in the field. Manuscripts of work is suitable for *publication*

are administered by The Society for Iranian Studies at Columbia University's Center for Iranian Studies. The deadline for 1990 is March 1, 1990. Manuscripts should be typed, double-spaced, including introduction and notes. Send to:

Awards  
Persian Heritage Foundation  
450 Riverside Drive, No. 4  
New York, N.Y. 10027

Iranian languages which conform to the required standards of accuracy and readability.

3. Critical editions of texts in Iranian languages. Works in French and German also be considered.

Dissertations should be mailed in triplicate and accompanied by two letters of recommendation expressing clearly that the work is suitable for publication in the form submitted.

The granting of awards is administered by the Committee on Awards for Iranian Studies and Columbia University's Center for Iranian Studies. The deadline for 1990 is March 1, 1990. Two copies of the final, edited manuscript, ready for printing in every respect (including introduction and notes, if pertinent), should be sent to:

Committee on Awards  
Persian Heritage Foundation  
450 Riverside Drive  
New York, N.Y. 10027



nimeye~digar

---

**Persian Language Feminist Journal**

No. 10, Winter 1990

**In This Issue**

Valentine Moghadam, "Women, Work, and Ideology in Islamic Republic of Iran"

Nayereh Tohidi, "The 'women question' and Intellectuals over the past decades"

Fereshteh Davaran, "*Dar Hazar* and problems of writing in 'singular first person'"

"Remembering the Revolution", Memoirs, Pictures and Conversations.

Mehrnoosh Mazarei, "The Road"

Jamileh Nedai, "Feeling a Stranger"

Plus poems, archives, chronology, reports from Iranian women's activities abroad.

**Price: \$6.00/ £ 3.50**

**Subscription rates for four issues: Individuals: \$24.00**

**Institutions: \$48.00**

**All Correspondence to NIMEYE DIGAR, P.O.Box 1468,  
Cambridge, MA 02238, U.S.A.**

